۷

دَفعُ و رَفع

پاسخ به سؤالات و شبهاتی پیرامون

غدیر

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

(حوزه‌های علمیه)

پاسخ

ضمیمه فصلنامه پاسخ

pasokhmag.ir

فهرست

مقدمه

حدیث غدیر

۱۱ واقعه غدیر در چه سالی رخ داد؟ منظور از ثقل اکبر و ثقل اصغر چیست؟ کدام سوره در شأن حضرت علی نازل شد؟ چه کسانی در آغاز با علی بیعت نکردند؟

۱۵ آیا حدیث غدیر در کتب معتبر اهل سنت یا صحاح سته ایشان نیز آمده است؟

۲۱ چه دلیلی بر صحت برداشت شیعه از حدیث غدیر، که مولی را به معنی سرپرست می‌دانند، وجود دارد؟

۲۷ پیامبر ﷺ در خطبه غدیر بر چه مسایلی بیشتر تأکید کردند؟

۳۳ آیا اعتقاد برخی از اهل سنت مبنی بر اینکه شیعه از ترس روشن شدن حقیقت، ادامه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را پنهان کرده است، درست است؟

۳۹ چگونه می‌توان متن حدیث غدیر را بنابر نقل شیعیان، از نظر علم درایه و رجال اثبات نمود؟

۴۷ منظور از تولی و تبرّی موجود در فقره (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) چیست؟

۵۵ حدیث غدیر که شیعیان مدعی دلالت آن بر امامت علی ابن ابی طالب می‌باشند در روز ۱۸ ذی الحجه بیان شده است در حالی که آیه اکمال دین در ۹ ذی الحجه نازل شده است؛ پس اکمال دین در ۹ ذی الحجه انجام شده است و امامت علی ابن ابی طالب ربطی به اکمال دین ندارد!

غدیر در قرآن

۵۹ چگونه می‌توان اثبات کرد که منظور از کلمه «الیوم» در آیات سوره مائده (آیه اکمال) روز غدیر است و چیز دیگری نیست ؟

۶۷ دلیل دلالت کلمه «ولیّ» در آیه ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّه﴾ بر معنای «سرپرست و رهبری» چیست که شیعیان مدعی هم معنا بودن آن با (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) هستند؟

۷۱ نحوه دلالت آیه ولایت بر امامت امیر مومنان علیه‌السلام را توضیح دهید.

۸۵ چرا به نام حضرت علی علیه‌السلام در قرآن به صراحت اشاره نشده است؟

۹۱ با توجه به قسم پیامبر در حجه الوداع مبنی بربیان تمام مطالب و وقوع واقعه غدیر خم بعد از آن ؛ حضرت علی علیه‌السلام خلیفه یا امام بعد از پیامبر نیست و منظور پیامبر از مولا چیزی دیگری است.

۹۵ چگونه می‌توان ثابت کرد که لفظ (مولی) در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام است ؟ در حالی که این لفظ در سوره‌های حدید، محمد، نساء ، مریم و دخان به معانی متفاوت (یاور، سزاوار، ارث، خویش و دوست) آمده است.

۱۰۰ یا هر کس من یاور او هستم علی علیه‌السلام هم یاور اوست؟!.

۱۰۳ چگونه آیه شریفه ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...﴾ با اثبات ولایت و امامت ارتباط دارد در حالی که قبل و بعد از آن احکام حلال و حرام بودن گوشت‌ها بیان شده است؟

۱۰۹ آیا امامت و ولایت حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر خم شواهد و دلایل قرآنی نیز دارد؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و غدیر

۱۱۵ آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر در آخرین ساعات عمر شریفش دلیل بر این نیست که پیامبر تا آن زمان و خصوصا در غدیر خم جانشینی برای خود تعیین نکرده بودند؟

۱۲۱ چرا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از ابلاغ خلافت امام علی علیه‌السلام توسط خداوند متعال، از ابلاغ صریح آن می‌ترسید؟

۱۳۳ آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خداوند درخواست تعیین جانشین کرده است یا خیر؟ اگر چنین درخواستی شده خداوند چه پاسخ داده است؟ آدرس و کلام خداوند را ذکر فرمائید.

۱۳۹ چرا با وجود غدیر خم و اعلام رسمی ولایت علی علیه‌السلام ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از همان ابتدای رسالت خود شروع به شناساندن و مشخص نمودن جانشین خود نمودند؟

امام علی علیه‌السلام و غدیر

۱۴۵ آیا عدم اهتمام حضرت علی علیه‌السلام در پس گرفتن خلافت از غاصبان، غفلت ورزیدن در انجام واجبی که ترک آن روا نیست به حساب نمی‌آید؟ چرا ایشان عذر خود را آشکار نکرد؟

۱۵۱ آیا کلام حضرت در نهج البلاغه: «مرا رها کنید و کس دیگر غیر از من را بجویید!» مخالف ادعای شیعه که علی را در غدیر و مواضع دیگر منصوب پیامبر و خدا می‌دانند، است؟

۱۵۷ آیا امیرالمؤمنین خود درباره علل سکوت بیست و پنج ساله‌شان بعد از واقعه غدیر چیزی فرموده‌اند؟ آیا در نهج البلاغه در این باره مطلبی وجود دارد؟

۱۶۵ آیا حضرت علی علیه‌السلام مشروعیت خویش را ناشی از بیعت مردم می‌دانست یا ناشی از احادیث پیامبر مانند غدیر؟

۱۶۹ اگر نظریه تعیین امامت به وسیله نص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات شده و مشهور است پس چرا وقتی که مردم پس از قتل عثمان به در خانه علی ابن ابیطالب برای بیعت با او رفتند، بیعت مردم در امر امامت را در ابتدا نمی‌پذیرفت؟

۱۷۵ چرا با وجوب احقاق حق، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حق خود را نگرفت؟

۱۷۹ شیعه معتقد است که جانشین پیامبر منصوب از طرف خداوند است؛ از طرفی هم علی علیه‌السلام در نهج البلاغه ذیل نامه خود بر معاویه، شورا و رأی جمعی مسلمانان را دلیل امامت و حاکمیت خود را بر جامعه اسلامی می‌داند؛ این دو چگونه قابل جمع است؟

۱۸۷ چرا امام علی علیه‌السلام در مقابل خلفای قبل از خود سکوت کرد آیا خود بر امامت خود واقف نبود؟

غدیر در کلام اهل بیت علیهم‌السلام

۱۹۵ کدامیک از ائمه و در کجا به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند؟

۲۰۱ آیا حدیث غدیر در زندگی سایر ائمه مورد توجه بوده و با تکیه بر غدیر ولایت را ثابت کرده‌اند؟

صحابه و غدیر

۲۰۷ با وجود ۲۳ سال تلاش برای معرفی حضرت علی علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خصوصاً حدیث متواتر غدیر، چرا مسلمانان حضرت علی علیه‌السلام را کنار زدند؟

۲۱۵ اگر در غدیر خم هزاران نفر شاهد تعیین خلافت علی علیه‌السلام بودند، چرا اصحاب به ابوبکر و عمر اعتراض نکردند؟

۲۲۵ اولین اشخاصی که با حضرت علی علیه‌السلام در واقعه غدیر بیعت نمودند چه کسانی بودند؟

۲۲۹ آیا این مطلب درست است که همه مورخان براین نظرند که رسول خدا برای خود در غدیر خم، خلیفه معین نکرده و ابوبکر را از لحاظ بزرگی سن به مسجد فرستاده و بعد از رحلت رسول خدا، مهاجرین و انصار به همین لحاظ او را به خلافت برگزیدند؟

۲۴۳ چرا مردم صدر اسلام که در جمع‌آوری قرآن این قدر اهتمام داشتند، حادثه غدیر را فراموش کردند و این اشتباه بزرگ را مرتکب شدند؟

اهل سنت و غدیر

۲۴۹ آیا مورخان و محدثان اهل سنت نیز تفسیر شیعه از آیه اکمال دین (آیه سوم سوره مائده) را قبول دارند؟

۲۵۳ آیا تمام فرقه‌های اهل تسنن به حدیث غدیر و به ویژه کلام گهر بار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، «من کنت مولاه، فهذا علی مولاه» اعتقاد دارند؟ (و فقط با استدلال‌های بیانی و عقلی سعی در ردّ حدیث غدیر دارند و یا اینکه به اصل سندی این حدیث، اشکالی وارد می‌کنند؟).

۲۵۷ برخی اهل تسنن در توجیه واقعه غدیر، می‌گویند، حضرت علی علیه‌السلام قبل از حجة الوداع به یمن فرستاده شده بود، و با مردم آن جا خوب برخورد نکرده بود و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواستند رابطه مردم را با ایشان درست کنند، ماجرای یمن چیست؟

۲۶۱ آیا از منابع اهل سنت سندی درباره مخالفت اصحاب بزرگی همچون سلمان فارسی، عمار یاسر و مقداد با غصب خلافت امیرالمؤمنین و مخالفت با خلفای وقت یافت می‌شود؟ چراکه آنان مدعی اند که عمار در رکاب عمر شمشیر زده است و سلمان فارسی یکی از حاکمان خلیفه دوم بوده است.

۲۷۱ چگونه می‌توانیم از قرآن و منابع برادران اهل سنت، ولایت و امامت حضرت علی علیه‌السلام را اثبات کنیم؟

عید غدیر

۲۸۷ نام عید غدیر خم در ملکوت چیست؟

۲۹۳ چرا عید غدیر خم را عید سیدها می‌نامند؟ آیا دلاتی در روایات در این باره موجود است؟

۲۹۵ اعمال شب و روز عید غدیر چیست؟
۳۱۷ با توجه به اهمیت عید غدیر، چرا در نهج‌البلاغه نامی از این عید برده نشده است؟

مقدمه

"دفع و رفع"، تاملی در شبهات جاری است که تلاش می‌کند ضمن ارائه پاسخ تفصیلی، موضعی تهاجمی و پیش‌گیرانه به مسائل و موضوعاتی داشته باشد که زمینه‌ساز بروز شبهه یا شبهه افکنی در فضای فکری جامعه است.

حماسه الهی و عظیمی که در سال ۱۰ هجری در **«غدیرخم»** رخ نمود؛ منشاء حوادث و رخدادهای صدر اسلام شد و جریانی همواره تاکنون موجب بروز سؤالات و شبهات بسیاری بوده است؛ در این شماره تلاش می‌شود تا مهم‌ترین سؤالات و شبهاتی که در موضوع «غدیر» وجود دارد، بررسی و پاسخی جامع و مناسب ارائه شود.

پاسخ‌های این مجموعه حاصل زحمات محققینی است که در طول بیش از دو دهه از فعالیت این مرکز بر امر

پاسخگویی اهتمام ورزیده‌اند و ما سپاسگزار زحماتشان هستیم؛ بازبینی، اصلاح و تدوین این شماره بر عهده حجت‌الاسلام آقای امیرعلی حسنلو بوده است که از تلاششان تشکر می‌نماییم.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

حوزه های علمیه

حدیث غدیر

واقعه غدیر در چه سالی رخ داد؟ منظور از ثقل اکبر و ثقل اصغر چیست؟ کدام سوره در شأن حضرت علی نازل شد؟ چه کسانی در آغاز با علی بیعت نکردند؟

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در سال دهم هجرت برای انجام مناسب حج و تعلیم مراسم آن همراه دیگر مسلمانان به مکه عزیمت کردند این بار انجام این فریضه با آخرین سال عمر پیامبر اکرم ﷺ مصادف شد و از این رو آن را «حجه الوداع» نامیدند[1].

تعداد همراهان پیامبر اکرم در این سفر، صد و بیست هزار نفر گفته شده است[2]. پس از مراسم حج، هنگام بازگشت از مکه وقتی که کاروان به منطقه «غدیرخم»[3] رسید، حضرت جهت ابلاغ فرمان خداوند، دستور توقف کاروان را دادند:

۱. ابن عبدالبّر، الاستیعاب، بیروت، دار الجیل، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۴۴.
۲. الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق سید مهدی، رجائی، قم، خیام، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۲۰.
۳. در نزدیکی جحفه، بین مکه و مدینه.

«ای پیامبر! آن چه را از پروردگارت بر تو فرود آمده است به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدای را به جا نیاورده‌ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می‌کند»[1]. بعد از توقف کاروان و رسیدن همه مردم به محل مورد نظر، حضرت در بین مردم بلند شدند و دست علی علیه‌السلام را گرفته در جای بلندی ایستادند و سپس فرمودند: «هر کس که من مولای او هستم علی هم مولای اوست. خدایا هر که او را دوست بدارد دوست دار و هر که با او دشمنی کند، دشمنش باش»[2]. حضرت با این بیان رسالتی که خداوند بر عهده آن حضرت گذاشته بود، به همه مردم ابلاغ کردند.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در طول حیات پیامبری خود به دفعات در مورد جانشینی علی علیه‌السلام با مردم سخن گفته بود و به آن اشاره کرده بودند و در سال دهم از هجرت و روز هیجدهم ذی‌الحجّه با صراحت و به امر خداوند این فرمان را ابلاغ کردند.

در ضمن خطبه غدیرخم حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ای مردم، من دو چیز گرانبها را در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید و تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد[3]. حاضران گفتند: آن دو چیز گران بها چیست[4]؟ حضرت فرمود:

---

۱. مائده/۶۷.
۲. ابن اثیر، عزالدین، أسد الغابه، بیروت دار الفکر، ۱۴۰۹ هـ، ج۱، ص ۳۶۴
۳. «انی تارک فیکم الثقلین...».
۴. «ما الثقلان»؟

ثقل اکبر یعنی کتاب خداوند (قرآن) است. و ثقل اصغر عترت و اهلبیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند[1].

به خاطر انفاق و صدقه دادن، از جان گذشتگی و فداکاری و رشادت و شجاعت و صداقت حضرت علی علیه‌السلام آیات متعددی از قرآن کریم در شأن حضرت علی و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده از قبیل، آیه (۲۰۷ / بقره)، (۳۳ / احزاب)، (۲۳ / شوری)، (۵۵ / مائده) و آیات متعدد دیگر، و نیز سوره دهر که به نام‌های سوره انسان و هل اتی هم معروف هست در شأن حضرت علی و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است[2].

بعد از این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیرخم علی علیه‌السلام را به جانشینی خود انتخاب کردند، تمام بزرگان صحابه از انصار و قریش به علی علیه‌السلام این انتخاب را تبرّیک گفتند و با علی علیه‌السلام به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند[3].از بیعت روز غدیر امتناعی ذکر نشده حتی ابوبکر و عمر و عثمان هر سه از بیعت کنندگان اولین بودند.

۱. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، (بی تا)، ج ۲، ص ۱۱۲.
۲. فتال نیشابوری، محمد، روضه الواعظین، قم، منشورات رضی، (بی تا)، ص ۱۵۶.
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۳ هـ، ج ۳۷، ص ۵۹.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.فروغ ولایت، جعفر سبحانی؛

۲.قهرمان غدیر، خلیلی؛

۳.الغدیر علامه امینی؛

۴.نظراتی بر الغدیر، مروج خراسانی.

آیا حدیث غدیر در کتب معتبر اهل سنت یا صحاح سته ایشان نیز آمده است؟

نسائی از علمای اهل سنت و صاحب کتاب «سنن نسائی» که یکی از کتب صحاح سته اهل سنت می‌باشد، در کتاب السنن الکبری چنین آورده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آخرین حج (حجة الوداع) بر می‌گشت و به غدیر خم رسید، دستور داد همه بایستند، سپس فرمود: به زودی دعوت خدا را اجابت خواهم کرد، همانا من دو چیز گران بها نزد شما می‌گذارم که یکی بزرگتر از دیگری است:

۱. کتاب خدا؛

۲. و عترتم و اهل بیتم.

آنگاه فرمود: سپس نگاه کنید که چگونه با این دو رفتار می‌نمائید؛ به درستی که‌این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

سپس فرمود: خداوند مولای من است و من مولای همه مومنانم، بعد دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست. بار پروردگارا! کسی که او را دوست می‌دارد، دوستش دار و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش دار[1].

۱. نسائی، احمد، السنن الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ج۵، ص۴۵.

یادآور می‌شویم حدیث غدیر که در واقع خطبه طولانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم بود، به طور مفصل در کتاب‌های صحاح سته نیامده است، ولی جملاتی که در ولایت و امامت امیر مومنان علیه‌السلام می‌باشد ، در این کتاب‌ها نقل شده است و می‌توان گفت که صحاح به اصل حدیث اشاره کرده‌اند ولی کل خطبه را نیاورده‌اند و این حدیث نزد علمای اهل سنت از احادیث معتبر و غیر قابل انکار می‌باشد که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. احمد مغربی از علمای اهل سنت می‌نویسد: حدیث غدیر صحیح است، ثابت شده است، متواتر است و بیش از صد طریق نقل شده است و خیلی از افراد این حدیث را به طور جداگانه نوشته‌اند[۱].

۲. ابن عاصم دیگر عالم سنی نیز می‌نویسد: حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در نهایت صحت است که جماعتی از صحابه با طرق مختلف آن را نقل کرده‌اند و همه اینها با سلسله سندهای صحیح است.[۲]

۳. اسکافی عالم دیگر اهل سنت ادعای متواتر بودن حدیث غدیر را در میان همه مسلمانان کرده است.[۳]

۱ . مغربی، احمد، فتح الملك العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص۱۲.

۲ . ضحاك، ابن ابی عاصم، کتاب السنه، بیروت، المکتبة الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق، ص۵۲۲.

۳ . اسکافی، محمد، المعیار و الموازنه، بی جا، بی نا، بی تا، ص۷۱ و ۲۱۰.

حدیث غدیر در صحاح سته:

در کتب اهل سنت و به خصوص صحاح سته به جملاتی از خطبه غدیر که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرده‌اند، اشاره شده است و این جملات را در ذیل فضائل امیرمؤمنان علیه السلام آورده‌اند، ازجمله:

۱. یکی از جملاتی که در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده عبارت: «من کنت مولاه فعلی مولاه» می‌باشد؛ در سنن ابن ماجه که یکی از صحاح سته است، آمده:

سعد بن ابی و قاص از بی احترامی معاویه بر امیرمؤمنان علی علیه السلام غضبناک شد و در پاسخ معاویه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست»[۱].

۲. در سنن ترمزی یکی دیگر از کتاب‌های صحاح سته از زید بن ارقم نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من مولای اویم پس از من علی مولای اوست»[۲].

۳. نسائی که سنن او از صحاح سته اهل سنت می‌باشد، حدیث غدیر را در سه کتاب دیگرش نیز آورده است که بیانگر اهمیت این حدیث است که فقط به اسامی این سه کتاب اشاره می‌شود:

۱. قزوینی، احمد، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر، بی تا، ج۱، ص۴۵.
۲. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق، ج۵، ص۲۹۷.

السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۱؛

خصائص امیرالمؤمنین، ص ۵۰؛

فضائل الصحابه، ص ۱۴.

۴. سنن ابن ماجه نیز حدیث غدیر را چنین روایت می‌کند: براء بن عازب گویدکه در حجة الوداع در یکی از راه ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و مردم را برای نماز جمع کرد و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

آیا من از مومنان نسبت به جانشان اولی نیستم ؟

همه گفتند: بلی.

فرمود: آیا من بر همه مومنان ولایت ندارم؟

همه گفتند: بلی

فرمود: پس این ولی هر کسی است که من ولی اویم. خدایا! دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار[1].

۵. یکی از احادیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در خطبه غدیر آورده، حدیث ثقلین است و این در صحاح سته موجود است:

مسلم در کتاب صحیح خود که از کتاب‌های صحاح سته و معتبر ترین آن هاست آورده: زید بن ارقم می‌گوید در

۱. سنن ابن ماجه، همان، ج۱، ص۴۳.

غدیرخم پیامبر خدا ﷺ ایستاد و خطبه خوانده فرمود:

ای مردم! من هم بشرم و بزودی به سوی خدا می‌روم و من برای شما دو امانت گران بها می‌گذارم: اولش کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را گرفته و به آن تمسك جوئید و به آن رغبت کنید و سپس فرمود: و اهل بیتم.

بعد از این سه مرتبه فرمود: اذکرکم الله فی اهل بیتی[1].

ترمذی نیز در کتابش که از صحاح سته است، می‌نویسد: پیامبر خدا ﷺ فرمود: همانا دو چیز برای شما می‌گذارم و مادامی که به آن دو تمسك جوئید گمراه نخواهید شد: یکی از آن‌ها بزرگ تر از دیگری است، کتاب خدا ریسمان الهی است که از آسمان به زمین وصل است و عترت و اهل بیتم، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس ببینید چگونه با آن‌ها رفتار می‌کنید[2].

علاوه بر این کتاب ها، حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در ۶۷ کتاب روائی و تفسیری اهل سنت و حدود ۲۳۰ مرتبه از راویان مختلف نقل شده است که بیانگر غیر قابل انکار بودن حدیث غدیرمی باشد.

حدیث «انی تارك فیکم الثقلین... یا فیکم امرین...» نیز

۱. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر، بی تا، ج۷، ص۱۲۳.
۲. سنن الترمذی، همان، ج۵، ص۳۲۹.

در بیش از ۴۸ کتاب حدیثی و تفسیری اهل سنت و بیش از ۱۰۲ مرتبه نقل شده است. همه اینها علاوه بر روایاتی است که در فضایل امیر مومنان علیه‌السلام در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است به طوری که سنائی کتابی مستقل درباره خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌نویسد و به حدیث غدیر اشاره می‌کند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.مسند احمد بن حنبل، (امام حنفی‌های اهل سنت)، ج۱، ج۳، ج۴، ج۵.

۲. دانشنامه امیرالمؤمنین، محمد محمدی ری شهری، ج۲ باترجمه: عبد الهادی مسعودی.

چه دلیلی بر صحت برداشت شیعه از حدیث غدیر، که مولی را به معنی سرپرست می‌دانند، وجود دارد؟

دقت و توجه به شواهد و قرائن گویایی که در حدیث غدیر وجود دارد، ما را به این نکته دلالت می‌کند که مولا به معنای امام و اولی به تصرف است که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در حدیث حذیفه بن اسید، به سند صحیح نقل شده است که پیامبر فرمود: آیا شهادت نمی‌دهید که جز خدا الهی نیست و محمد رسول اوست ؟ گفتند: بلی، شهادت می‌دهیم. در این هنگام پیامبر فرمودند: خدایا شاهد باش سپس فرمود: ای مردم، خدا، مولای من، و من مولای مؤمنانم. و من اولی به مومنین از خود آنهایم. پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست[۱]. قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت و در ردیف مولویت خدا و رسول، دلیل بر آن است که ولایت در حدیث، به معنای (امامت) و (اولی به تصرف) است، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوید معنای مولا در مورد رسول خدا غیر از معنای آن در مورد علی علیه‌السلام است.

۲. آیه تبلیغ شاهد و قرینه گویایی دیگر است بر این که مراد از مولا در حدیث غدیر، «امامت و ولایت» است، خداوند

۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۰۴ق، ج۳، ص۱۸۰.

در این آیه می‌فرماید: ای رسول! ابلاغ کن، آنچه را که پروردگار بر تو نازل نموده است و چنان چه ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ ننموده‌ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌نماید.[1]

در این آیه خداوند به پیامبرش امر بسیار مهم و در عین حال خطیری را دستور می‌دهد اهمیت آن تا جایی است که عدم ابلاغ آن را مساوی با عدم ابلاغ رسالت می‌داند و خطر آن جدی است که خداوند به او اطمینان می‌دهد که تو را از مردم حفظ خواهد کرد، جز عدم ابلاغ امامت و خلافت، عدم ابلاغ هیچ چیز دیگر مساوی با عدم ابلاغ رسالت نمی‌تواند باشد، چون با عدم ابلاغ امامت است که رسالت ناقص و ناتمام می‌ماند. از آنجا که دین اسلام به عنوان کامل ترین دین الهی تا روز قیامت ادامه دارد، پس خط رسالت هم باید با نصب امامت تا روز قیامت ادامه داشته باشد تا بتواند از این راه پاسخ گوی نیازمندی‌های بشریت باشد. رسول خدا از اعلام رسمی همین مسأله حیاتی و مهم از اصحاب خود هراس و وحشت داشت که عملکردهای اصحاب بعدا این مطلب را اثبات نمود. بنابراین طبق روایات اهل سنت این آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است.

ابن عساکر به سند صحیح از ابی سعید خدری نقل می‌کند که آیه شریفه در روز غدیر خم، بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است.[2]

۱. مائده/۶۷.

۲. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، نشر مشعر، ۱۳۸۴، ج۱، ص۶۴۷، به نقل از تفسیر حبری، ص۲۶۲.

حبری به سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل شده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تبلیغ ولایت امر شد، سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست[1].

بنابراین بسیار شگفت انگیز و دور از خرد خواهد بود که کسی بگوید: خداوند در مورد محبت و دوستی علی به رسولش فرمود: اگر دوستی علی علیه‌السلام را ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای، و رسول خدا هم از ابلاغ دوستی وی این همه هراس و وحشت داشته باشد که خداوند او را دلداری بدهد. و رسول خدا برای ابلاغ این دوستی کاروان حجاج را در هوای گرم و سوزان متوقف نموده و مراسمی برپا دارد و طی آن اعلام کند، هر که من مولا و سرپرست او هستم علی دوست اوست.

۳. حاکم حسکانی، به سند صحیح از ابی هریره نقل می‌کند: هر کس روز هجده ذی الحجه را روزه بدارد، خداوند برای او ثواب شصت ماه روزه را می‌نویسد و آن، روز غدیر است، آن زمانی که پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم، گفتند: آری. فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، در این هنگام عمر بن خطاب گفت: مبارك باد مبارك باد، ای پسر ابی طالب، مولای من و مولای هر مسلمانی گردیدی. آنگاه آیه: امروز دینتان را برای شما

۱. همان، به نقل از ترجمه الامام علی علیه‌السلام، ج۲، ص۸۶، ابن عساکر.

کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کرده و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد[1]. ناز شد، نازل شدن آیه اکمال، بعد از خطبه غدیر، شاهد گویا و صادقی است بر این که مولا به معنای امامت است، زیرا هیچ معنایی غیر از امامت و خلافت، سزاوار نیست که از آن به اکمال دین تعبیر شود.[2]

۴. ابو اسحاق ثعلبی، می‌گوید: از سفیان بن عیینه سؤال شد: آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ ...﴾ در حق چه کسی نازل شده است او در جواب گفت: از من سؤالی کردی که هیچ کس قبل از تو نپرسیده بود. پدرم حدیثی از جعفر بن محمد از پدرانش برای من نقل کرد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به غدیرخم رسید، مردم را ندا داد و پس از اجتماع مردم، دست علی علیه السلام را گرفت و بلند نمود و فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. این خبر در تمام بلاد، پخش شد، وقتی این خبر به حارث بن نعمان رسید، نزد رسول خدا آمد از شتر خود پیاده شد، و به رسول خدا گفت: ای محمد! ما را به شهادت دادن به توحید و رسالت امر نمودی، قبول کردیم. ما را به نماز پنج گانه، زکات، روزه و حج امر نمودی، همه را پذیرفتیم و قبول کردیم، به این امور اکتفا نکردی و دست پسر عموی خود را بلند کردی و او را بر ما تفضیل دادی و گفتی: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. آیا این عمل از جانب توست یا از

۱. مائده/۳.

۲. حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزارة الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ق، ج۱، ص۲۰۳.

جانب خدا؟ پیامبر فرمود: قسم به کسی که به جز او خدایی نیست، این عمل از جانب خداوند بوده است! در این هنگام حارث بن نعمان برگشت در حالی که‌این گونه زمزمه می‌کرد: خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، از آسمان بر ما سنگی ببار و یا ما را به عذابی دردناک مبتلا گردان. هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر زمین فرود آمد و بر فرق او رسید و از پایین او بیرون آمد، و او را به جهنم واصل کرد[1].

روشن است که حارث بن نعمان از حدیث غدیر، ولایت و سرپرستی را فهمیده، و لذا به جهت عنادی که داشته تقاضای مرگ کرده است.

۵. روشن ترین دلیل بر این که مولا به معنای امامت است فهم خود عمر است، زیرا اگر او از حدیث غدیر امامت و خلافت علی را نفهمیده بود از کجا فهمید که وقتی رسول خدا قلم و کاغذ خواست تا برای نجات امت از ضلالت چیزی بنویسد، عمر به ابن عباس گفت: من فهمیدم که رسول خدا می‌خواهند خلافت را به علی واگذار کند ولی نگذاشتم[2].

بنا بر این شواهد و قرائن است که تفسیر شیعه از حدیث

۱. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج۱، ص۶۵۱؛ همان، به نقل از الکشف و البیان، ص۲۳۴

۲. ابن ابی الحدید، قم، موسسه اسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع، ج۱۲، ص۷۸.

غدیر حق و درست است، و صحابه هم همان معنای شیعه را از حدیث فهمیده بودند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی.

۲ خلاصه عبقات الانوار، ج۸.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه غدیر بر چه مسایلی بیشتر تأکید کردند؟

حضرت در این خطبه در چند محور سخنرانی کردند و در جاهای مختلف از بیاناتشان بر آن‌ها تأکید داشتند تا اهمیت و یا زیان آن‌ها بر همگان روشن شود، منتهی ما به جهت اینکه می‌خواهیم موارد محوری را ذکر کنیم شش محور مورد بررسی است که عبارتند از: ۱. طرح مسأله توحید؛ ۲. طرح مسأله ولایت و جانشینی و بیان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام ؛ ۳. خبر از وجود گروه نفاق و آزارهای آنها؛ ۴. بیان خصوصیات دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام ؛ ۵. طرح مسأله بیعت برای جانشینی علی علیه‌السلام ؛ ۶. حفظ شعائر.

اکنون با تفصیل بیشتری به هر یک می‌پردازیم:

۱. پیامبر بعد از حمد و ثنای الهی به طرح مسأله توحید و یکتاپرستی پرداختند و در ضمن عباراتی، نحوه نگرش به مسأله توحید را بازگو کردند: خدایی که در عظمت یکتاست، در وحدانیت تنهاست، در قدرت و سلطه خود در امور قادر و عظیم است، علم او بر همه چیز احاطه دارد و در همه جا حاضر و ناظر است... باطن را می‌فهمد و ضمایر را می‌داند و پنهان‌ها بر او مخفی نمی‌ماند. می‌خواهد، پس به انجام می‌رساند و اراده می‌کند، پس مقدر می‌نماید و می‌داند پس به شماره می‌آورد... او را سپاس می‌گویم و دائما شکر می‌نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت و چه در حال

آرامش و به او و ملائکه و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می‌آورم... .

۲. طرح مسأله جانشینی و بیان فضایل علی و اهل بیت علیهم‌السلام که قسمت بیشتر سخنرانی حضرت را تشکیل می‌دهد و در واقع قسمت مهم خطبه همین بخش است: خداوند به من چنین وحی کرده است ﴿بسم الله الرحمن الرحیم: یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است و اگر انجام ندهی رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از شرّ مردم حفظ خواهد نمود». پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سبب نزول این آیه را چنین بازگو کردند: « من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم و اعلام می‌کنم بر هر سفید و سیاه که «انّ علی بن ابی طالب اخی و وصیی و خلیفتی و امام من بعدی؛ علی بن ابی طالب برادر من و وصی من و جانشین من در امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و خداوند در این مورد آیه‌ای بر من نازل کرده است: ﴿إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ...﴾ صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و علی بن‌ابی طالب است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می‌کند». پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اینجا شروع می‌کنند و به طور مفصل در

مورد فضایل علی علیه‌السلام صحبت می‌کنند ای مردم! این مطلب را دربـاره او بدانید و بفهمید و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده اسـت... اوسـت امـام مبین که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾. (یس / ۱۲). و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم.

ای مردم! از علی به سوی دیگری گمراه نشوید و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزنید... ای مردم! او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب کرده است...

ای مردم! علی طرفدار حق است که خداوند در کتاب خود فرموده و درباره کسی که با او مخالفت کند نیز فرموده است: ﴿يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ متمردین، وقت مرگ حسرت می‌برند که چرا از طرفداران خداوند دوری کرده‌اند. (زمر / ۵۶).

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستش را بر بازوی علی علیه‌السلام زد، پیامبر با دست اش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی علیه‌السلام را از جا بلند نمود تا حدی که پای آن حضرت مـوازی زانـوی پیامبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسـید. سـپس فـرمـود: ای مردم! این علی است برادر من و وصی من و جامع علم من، و جانشین من در تفسیر کتاب خداوند عزوجل و دعوت به

آن... اوست خلیفه خدا و اوست امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و امام هدایت‌کننده... .

۳. خبر از وجود گروه نفاق و آزارهای آنها: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این قسمت از گروهی خبر می‌دهد که پیوسته پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را آزار و اذیت می‌دادند و اینکه همین گروه آینده اسلام را به مخاطره خواهند انداخت: ای مردم! من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حیله‌های مسخره کنندگان اسلام اطلاع دارم .... و هم چنین به خاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیت کرده‌اند تا آنجا که مرا گوش دهنده بر هر حرفی نامیدند و گمان کردند که من چنین هستم به خاطر ملازمت بسیار علی با من و توجه من به او... تا آنکه خداوند عزوجل در این باره چنین نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ ...﴾ و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند او گوش دهنده به هر حرفی است اگر من بخواهم گویندگان این نسبت را نام می‌برم و اگر بخواهم به شخص آن‌ها اشاره کنم می‌توانم و با علائم می‌توانم آن‌ها را معرفی کنم ولی در کار آن‌ها من با بزرگواری رفتار کرده ام... ای مردم! بعد از من خلفایی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت کمک نمی‌شوند... به زودی خلافت بعد از من را با ظلم و زور می‌گیرند... .

۴. بیان خصوصیاتِ دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام: آگاه باشید: دوستان ما اهل بیت علیهم‌السلام کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره آنان فرموده است: کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده‌اند، بر ایشان امان است و آنان هدایت یافتگانند. (انعام / ۸۲). آگاه باشید که دوستان ایشان کسانی اند که ایمان آورده‌اند و به شک نیفتاده‌اند... آگاه باشید: که دشمنان اهل بیت کسانی هستند که به شعله‌های آتش وارد می‌شوند. آگاه باشید: که به دشمنان ایشان کسانی هستند که از جهنم در حالی که می‌جوشد صدای وحشتناکی می‌شنوند و شعله کشیدن آن را می‌بینند...

۵. طرح مسأله بیعت از مردم در جانشینی علی علیه‌السلام: ای مردم! آگاه باشید: که من بعد از پایان خطابه ام شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می‌خوانم. ای مردم! آگاه باشید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است و من از جانب خدا برای او از شما بیعت می‌گیرم ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ ...﴾ کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست و هر کس به آنچه، خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی می‌دهد. ای مردم! با خدا بیعت

کنید و با من بیعت نمایید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان از ایشان... .

۶. حفظ شعائر: ای مردم! حج و عمره از شعائر الهی هستند... ای مردم! به حج خدا بروید... ای مردم! نماز به پا دارید و زکات را بدهید... ای مردم! آگاه باشید: تقوا را، تقوا را.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. ماهنامه شیعه شناسی (ویژه نامه غدیر) (با تصرف و تلخیص)، مجمع جهانی شیعه شناسی تحت اشراف: استاد انصاری بویر احمدی ۱۳۸۷ش.

آیا اعتقاد برخی از اهل سنت مبنی بر اینکه شیعه از ترس روشن شدن حقیقت، ادامه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را پنهان کرده است، درست است؟

بر هیچ متتبّع منصف پوشیده نیست که حدیث شریف غدیر از احادیث صحیح و متواتر است، و از یکصد و ده نفر صحابی، و هشتاد و چهار تن تابعی نقل شده، و اکثر محدثین و مفسرین و متکلمین و مورخین از شیعه و سنی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، و جمعی از بزرگان محققین پیرامون این حدیث کتاب‌های مستقل وجداگانه در مجلدات متعدد تألیف نموده‌اند، و بسیاری از بزرگان و حفّاظ اهل سنت به صحت وکثرت طرق، بلکه متواتر لفظی و یا معنوی آن اعتراف نموده‌اند، چنان که میر حامد حسین در عبقات الانوار وعلامه امینی در الغدیر، گفتار قریب به چهار صد نفر از آن‌ها را به طور مفصل و مشروح نقل کرده‌اند[1].

با کمال تأسف حدیثی که در طول چهارده قرن از مشهورترین احادیث بوده و مورد تأیید بزرگان و حفاظ هر عصر قرار گرفته، هنوز تعصب و بی انصافی باعث می‌شود که جمعی از اشعه ولایت، دور، و از درک حقیقت و فضیلت مهجور، گرد و غبار عناد را برانگیزانند، تا بلکه فضای معنویت را تیره و تار و در نتیجه مردم را از پرتو نور ولایت و امامت محروم سازند، از این روی می‌گویند که شیعه از ترس روشن

۱. رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی، قم، انتشارات مشعر، ۱۳۸۴ش، ص۶۳۵.

شدن حقیقت، ادامه حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه، را پنهان کرده است.

اینجا جا دارد به منظور روشن شدن پاسخ، از آقایان پرسید که آیا زحمت تحقیق و مطالعه خطبه غدیر را در منابع شیعه به خود نمی‌دهند؛ یا تعصب و عناد مانع از دیدن حق و پذیرفتن آن است؟ بسیار شگفت آور است کسانی که خود از ترس روشن شدن حقیقت از مجموع خطبه مفصل رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام در روز غدیر، بخشی از یک فراز آن خطبه را در کتاب‌های خود آورده‌اند، نسبت ترس و پنهان کردن ادامه حدیث را به کسانی بدهند که آن خطبه نورانی را که مشتمل بر ۵۵ فراز است، به تمام و کمال در منابع خود ثبت و ضبط کرده‌اند.

اینک به منظور آشکار شدن حقیقت به ادامه حدیث غدیر و جملاتی از فرازهای دیگر خطبه اشاره می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در فراز دوازدهم از خطبه فرمود: **معاشر الناس: تدبرّوا القرآن و افهموا آیاته و انظروا الی محکماته و لا تتّبعوا متشابهه فوالله لن یبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی انا آخذ بیده و مصعده الی و شائل بعضده و معلمکم انّ من کنت مولاه فهذا علی مولاه، و هو علی بن ابی طالب علیه السلام اخی وصیّ و موالاته من الله عزوجل انزلها علیّ؛** ای مردم در قرآن تأمل کنید و به آیات آن پی ببرید

و در محکماتش دقت نمائید از متشابهاتش بپرهیزید. به خدا سوگند! هیچ کس مشکلات آن را برای شما نمی‌سازد و تفسیرش را برای شما آشکار نمی‌سازد، و تفسیرش را برای شما شرح نمی‌دهد مگر آن که نزد من است و دستش در دستم قرار داردو بازوی علی علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد و به شما اعلام می‌کنم که هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست. و او علی فرزند ابوطالب علیه‌السلام و برادر و وصی من، و کسی است که دوستی اش از سوی خدای عزوجل بر من فرود آمده است.

در فراز سیزدهم می‌فرمایند: **معاشر الناس: انّ علیا و الطیبین من ولدی هم الثقل الاصغر و القرآن الثقل الاکبر و کل واحد متبی عن صاحبه و موافق له لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، هم امناء الله فی خلقه و حکمائه فی ارضه، الا و قد ادیت، الا و قد بلغت الا و قد اسمعت الا و قد اوضحت الا و ان الله عزوجل قال و انا قلت عن الله عزوجل، الا انه لیس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام غیر اخی مورد، و لا تحّل امره المؤمنین بعدی لاحد غیره؛** ای گروه مردم! علی و پاکان از فرزندان من، ثقل اصغراند، و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از آنان نشان دهنده و موافق دیگری است، این دو از هم جدا نمی‌شوند، تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان امنای الهی در بین مردم و حکمرانان او در زمین اند. هشدار، که من رسالت خود را انجام دادم. آگاه باشید که من

پیغام الهی را رساندم. بدانید که من فرمان خدا را به شما خبر دادم. هشدار که من مطلب را آشکار نمودم. آگاه باشید که آنچه خدای عزوجل فرمود، از سوی او برای شما گفتم. بدانید که جز این برادر من، کسی امیرمؤمنان نیست، و پیشوایی مردمان، جز برای او روا نباشد.

در فراز چهاردهم می‌فرماید: **معاشر الناس: هذا علی اخی و وصّی و واعی علمی و خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله عزوجل والداعی الیه و العامل بما یرضاه... اقول، و ما یبّدل القول لدیّ بامر ربّی، اقول اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من انکره و اغضب علی من جحده حقّه؛** ای گروه مردم! این علی، برادر، وصی، و حافظ علم من، و جانشین من برای امت است، و طبق تفسیر کتاب خدا عمل می‌کند و دعوت کننده به سوی آن است. و آنچه را خشنودی خدا در آن است انجام می‌دهد... آنچه می‌گویم به فرمان پروردگار تغییر نخواهد کرد. می‌گویم: خدایا! دوستداران علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن، بر انکار کنندگان او نفرین فرست و تکذیب کنندگان حقش را مورد خشم و غضب خود قرار ده[1].

با توجه به آنچه که در ادامه حدیث غدیر آمده است و به عنوان نمونه به آن اشاره شد، به خوبی معلوم و آشکار است، که اهل سنت ادامه حدیث غدیر، بلکه خطبه غدیر را، از ترس

۱. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ترجمه جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ش، ج۱، ص۱۱۸-۱۴۵.

آشکار شدن حقیقت، پنهان و انکار کرده‌اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.الغدیر، علامه امینی.

۲.امام شناسی، علامه سید محمد حسین طهرانی، ج۲.

۲.شب‌های پیشاور، سید محمد سلطان الواعظین.

چگونه می‌توان متن حدیث غدیر را بنابر نقل شیعیان، از نظر علم درایه و رجال اثبات نمود؟

برای روشن شدن جواب به نکاتی چند اشاره می‌شود.

۱. معنای غدیر: در لغت عبارت است از محّلی که آب باران در آن جمع می‌شود[۱]، و در اصطلاح اسم محّلی است در جحفه که واقع در چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می‌کند، و مراد از یوم‌الغدیر، روز هیجدهم ذی‌الحجّه است که، روز پنج‌شنبه سال دهم هجرت پیامبر اکرم در غدیر خم، در حضور ۹۰ تا ۱۲۰ هزار نفر، خطبه غدیر، و حدیث معروف غدیر را ایراد فرمود[۲].

۲. تواتر حدیث غدیر و عدم نیاز به بررسی سند: حدیث غدیر مورد توجّه خاصّه و عامّه قرار گرفته است. علّامه امینی (تا زمان خودش) نام ۲۶ نفر را ذکر می‌کند که در این مورد کتاب و یا رساله مستقلّی، را تألیف نموده‌اند[۳] و این تعداد را محقق محترم سیّد عبدالعزیز طباطبائی به ۱۲۵ کتاب می‌رساند؛ و این نکته هم اضافه شود که علم رجال که برای بررسی وثاقت راوی‌ها است (علم روش‌شناسی) و درایه که علم حدیث‌شناسی است در حدیثی لازم است مراعات شوند

۱. ر.ك: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ق، ص۵۹۸.
۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، چاپ دوّم، ۱۳۶۶، ج۱، ص۹؛ ور.ك: شافعی، عبدالله، المناقب، ص۱۰۸.
۳. همان، ج۱، ص۱۵۷.۱۵۲.

که جزء خبرهای واحد باشد، و امّا در حدیث شریف غدیر لازم نیست. برای این‌که هم تواتر لفظی دارد (روایتی که با چنین سلسله سند متفاوت ولی با الفاظ مشترك از معصوم نقل شده باشد تا آنجا که احتمال ساختگی بودن نداشته و برای شنونده یقین آور باشد) و هم تواتر اجمالی (یعنی بعضی از اخباری که به عنوان حدیث غدیر رسیده یقیناً از پیامبر ﷺ صادر شده است) و هم تواتر معنوی دارد (یعنی مضامین آن مشترك ولی با عبارات گوناگون در روایات دیگر و موارد متعدّدی نقل شده است).

۳.وجود عوامل وثاقت در حدیث غدیر: حدیث غدیر، علاوه بر تواتر همه جانبه، از علائم وثاقت نیز برخوردار است. زیرا:

اوّلاً: مخالفت با قرآن ندارد بلکه آیاتی هم چون آیه‌ی اکمال، تبلیغ، ولایت، اولی‌الامر، آن را تأیید می‌کند؛

ثانیاً: نه تنها مخالف سنت قطعی نیست بلکه صدها حدیث در تأیید آن وجود دارد، هم چون حدیث، ثقلین، منزلت، سفینه و ... ؛

ثالثاً :با سیره پیامبر و داده‌های عقل هماهنگی دارد؛ زیرا پیامبر ﷺ در سفرهای کوتاه جانشین تعیین می‌کرد، آیا امکان دارد که مردم را بدون جانشین رها کند؛

رابعاً: با ضروت دین مخالفتی ندارد؛

خامساً: از نظر سندی صحیح و متواتر است و... پس همه

عوامل وثاقت در حدیث غدیر جمع می‌باشد.

با در نظر داشتن این مقدّمه می‌گوییم:

اوّلاً: حدیث غدیرکه متن آن را خواهیم آورد از احادیث متواتر و قطعی و مسلّم است. تواتری که نه فقط درصدر اسلام و اعصار نزدیك به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده بلکه در همه قرن‌ها و دوره‌ها، وجود داشته است. از برخی شافعیان، نقل شده است که حدیث غدیر فوق حدّ تواتر است[1].

و امّا متن مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) چنین است:

«معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا اللهم بلی قال: من کنتُ مولاه فعلیّ مولاه اللهم وال مَن والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل مَنْ خذله»[2]؛ «ای مردم! آیا من بر شما از خود شما اولا (و سزاوارتر) نیستم؟ گفتند خدایا چرا، حضرت فرمود: هرکس من مولای او هستم، علی علیه السلام مولای او خواهد بود، (این جمله را بنابر قول احمد بن جنبل چهار بار تکرار نمود) بار خدایا! دوست بدار، آن‌که او را دوست دارد، و دشمن بدار، آن‌کسی که او را دشمن بدارد، و یاری فرما یاران او را، و خوار گردان خوارکنندگان او را».

۱. المناقب، شافعی، عبدالله، ص۱۰۸.

۲. الغدیر، ج۱، ص۸؛ و ر.ك: موّفق بن احمد خوارزمی، المناقب، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ سوّم، ۱۴۱۷، ص۱۳۵، روایت ۱۵۲؛ و ر.ك: متّقی هندی، علی، کنزالعّمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق۱۹۸۵م، ج۱۱، ص۶۰۹، روایت ۳۳۹۵۰.

ثانیاً: اسناد متعدد برای آن نقل شده است که مرحوم علّامه عبدالحسین امینی قدّس سرّه الشّریف تمام اسناد آن را از طریق اهل سنّت و شیعه در کتاب گران‌سنگ خود «الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب» جمع‌آوری نموده است،و ۱۱۰ نفر از صحابه را مانند ابوهریره، ابولیلی انصاری، براءبن عازب و... را نام می‌برد که حدیث غدیر را نقل نموده‌اند.[۱]

۸۴ نفر از تابعین را مانند ابوراشد البحرانی، ابوسلیمان المؤذن، اصبغ‌بن نباته و... را اسم می‌برد که ناقلان حدیث غدیر بوده‌اند.[۲]

در قرن دوّم، ۵۶ نفر[۳] و در قرن سوّم ۹۲ نفر[۴] و در قرن چهارم حدود ۸۰ نفر[۵] و در قرن پنجم حدود ۳۰ نفر، و در قرن ششم حدود ۲۰ نفر، و در قرن هفتم حدود ۲۳ نفر و همین‌طور تا قرن چهاردهم، مجموعاً ۳۶۰ نفر از علما و محدّثین، حدیث غدیر را نقل نموده‌اند[۶]، و در کتاب‌های موجود حدود ۲۱ نفر از مورّخین اهل سنّت هم چون بلاذری، ابن قتیبه، طبری و... ۲۵ نفر از علمای حدیث اهل سنّت، مانند: ابن ادریس

۱. الغدیر، ج۱، ص۱۴-۶۲.
۲. همان، ص۶۲-۷۲.
۳. همان، ص۷۳-۸۲.
۴. همان، ص۸۲-۹۹.
۵. همان، ص۹۹-۱۰۷.
۶. همان، ج۱، ص۱۲۳-۱۵۲.

شافعی، احمد حنبل، ترمذی، نسائی، طحاوی و... و حدود ۱۰ نفر از مفسرین آن‌ها هم چون تفسیر طبری، ثعلبی، قرطبی و... و حدود ۷ نفر از متکلّمین آن‌ها هم چون، قاضی ابی‌بکر باقلانی، ایجی شافعی، شریف جرجانی و... و حدود پنج نفر از لغویین هم چون معجم‌البلدان حموی، تاج العروس زبیدی و... حدیث شریف غدیر را در کتاب‌های خود نقل نموده‌اند[۱] که مجموع همه‌ی آن‌ها به ۵۰۰ نفر می‌رسد[۲].

برای نمونه، چند مورد از اسناد تفصیلی اهل سنّت بیان می‌شود:

۱. خوارزمی گوید: «**واخبرنی سیدالحفّاظ ابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الّی من همدان اخبرنا ابوالفتح عبدوس بن عبدالله الهمدانی کتابه (اخبرناالشریف ابوطالب المفضّل بن الجعفری باصبهان اخبرنی الحافظ ابوبکر ابن مردویه اجازه، حدثنی جدّی) حدثنی عبدالله بن اسحاق النبوی، حدثنی الحسن بن علیلی العنزی، حدثنا محمدبن عبدالرحمان الذارع حدثنا قیس‌بن حفص، حدثنی علی‌بن الحسن، ابوالحسن العبدی، عن ابی هارون العبدی عن ابی سعید الخدری، انّ النبی ﷺ یوم دعاالناس الی غدیر، امر بماکان تحت الشجره من الشوك فقمّ و ذلك یوم الخمیس ثم دعا الناس الی علّیٍ**

۱. همان، ج۱، ص۵۸.
۲. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، ص۱۶۰.

فاخذ بضبعه(بازو) فرفعها حتّی نظر الناس الی بیاض ابطه (سفیدی زیر بغل) ثم لم یتفرقا حتی نزلت «الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر[1]» فقال رسول الله ﷺ الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرّب برسالاتی، و الولایه لعلی، ثم قال اللهم وال من و الاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حسان بن ثابت إءذن لی یا رسول الله ان اقول ابیاتاً قال: قل ببرکه الله تعالی فقال حسان بن ثابت یا معشر مشیخه قریش اسمعوا شهاده رسول الله ﷺ ثمّ قال ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم نجم و اسمع بالرسول منادیاً بانّی مولاکم نعم و نبیّکم فقالوا و لم یبدو هناك التعامیا .. فقال له قم یا علی فایتنی رضیتك من بعدی اماماً و هادیاً.[2]

هم‌چنین ابن اثیر با اسناد خود حدیث غدیر را نقل نموده است[3] و قرطبی این حدیث را با اسناد خود نقل نموده است[4]، و ابن کثیر دمشقی[5]، ابن‌ماجه قزوینی[6] و متّقی هندی در کنزل العمّال[7] به طرق مختلفی حدیث غدیر را نقل نموده

---

۱. مائده/۳.

۲. مناقب خوارزمی، ص۱۳۵، روایت ۱۵۲ و ص۱۳۴، روایت ۱۵۰.

۳ . ر.ك: محمد بن محمّد شیبانی، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، داراحیاء تراث العربی، ج۴، ص۲۸.

۴. محمّد بن احمد انصاری قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء اتراث العربی، ۱۴۰۵ق، ج۱۸، ص۲۷۸.

۵. ابوالفداء الحافظ بن کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، بیروت، مکتب المعارف، ج۷، ص۳۵۰.

۶. قزوینی، محمد، سنن، تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقی.

۷. متّقی هندی، علی، کنز العمّال فی سنن الاحوال، بیروت، مؤسسة الرسالة ، ۱۴۰۵ق، چاپ پنجم، ج۱۱، ص۶۰۹، روایت ۳۲۹۵۰، ص۶۰۲، روایت ۳۲۹۰۴ و روایت ۳۲۹۱۶ و ص۶۰۹، روایت ۳۲۹۴۹ و ۳۲۹۵۰ و ص۶۱۰، ۳۲۹۵۱.

است و... همین‌طور محدّثین ، جریان استدلال علی علیه‌السلام به حدیث غدیر را در مناسبت‌های مختلف، نقل نموده‌اند، مانند ابی الطفیل،[1] زیدبن ارقم[2] ، عامربن واثله[3]،انس بن مالك[4]، عبدالرحمن بن ابی لیلی[5] ، اصبغ بن نباته،[6]عمیره بن سعد[7]، زیدبن شبع، زاذان بن عمر[8] و ابن‌ولید و ...

اگر کسی اهل انصاف و دارای مطالعه در تاریخ باشد، اعتراف می‌کند که حدیث شریف غدیر، از نظر سندی اصلاً قابل خدشه نیست. تنها اشکالی که مطرح شده است این است که‌این حدیث در صحیح بخاری و مسلم نقل نشده است. جواب آن این است که:

اوّلاً این دلیل بی‌خبری و یا تعصب آن‌ها است که حدیث را نقل نکرده‌اند، نه نقص حدیث.

ثانیاً خود اهل سنّت قاعده‌ای دارند به نام تقدیم مثبت برنافی، چنان‌که حلبی تصریح نموده است مثبت (و نقل

۱. مسند ابن حنبل، ج۷، ص۸۲، ح۱۹۳۲۱.
۲. نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص۱۷۳، روایت۹۳؛ البدایة والنهایة، همان، ج۵، ص۲۱۱ و ج۷، ص۳۴۷.
۳. ۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، بیروت، دارالحیاء الکتب، چاپ اوّل، ۱۳۷۹، ج۶، ص۱۶۸.۱۶۷.
۴. همان، ج۱۹، ص۲۱۷.
۵. اسدالغابه، همان، ج۴، ص۲۸، باب العین.
۶. همان، ص۱۲۶، ج۶.
۷. البدایة والنهایه، همان، ج۷، ص۳۴۸.
۸ . سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص، بیروت، مؤسسة اهل البیت، ۱۴۰۱ق، ص۳۵.

کننده حدیث) بر نافی (وکسی که حدیث را نقل نکرده) مقدّم است.

ثالثاً، بخاری و مسلم بنای جمع‌آوری همه احادیث صحیحه را نداشته‌اند، چنان‌که ابن حجر تصریح می‌کند که خود بخاری تصریح نموده، که آن‌چه از روایات صحیحه نقل نکرده‌ام، بیش از آن است که جمع‌آوری نموده‌ام[1].

۱. ابن حجر عسقلانی، مقدّمه فتح الباری، (در یك جلد)، مصر، مطبعة السلفیه، منابع شیعه؛ ۱. الغدیر، ج ۱ و ۲، (پیشین)؛ ۲. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، قم، نسل جوان، چاپ دوّم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۸۳.۲۰۰؛ ۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ج ۵، ص ۲۳.۲؛ و...

منظور از تولی و تبرّی موجود در فقره (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) چیست؟

الف) واژه ولاء:

ولاء، ولایت (به فتح واو) و ولایت (به کسر واو) ولی، مولی، اولی و امثال این‌ها همه از ماده (ولی) اشتقاق یافته‌اند. این واژه از پر استعمال ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صورت‌های مختلفی به کار رفته است، می‌گویند «۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است. معنای اصلی این کلمه هم چنان که راغب در «مفردات القرآن» گفته است: «قرار گرفتن چیزی در کنار چیزی دیگر است به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد» یعنی اگر دو چیز آن چنان به هم متصل باشند که هیچ چیزی دیگر در میان آن‌ها نباشد، ماده (ولی) استعمال می‌شود. به همین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است؛ اعم از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت در مورد دوستی، یاری، تصدّی امر، و تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است، چون در همه این‌ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد.

این لفظ، هم در مورد امور مادی و جسمانی استعمال شده است و هم در مورد امور معنوی، ولی مسلّماً در ابتداء در مورد امور مادی استعمال شده است و از راه تشبیه معقول به محسوس و یا از راه تجرید معنای محسوس از

خصوصیت مادی و حسّی خودش در مورد معنویات هم استعمال شده است زیرا توجه انسان به محسوسات چه از نظر یك فرد در طول عمر خودش و چه از نظر جامعه بشری در طول تاریخش، قبل از تفکّر او در معقولات است، بشر پس از درك معانی و مفاهیم حسّی تدریجاً به معانی و مفاهیم معنوی رسیده است. و نیز راغب راجع به خصوص کلمه (ولایت) از نظر موارد استعمال می‌گوید: «ولایت به کسر (واو) به معنی نصرت است و اما ولایت به فتح (واو) به معنای تصدّی و صاحب اختیاری یك کار است و گفته شده است که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدّی و صاحب اختیاری است» و هم چنین راجع به کلمه (ولی) و کلمه (مولی) می‌گوید: «این دو کلمه نیز به همان معنا است، چیزی که هست گاهی مفهوم اسم فاعلی دارد و گاهی مفهوم اسم مفعولی».

در قرآن سخن از (ولاء) و (موالات) و (تولی) زیاد به کار رفته است، آنچه از تدبّر درقرآن به دست می‌آید این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: مثبت و منفی و یا به عبارت دیگر (تولی و تبرّی) یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترك کنند که همان تبرّی است و از طرفی دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند که همان (تولی) است و بر دو قسم می‌شود: (ولاء و تولی) عام و (ولاء و تولی خاص) و ولاء خاص

نیز اقسامی دارد: ولاء محبت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرّف یا ولایت تکوینی.

(ولاء) و (تولی) عام یعنی اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلّی زندگی کنند، نظام مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را عضو یك پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد. قرآن کریم می‌فرماید: «مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی ولی بعضی دیگرند، به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند[1]» مؤمنان نزدیك به یکدیگرند و به موجب اینکه با یکدیگر نزدیك اند و حامی و دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند و لذا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و این دو عمل ناشی از (وداد) ایمانی است.

(ولاء و تولی خاص): ولاء خاص ولاء اهل بیت علیهم‌السلام است، در اینکه پیغمبر اکرم مسلمانان را به نوعی ولاء نسبت به خاندان خود خوانده است و توصیه فرموده که جای بحث نیست، یعنی حتی علمای اهل تسنّن در آن بحثی ندارند، آیه ذوی القربی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾[2] ولاء خاص را بیان می‌کند و آنچه در حدیث معروف و مسلّم غدیر نیز آمده است که **«من کنت مولاه فهذا علی مولا»** خود بیان نوعی از ولاء است و نیز آیه شریفه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.
۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[1] این آیه به اتفاق شیعه و سنی درباره علی علیه‌السلام نازل شده است و مفاد آیه بر خلاف تصوّر بعضی از علماء اهل سنت ولاء خاص است.

اقسام (ولاء خاص)

۱.ولاء محبّت یا ولاء قرابت

ولاء محبت یا ولاء قرابت به این معنا است که اهل البیت ذوی القربای پیغمبر اکرم‌اند و مردم توصیه شده‌اند که به آن‌ها به طور خاص، محبّت بورزند و آن‌ها را دوست بدارند، این مطلب در آیات قرآن آمده و روایاتی از طریق شیعه و سنی بر آن دلالت دارد.

۲.ولاء امامت

ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیت دینی، یعنی مقامی که دیگران باید از او پیروی کنند و او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند. به عبارت دیگر، زعامت دینی متلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش حجت است برای دیگران و این همان منصبی است که قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ...﴾[2] برای شما در رفتار فرستاده خدا پیروی ای نیکو است. برای آنانکه

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.
۲. احزاب، آیه ۲۱.

امیدوار به خدا و روز دیگرند. و این مقام پس از پیغمبر به ائمه طاهرین رسید؛ چنانچه بر اساس روایتی که اکثر علمای اهل سنت قریب به سی نفر از صحابه پیغمبر نقل کرده‌اند که فرمود: «من در میان شما دو چیز ارزنده باقی می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم را...».[1]

۳. ولاء زعامت

یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی اجتماع نیازمند به رهبر است، آن کس که باید زعام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدّرات مردم است (ولی امر مسلمین) است، پیغمبر اکرم در زمان حیات خودش ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به‌ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است به اهلبیت رسیده است. آیه کریمه ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[2] اطاعت کنید خدا و پیغمبر را و کسانی را که اداره کار شما به دست آن‌ها است. و هم چنین آیات اول سوره مائده و حدیث شریف غدیر و عموم آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...﴾ و عموم آیه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ ناظر بر چنین ولایتی است.

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۰؛ مناقب امیرالمؤمنین محمد بن سلیمان الکوفی، ص ۱۰۵.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴.ولاء تصرّف

ولاء تصرّف یا ولاء معنوی بالاترین مراحل ولایت است و نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است. ولایت تکوینی از یك طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در انسان و کمالاتی که‌این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است و از طرف دیگر مربوط است به رابطه این موجود با خدا و مقصود از ولایت تکوینی اینست که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیّت به مقام قرب الهی نایل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب، البته در مراحل عالی آن اینست که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویان، مسلط بر ضمایر و شاهد بر اعمال و حجّت زمان می‌شود و زمین هیچگاه از ولیّی که حامل چنین معنویتی باشد، و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست. ولایت به این معنا غیر از نبوت و غیر از خلافت و غیر از وصایت و غیر از امامت به معنای مرجعیت در احکام دینی است.

ب) تبرّی و یا به عبارت دیگر (ولاء منفی):

قرآن کریم مسلمانان را از این که دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته است و معنی اینکه نباید ولاء غیر مسلمان را داشته باشد این است که نباید روابط

مسلمان با غیر مسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد به این معنا که مسلمان عملاً عنصر پیکر غیر مسلمان و جامعه آن‌ها قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویت اش در پیکر جامعه اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود. البته منافاتی نیست میان اینکه مسلمان به غیر مسلمان احسان و نیکی کند و در عین حال ولاء او را نپذیرد یعنی او را عنصر پیکری جامعه اسلامی که خود جزیی از آن است نشمارد و بیگانه وار با او رفتار نماید، همچنانکه منافاتی نیست میان (تبرّی و یا ولاء منفی) و اصل بشر دوستی و رحمت برای بشر بودن، لازمه بشر دوستی این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همه انسان‌ها علاقه مند باشد، به همین دلیل هر مسلمانی علاقه مند است که همه انسان‌های دیگر، مسلمان باشند و هدایت یابند، اما وقتی که این توفیق حاصل نشد دیگران را که چنین توفیقی یافته‌اند نباید فدای آنان که توفیق نیافته‌اند کرد و اجازه داد که مرزها در هم بریزد و این همان تبرّی و ولاء منفی است. اسلام در مورد یك جامعه فاسد و اصلاح نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می‌کند، از طرفی دستور جهاد می‌دهد تا ریشه فساد را برکند «آنان را بکشید تا فتنه از میان برود»[1] و از طرفی دستور احتیاط و اجتناب و تبرّی می‌دهد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکنند تا جامعه و بشریت سالم بماند و این با بشر دوستی هیچ منافاتی ندارد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۳.

حدیث غدیر که شیعیان مدعی دلالت آن بر امامت علی ابن ابی طالب می‌باشند در روز ۱۸ ذی الحجه بیان شده است در حالی که آیه اکمال دین در ۹ ذی الحجه نازل شده است؛ پس اکمال دین در ۹ ذی الحجه انجام شده است و امامت علی ابن ابی طالب ربطی به اکمال دین ندارد!

مفسّران و دانشمندان شیعه عموماً و جماعتی از علماء و مفسّران و محدّثان معروف اهل سنّت، معتقدند که آیه "الیوم اکملت لکم دینکم" در روز ۱۸ ذی الحجه که به "غدیر خم" نام بردار است، نازل شده است. از جمله:

۱. جلال الدین سیوطی در تفسیر معروف خود "الدرالمنثور" در ذیل آیه مورد بحث، در ضمن حدیثی نقل می‌کند:

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ در روز غدیر علی علیه‌السلام را به امامت نصب نمود و آوای ولایت او را سر داد، پیك وحی، جبرئیل امین، آیه فوق را آورد[1].

۲. خطیب بغدادی در تاریخ خود نقل می‌کند:

هر کس روز ۱۸ ماه ذی الحجّه را روزه بگیرد، برای او روزه شصت ماه نوشته می‌شود و آن روز، روز غدیر خم است. وقتی که پیامبر اسلام ﷺ دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: آیا من ولیّ و سرپرست مؤمنین نیستم؟ پاسخ دادند: چرا! تو ولیّ مؤمنان هستی ای پیامبر خدا! آنگاه

۱. عن ابی سعید الخِدری قال: لمّا نصب رسول الله ﷺ علیّاً یوم غدیر خم فنادی له بالولایة هبط جبرئیل علیه بهذه الآیة "الیوم اکملت لکم دینکم" تفسیر الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹، ذیل آیه ۳ سوره مائده.

فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است. عمر بن الخطاب گفت: به به آفرین بر تو ای پسر ابوطالب. از هم اکنون تو مولای من و مولای هر مسلمان هستی! پس خدا آیه الیوم اکملت لکم دینکم را نازل کرد[1].

۳. ابـن مـغـازلـی، کـه یـکـی از بـزرگـان فـقـهـاء و حـفّـاظ اهـل سـنـت اسـت، در کـتـاب مـعـروف خـود بـنـام "مناقب علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام، که در میان کتب مناقب امام علی علیه‌السلام بی‌نظیر و یا کم نظیر است، حدیثی را نقل می‌کند که شبیه حدیث سابق است با مختصر تفاوت و اضافاتی و با صراحت می‌گوید: آیه مورد نظر در روز ۱۸ ذی الحجّه روز غدیر خم نازل شده است.

۴. حموینی، که یکی دیگر از علماء و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب معروف خود "فرائد السمطین" با اسناد خود نقل می‌کند:

رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غـدیـر خـم مـردم را بـرای معرفی علی علیه‌السلام فرا خواند و دستور داد زیر درختی که در آنجا بود، از خار و علف پاك نمایند و مردم امر آن حضرت را به جا آوردند و آن روز مصادف با روز پنجشنبه بود. سپس مردم را فرا خواند

۱. عن أبی هریرة قال: مَنْ صام یوم ثمانی عشرة من ذی الحجّة کُتِبَ له صیام ستّین شهراً، و هو یوم غدیر خم لما أخذ النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بید علی بن ابی طالب علیه‌السلام، فقال: ألستُ ولیّ المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: من کنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه، فقال عمر بن الخطاب: بخٍّ بخٍّ لك، یابن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کلّ مسلمٍ، فأنزل الله "الیوم اکملت لکم دینکم". تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

و دست علی علیه‌السلام را گرفت بالا برد تا جائی که مردم، سفیدی زیر بغل او را دیدند. هنوز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام از همدیگر جدا نشده بودند که این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ پیامبر فرمود: خداوند بزرگ است، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه‌السلام راضی و خشنود گشت و سپس فرمود: خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار! یارانش را یاری کن و آن‌ها را که یاری‌اش نکنند، از یاری خویش محروم بدار[1].

ما این بحث را با سخن گران قیمت مرحوم علامه امینی به پایان می‌بریم. او در کتاب خود "**الغدیر**" در بحث آیاتی که در روز غدیر خم نازل شده است، بعد از تصریح به اینکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم... در روز غدیر نازل شده می‌فرماید:

همه امامیّه قائلند که این آیه کریمه درباره نصّ غدیر، بعد از آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیابان و صحرای خمّ قرار گرفته بود، پیرامون ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل شده است.

۱. انّ النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله یوم دعا الناس إلی علیّ فی غدیر خمّ أمر بما کان تحت الشجرة من الشوك فقُمَّ، و ذلك یوم الخمیس، ثمّ دعا الناس إلی علیّ فأخذ بضبعه فرفعه حتّی نظر النّاس إلی بیاض إبطیه، ثمّ لم یتفرّقا حتّی نزلت هذه الآیة "الیوم أکْمَلْتُ لکم دینکم..." فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: الله اکبر علی اکمال الدین وإتمام النعمة و رضی الرّب برسالتی و الولایة لعلیّ علیه‌السلام ثمّ قال: اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. فرائد السمطین) چاپ اول، سال ۱۳۹۸ ه مطابق ۱۹۷۸ میلادی، ناشر: مؤسسه محمودی، بیروت لبنان(ج۱، ص۷۳، باب۱۲، ح۳۹.

نصّی که با الفاظ مفید و صریح و آشکار به گونه‌ای که همه صحابه آن را شناختند و همه عرب آن را فهمیدند! و این خبر به هر کس رسید، با آن استدلال می‌کرد و جماعت زیادی از علماء تفسیر و پیشوایان حدیث و حفاظ آثار از اهل سنّت، در این مطلب (نزول آیه اکمال در مورد روز غدیر خمّ) با امامیّه همصدا شده‌اند[1].

و سپس بیش از پانزده نفر از علماء و دانشمندان و مفسران آن‌ها را با اسم و نام کتاب و تعیین جلد و صفحه نام می‌برد که تصریح کرده‌اند آیه "الیوم اکلمت لکم دینکم..." در روز غدیر خم نازل شده است!

۱. قال الأمینی (قدس سره): ومن الآیات النازلة یوم الغدیر فی امیرالمؤمنین علیه السلام قوله تعالی "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً" أطبقت الإمامیة عن بکرة أبیهم علی نزول هذه الآیة الکریمة حول نصّ الغدیر بعد إجهار النبیّ صلی الله علیه و آله بولایة امیرالمؤمنین علیه السلام بألفاظٍ درّیّةٍ صریحةٍ، فتضمّن نصاً جلیّاً عرفته الصحابة و فهمته العرب، فاحتج به من بلغه الخبر، و طابق الإمامیةَ علی ذلك کثیرون من علماء التفسیر و ائمة الحدیث و حفظه الآثار من أهل السّنّة. الغدیر (چاپ پنجم، ۱۴۰۳، بیروت) ج ۱، ص ۲۳۰.

غدیر در قرآن

چگونه می‌توان اثبات کرد که منظور از کلمه «الیوم» در آیات سوره مائده (آیه اکمال) روز غدیر است و چیز دیگری نیست ؟

مرحوم علامه بزرگوار طباطبائی ﷺ در تفسیر المیزان می‌گویند:

«کلمه (یوم)که در جمله ﴿الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کفَرُواْ﴾[1] آمده و یک بار دیگر در جمله الْیَوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دِینَکمْ آمده، یک روز را در نظر دارند، یک روزی که هم کفّار از دین مسلمانان مأیوس شدند، و هم دین خدا به کمال خود رسیده است حال باید دید منظور از کلمه «یوم» در جمله ﴿الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کفَرُواْ مِن دِینِکمْ﴾[2] چیست؟ آن، چه روزی است که کفّار از دین مسلمانان مأیوس شدند؟ و فهمیدند که دیگر نمی‌توانند دین اسلام را از بین ببرند، آیا زمانی است که اسلام با بعثت

---

۱. مائده/۳.
۲. مائده/۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت آن جناب ظاهر شد؟ و در نتیجه مراد از این جمله این است که خدای تعالی اسلام را بر شما نازل و دین را برای شما تمام و نعمت خود را بر شما به نهایت رسانید، و دیگر کفّار نمی‌توانند به شما دست پیدا کنند؟

این را که به هیچ وجه نمی‌توان گفت، برای این که این عبارت را برای هر کسی بخوانی، از آن چنین می‌فهمد که مردم مسلمان دینی داشته‌اند، که به خاطر ناقص بودنش کفّار طمع بسته بودند که دین آنان را باطل ساخته یا در آن دخل و تصرّفی بکنند، و مسلمانان هم از همین جهت بر دین خود می‌ترسیدند، ولیکن خدای تعالی دین آنان را تکمیل کرد، و آن نقص را برطرف ساخت، و نعمت خود را بر آن مردم به حد کمال رسانید، و آن گاه به آن مردم فرمود: دیگر نترسید چرا که کفّار از دین شما مایوس شدند، و ما می‌دانیم که عرب قبل از ظهور اسلام دینی نداشتند تا با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به کمال رسیده باشد، و نعمتی نداشتند تا با آمدن اسلام آن نعمت تمام شود. علاوه بر این که اگر آیه را این طور معنا کنیم باید علی القاعده جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[1] را در اول آورده باشد و جمله ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ را دنبال آن، تا معنا درست شود، (چون مأیوس شدن کفّار لازمه به کمال رسیدن دین است نه این که به کمال رسیدن دین لازمه مأیوس شدن کفّار باشد).

۱. مائده/۳.

مراد از کلمه «الیوم» روز بعد از فتح است، که خدای تعالی کید مشرکین قریش را باطل و شوکت شان را شکست و بنیان دین بت پرستی شان را منهدم و بت‌هایشان را خرد نمود، و امید شان را از این که یک روز دیگر روی پای خود بایستند و در مقابل اسلام صف آرایی نموده از نفوذ اسلام و انتشار آن جلوگیری کنند قطع فرمود، این احتمال نیز درست نیست زیرا آیه شریفه دلالت بر اکمال دین دارد، و ما می‌دانیم که بعد از فتح مکه دین خدا کامل و نعمت‌اش تمام نشده بود، چون فتح مکه در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد و بسیاری از واجبات دینی اسلام بعد از این سال نازل شد و بسیاری از حلال‌ها و حرام‌ها بین فتح مکه و بین درگذشت رسول خدا ﷺ تشریع گردید.

مراد از کلمه «الیوم» (زمانی است که سوره برائت نازل شد) و امیرالمؤمنین از طرف رسول خدا با آیات سوره برائت به مکّه گسیل داشته شد و بقایای رسوم جاهلیت را ابطال نمود، و آن زمانی است که اسلام تقریباً بر شبه جزیره عرب گسترش یافته، آثار شرک از بین رفته و سنن جاهلیت مردند، زمانی که دیگر مسلمانان در معابد و معاهد دین و از آن جمله در مناسک حج دلواپسی که مسلمین داشتند را مبدل به امنیت کرد. این احتمال هم به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا مشرکین عرب هر چند که بعد از نزول سوره برائت و برچیده شدن بساط شرک از دین مسلمانان

مأیوس شدند، و رسوم جاهلیت محو شد، الا این که دین اسلام هنوز کامل نشده بود، چون فرایض و احکامی بعد از سوره برائت نازل شد، از آن جمله فرایض و احکامی است که در سوره مائده آمد، و مفسّرین اتفاق دارند، بر این که سوره مائده در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و همه می‌دانیم که بسیاری از احکام حلال و حرام و حدود و قصاص در این سوره است. پس با نادرست بودن این سه احتمال که کلمه «الیوم» به معنای دوره و ایام (امروزه) باشد نه یک روز خاصی که آفتاب در آن طلوع و غروب کرده باشد، و خلاصه وقتی نتوانستیم بگوئیم مراد از روز دوره پیدایش دعوت اسلامی و یا دوره بعد از فتح مکه، و یا قطعه زمان بین نزول سوره برائت و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. لا جرم و به ناچار باید بگوئیم مراد از این کلمه یک روز معین است، روزی است که خود این آیه در آن روز نازل شده، و قهراً روز نزول این سوره است، البته این در صورتی است که جمله ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ معترضه و بر حسب معنا مرتبط با آیه باشد که آن را احاطه کرده، و یا بگوئیم نزول این آیه حتی بعد از نزول سوره و در روزی بوده که بعد از آن دیگر هیچ آیه‌ای نازل نشده، چون دنبالش فرموده: «امروز دیگر دین شما کامل شد» خوب حال می‌پرسیم این روز معیّن چه روزی بوده؟ آیا روز معیّنی بوده که مکه فتح شد؟ و یا روز معینی که سوره برائت نازل شد؟ و در فساد این دو احتمال همان اشکال‌های سابق کافی است، دیگر حاجتی به تکرار آن‌ها و یا دلیل دیگر نیست.

مـراد از ایـن روز معیّن روز عرفه اسـت در حجه الـوداع، که بسیاری از مفسرین ایـن را گفته‌اند، در ایـن صـورت هم می‌پرسیم معنای مأیوس شدن کفّار از دین مسلمانان در آن روز معین چیست؟ آیا معنایش این است که مشرکین قریش از این که بار دیگر زورشـان برسد که دین اسـلام را از بین ببرند مأیوس شدند، که بسیار احتمال بی پایه است، برای این که مشرکین عرب دو سال قبل یعنی در فتح مکه مأیوس شدند، که سال هشتم هجرت بود، نه در روز عرفه از حجه الـوداع، که سال دهم هجرت بوده و یا معنایش این است که در روز نـزول برائت مأیوس شدند، که نـزول سوره برائت در سال نهم بوده، و قهراً آن روز معین هم در آن سال بوده و یا منظور این است که همه کفّار از دین مسلمانان مأیوس شدند هم مشرکین و هم یهود و هم نصارا و هم مجوس و هم سایرین، که قهراً بر حسب این احتمال باید بگوئیم جمله ﴿الَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ جمله‌ای اسـت مطلق، که مـا می‌دانیـم یـهود و نـصـارا در آن روز از غلبه بـر مسلمین مأیوس نشده بودند، قوّت و شوکت اسلام از چهار دیواری جزیرةالعرب آن روز تجاوز نکرده بـود. و از جهتی دیگر باید درباره این روز یعنی روز عرفه دقت و تأمل کنیم، ببینیم چه رابطه‌ای بین روز عرفه یعنی روز نهم مـاه ذی الحجه، سال دهم هجرت با جمله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ که در آیه مورد بحث قرارگرفته برقرار است.

چه بسا ممکن است کسی بگوید: رابطه این بوده است

که در آن روز امور حج به حد کمال رسید، چون رسول خدا ﷺ خود در آن مراسم شرکت کرده بود و تک تک احکام حج را هم گفت و هم خودش پیاده می‌کرد اما متأسفانه این احتمال را هم نمی‌توان پذیرفت، برای این که دیدیم یکی از مناسکی که در آن سال به مسلمانان تعمیم داد حج تمتّع بوده که چیزی نگذشت بعد از درگذشتش متروک شد، آن وقت چه طور ممکن است تعلیم چنین حکمی را اکمال دین بنامیم، و تعلیم نماز، روزه و حج و زکات و جهاد و سائر معارف را که قبلاً تشریع شده بود تکمیل دین ندانیم، و اصلاً چه طور ممکن است تعلیم یکی از واجبات دین را اکمال آن دین شمرده با این که اکمال خود آن واجب هم نیست تا چه رسد به اکمال مجموع دین؟ از این هم که بگذریم این احتمال باعث می‌شود که رابطه فقره اول یعنی جمله ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ﴾ با فقره دوم یعنی جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ قطع بشود، چه رابطه‌ای تصور می‌شود که میان تعلیم حج تمتّع برای مسلمانان و بیان مأیوس شدن کفّار از دین مسلمین بوده باشد؟ و اما صاف شدن جو زندگی مسلمانان برای اجرای احکام اسلام، و بر طرف شدن موانع و مزاحمات از عمل مسلمین به آن احکام نیز نمی‌تواند اکمال دین باشد، علاوه بر این که پیدا شدن چنین جوّی چه ارتباطی با نومید شدن کفّار دارد؟ پس (باید گفت کافران و مشرکین) آخرین و اساسی ترین امیدی که به زوال دین و موت دعوت

حقه آن بسته (بودند) این بود که به زودی داعی به این دعوت و قائم به امر آن یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا می‌رود و فرزند ذکوری هم که اهدافش را تعقیب کند ندارد و منشأ این امیدواری شان این بود که آن‌ها می‌پنداشتند دعوت دینی هم یک قسم سلطنت و پادشاهی است، که در لباس نبوت و دعوت و رسالت عرضه شده است، پس اگر او بمیرد یا کشته شود اثرش منقطع و یادش و نامش از دل‌ها می‌رود. (بنابر این) تمامیت یأس کفّار حتماً باید به خاطر عامل و علتی بوده باشد که عقل و اعتبار صحیح آن را تنها عامل ناامیدی کفّار بداند، و آن چیزی نیست جز این که خدای سبحان برای این دین کسی را نصب کند، که قائم مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت متدیّن کار خود آن جناب، را انجام دهد، به نحوی که (جایی) برای آرزوی شوم کفّار باقی نماند و کفّار برای همیشه از ضربه زدن به اسلام مأیوس شوند.

آری مادامی که امر دین قائم به شخص معیّنی باشد، دشمنان آن می‌توانند این آرزو را در سر بپرورانند، که با از بین رفتن آن شخص، دین هم از بین برود، ولی وقتی قیام به حاملی شخصی، مبدّل به قیام به حاملی نوعی شد، آن دین به حد کمال می‌رسد و از حالت حدوث به حالت بقاء متحول گشته، نعمت این دین تمام می‌شود. و این وجه خود مؤید روایاتی است که می‌گوید آیه شریفه مورد بحث در روز غدیر

خم در مورد ولایت علی علیه‌السلام نازل شد، یعنی روز هیجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت، و بنا بر این دو فقره آیه به روشن‌ترین ارتباط مرتبط می‌شوند و هیچ یک از اشکالات گذشته هم وارد و متوجه نمی‌شود. و این آیه نباید به آیه ﴿أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ...﴾ (و سائر آیات که در سؤال به آن اشاره شده است) مقایسه شود، برای این که زمین‌هایی که این آیه دارد غیر زمینه و سیاق آن آیه (و آیات دیگر) است»[1].

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۵ـ۲۷۰.

دلیل دلالت کلمه «ولیّ» در آیه ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّه﴾ بر معنای «سرپرست و رهبری» چیست که شیعیان مدعی هم معنا بودن آن با (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) هستند؟

کلمه «ولی» و «اولیاء» نزدیك به هفتاد بار در قرآن کریم استعمال شده و در معانی مختلفی به کار رفته از قبیل: ناصر[1]، معبود[2]، راهنما[3] و در بسیاری از آیات، ولی به معنای سرپرست و صاحب اختیار به کار رفته است، نمونه‌هایی از آیات:

الف) ﴿وَ هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِید﴾[4]؛ «او کسی است که باران سودمند را پس از آن که مأیوس شدند نازل می‌کند و رحمت خویش را می‌گستراند و او ولی و سرپرست ستوده است».

«ولی» در اینجا به معنای سرپرست و صاحب اختیار می‌باشد، البته ولایت در این آیه شریفه، ولایت تکوینه است.

ب) ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطانا﴾[5]؛ «و آن کس که مظلوم کشته شده برای ولی و سرپرست او سلطه و حق قصاص قرار دادیم».

ولی در این آیه در رابطه با ولایت تشریعی است و به معنای

۱. بقره/۱۰۷.
۲. بقره/۲۵۷.
۳. کهف/۱۷.
۴. شوری/۲۸.
۵. اسراء/۳۳.

سرپرست و صاحب اختیار به کار رفته است؛ زیرا حق قصاص برای دوست مقتول ثابت نیست بلکه برای وارث و ولی او ثابت است.

در آیات دیگر هم ولی به معنای سرپرست و رهبر و صاحب اختیار بکار رفته است[1].

نتیجه این که کلمه ولی در آیات قرآن در معانی مختلفی به کار رفته است، ولی در اکثر موارد به معنای سرپرست و صاحب اختیار است.

منظور از «ولیّ» در آیه مورد بحث.

«ولیّ» در این آیه به معنای سرپرست و رهبر و صاحب‌اختیار است نه به معنای دوست و یار و یاور زیرا:

اولاً: «انّما» که در صدر آیه آمده دلیل بر حصر است یعنی فقط این سه دسته، ولیّ مؤمنان هستند نه غیر آن‌ها در حالی که اگر ولیّ به معنای دوست باشد حصر معنی نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت واضح است که غیر از سه گروه فوق کسان دیگری هم دوست، یار و یاور مؤمنان هستند، علاوه بر این که اگر ولیّ به معنای یار و یاور باشد این همه قید برای ﴿الّذین آمنوا﴾ لازم نبود که در حال اقامه نماز، زکات بدهند؛ زیرا همه مؤمنان حتی در غیر حال نماز و بلکه حتی مؤمن بی‌نماز، می‌تواند دوست، یار و یاور برادر مسلمان خویش باشد.

۱. بقره/۲۸۲، انفال/۳۴؛ مریم/۵.

بنابراین، از کلمه «انّما» که دلالت بر حصر می‌کند و قیود متعددی که در مورد ﴿الذین آمنوا﴾ آمده است استفاده می‌شود که ولایت در آیه شریفه به معنای دوستی و نصرت نیست بلکه به معنای سرپرستی و صاحب‌اختیار بودن است، خداوند، پیامبر و مؤمنین (با آن شرایطی که در آیه آمده) ولی و صاحب اختیار و رهبر و سرپرست شما می‌باشند.

ثانیاً: آیه ۵۶ سوره مائده که بعد از آیه مورد بحث آمده است، بهترین قرینه و دلیل بر مدّعای ماست، خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون﴾ و کسانی که ولایت خدا و پیامر او و افراد با ایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.

حزب به معنای جمعیت متشکل است، پیروزی یك حزب به معنای غلبه و پیروزی آن‌ها در یك حرکت و جهش اجتماعی است، بنابراین، از آیه شریفه که در ارتباط با آیه قبل مورد بحث است و ظاهراً هم زمان نازل شده‌اند، استفاده می‌شود که ولایت مطرح شده در آیه مذکور یك ولایت سیاسی و حکومتی است، بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: کسی که حکومت خدا و پیامبر و حکومت «الذین آمنوا...» را بپذیرد چنین حزب و جمعیتی پیروز است.

در نتیجه با تفکر و تعمّق در کلمه کلمه و جمله جمله آیه

ولایت و با صرف‌نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم می‌شود که ولیّ در آیه به معنای امام و پیشوا و سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الذین آمنوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده است بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. آیات ولایت در قرآن، آیت الله مکارم شیرازی.

۲. رهبری امام علی علیه‌السلام در قرآن و سنت، محمدجعفر امامی (ترجمه المراجعات، نوشته: سید شرف‌الدین موسوی).

۳. پیام قرآن. ج ۹، آیت الله مکارم شیرازی.

نحوه دلالت آیه ولایت بر امامت امیر مومنان علیه‌السلام را توضیح دهید.

در خصوص آیه ولایت که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاه وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ شیعیان معتقدند در مورد ولایت امیرالمؤمنین است که در خم غدیر اعلام گردید، سؤال می‌شود که ۱. انما حصر را می‌رساند و اگر آیه در خصوص حضرت علی علیه‌السلام است سایر ائمه طاهرین چه جایگاهی در این آیه دارند؟ ۲. می‌گویند که حضرت علی علیه‌السلام در حال رکوع انگشتر خویش را به فقیر و سائل داد این در حالی است که آیه بحث از زکات دارد و همه می‌دانیم که زکات به انگشتر تعلق نمی‌گیرد این مسئله چگونه توجیه می‌شود؟ ۳. امیرالمؤمنین یک نفر بیش نبوده است چرا ضمیر الذین در مورد ایشان به شکل جمع آمده است؟ ۴. در مورد حضرت علی علیه‌السلام شنیده‌ایم که آن حضرت آن قدر در نماز متوجه و غرق در راز و نیاز با خدا می‌شد که متوجه اطراف خودش نمی‌شد و حتی جریان در آوردن تیر از پای ایشان در نماز از مشهورات است حال علت چه بود که در بین نماز در حالی که در رکوع نماز، بود متوجه سائل گردیدند و انگشتر خویش را به ایشان دادند؟ اگر گفته شود درخواست سائل و کمک به او با نماز و در یک راستا بوده و همه آن‌ها اطاعت پروردگار بوده است حال این با نماز امام سجاد علیه‌السلام که در حال نماز فرزند ایشان در چاه

می‌افتد و مجروح می‌گردد و شاید در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و حضرت متوجه نمی‌شود چه فرقی دارد و چگونه جمع می‌شود؟ با توجه به اینکه حفظ جان افراد نیز از واجبات و در راستای اطاعت و عبادت پروردگار است جمعی اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی علیه‌السلام و هم چنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرّف و امامت بنمایند از جمله:

۱. آیه با توجه به کلمه «الذین» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: ولیّ شما آن هائی هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی علیه‌السلام قابل تطبیق است؟

پاسخ: «در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است، از جمله در آیه مباهله می‌بینیم که کلمه «نسائنا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعددی که وارد شده، فقط فاطمه زهرا علیهاالسلام است، و هم چنین «انفسنا» جمع است در صورتی که از مردان، غیر از پیغمبر جز علی علیه‌السلام در آن جریان نبود، و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ

فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً﴾[1] در تفسیر این آیه آمده است شأن نزول آن را درباره نعیم بن مسعود بود. و هم چنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: ﴿يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَه﴾[2] [در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است و هم چنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره، تعبیراتی دیده می‌شود که به صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آن‌ها آمده منظور از آن یک فرد بوده است.

این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش موثری که در این کار داشته، روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن، ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به کار برده شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود (روایات فراوانی که از ناحیه شیعه و سنی) در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود».[3]

۱. آل عمران/۱۷۲.
۲. مائده/۵۲.
۳. آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۷.

۲. اینکه چرا امیرالمؤمنین در حال رکوع، با وجود انقطاع از غیر خدا در حال نماز توجه به فقیر کرد، و امام سجاد علیه‌السلام در حال نماز متوجه سر و صدای افتادن فرزندش در چاه نشد؟ «این ایراد را افرادی از قدما مثل فخر رازی گرفته‌اند (در خصوص توجه حضرت علی علیه‌السلام به فقیر در حال رکوع و عدم احساس و توجه آن حضرت هنگام کشیدن تیر از پای مبارکش) که علی علیه‌السلام همیشه در حال نماز آن چنان از خود بی خود بود که توجه به اطراف پیدا نمی‌کرد. چگونه می‌گوئید که در حال نماز این طور شد؟

جواب اینست که اولاً این که علی علیه‌السلام در نماز از خود بی خود می‌شد، یک حقیقتی است، اما این جور نیست که همه حالات اولیای الهی، همیشه مثل همدیگر بوده است، خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر دو حال برایش نقل شده است گاهی در حال نماز یک حالت جذبه‌ای پیدا می‌کرد که اصلاً طاقت نمی‌آورد که اذان تمام بشود، می‌گفت: **«ارحنا یا بلال»** زود باش که شروع کنیم به نماز. گاهی هم در حال نماز بوده سر به سجده می‌گذاشت، امام حسن یا امام حسین می‌آمد، روی شانه اش سوار می‌شد و حضرت با آرامش صبر می‌کرد که این بچه نیافتد، سجده اش را طول می‌داد تا این که او بلند شود، یک دفعه پیغمبر اکرم ایستاده بود به نماز، جلو محل نماز گویا کسی آب دهان انداخته بود، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یک قدم به جلو برداشت و با پایش روی آن را پوشاند و بعد برگشت، که فقها از این (قضیه)

مسائلی را در باب نماز استخراج کرده‌اند. بنابر حالات مختلفی بوده است[1] و نمی‌توان گفت تضاد و تناقضی در کار است چون این حالات در اوقات مختلفی رخ می‌داده است.

۳. در سؤال مطرح شده که زکات به انگشتر تعلق نمی‌گیرد؟ «اصلاً به طور کلی انفاق و کار خیر را زکات می‌گویند. این زکات اصطلاحی که امروز به کار می‌رود، در عرف فقها مصطلح شده است برای زکات واجب، و الا در قرآن این طور نیست که هر جا دارد: ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاة﴾ مقصود همین زکات واجب است، زکات یعنی صاف کردن مال، پاک کردن مال و حتی پاک کردن روح و نفس، قرآن به طور کلی انفاق مالی را از زکات مال یا زکات روح و یا زکات نفس می‌گوید. کما این که کلمه صدقه هم همین طور است؛ امروز صدقه مفهوم خاصی دارد، مثلاً می‌گوئیم صدقه سرّی، قرآن هر کار خیری را صدقه می‌گوید، اگر شما یک بیمارستان بسازید یا یک کتاب تألیف کنید که خیر آن به مردم می‌رسد، از نظر قرآن صدقه است؛ «صدقه جاریه» و لهذا کسانی از اهل تسنن هم که خواسته‌اند به مفهومی که از این آیه برداشت شده ایراد بگیرند، به این کلمه اش ایراد نگرفته‌اند که زکات به انگشتر تعلق نمی‌گیرد، چون آن‌ها وارد به ادبیات عرب هستند و می‌دانند که زکات اختصاص به زکات واجب ندارد».[2]

۱. شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۸۰.
۲. شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۷۹۱۸۰.

۴. معنای «انما» حصر ولایت در خداوند متعال بالذات، و در پیامبر و وصی به اذن خدا می‌باشد، «یعنی تنها ولی و حاکم بر شما خداوند و رسول او و مومنانی هستند که اقامه نماز می‌کنند و در حالی که به رکوع نماز مشغول اند انفاق می‌نمایند».[1]

معنای حصر ولایت بعد از پیامبر در علی علیه‌السلام، حصر ولایت در امام و وصی می‌باشد که علی علیه‌السلام یکی از مصادیق آن است و نیز وقتی با این آیه، اصل ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت شده امامت و ولایت ائمه بعدی به واسطه معرفی و تعیین امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشخص و معیّن می‌گردد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. امامت و رهبری، علامه شهید مطهری؛

۲. ترجمه مجمع البیان، ج ۲۰، مترجمان؛

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱.۲.۳؛

۱. ترجمه مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۳۰.

با اینکه در قرآن تصریح بر خاتم انبیاء بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله شده است ، اگر ایشان نیازمند جانشین بودند ، چرا خداوند جهت فهم همه افراد، با صراحت در قرآن از آن نام نبرده است؟

روش آموزش قرآن بیان کلیات و اصول عمومی است و تشریح مصادیق و جزئیات بر عهده پیامبر گرامی اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها مأمور به تلاوت قرآن بود بلکه در تبیین آن نیز مأموریت داشت: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه برای مردم نازل شده است برای آن‌ها بیان کنی و آشکار سازی شاید آنان بیندیشند»[1].

در آیه یاد شده دقت کنید، خداوند متعال می‌فرماید: لتبیّن و نمی‌گوید لتقرأ یا لیتلوا و این نشانه آن است که پیامبر علاوه بر تلاوت باید حقایق قرآنی را روشن کند.

بنابراین انتظار این که مصادیق و جزئیات در قرآن بیاید همانند این است که انتظار داشته باشیم همه جزئیات در قانون اساسی یک کشور ذکر شود[2].

شیوه قرآن در معرفی افراد به سه دسته مهم تقسیم می‌شود:

۱. گاهی قرآن به نام معرفی می‌کند: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن

۱. نحل/۴۴.

۲. سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت، چاپ مشعر، ۱۳۸۵ش، ص۲۹۳.

بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾؛ عیسی علیه‌السلام می‌گوید: من به شما مژده پیامبری را می‌دهم که پس از من می‌آید و نامش احمد است».[1]

۲. معرفی به عدد: گاهی شرایط ایجاب می‌کند که افرادی را با عدد معرفی کند چنان که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾؛ و خداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفته و از آنان دوازده سر گروه بر انگیختیم».[2]

۳. معرفی با صفات: گاهی هم شرایط ایجاب می‌کند خداوند فرد مورد نظر را با بیان صفات و شخصیت وی معرفی کند که شیوه قرآن در رابطه با معرفی ائمه هدی به ویژه امیرمومنین علیه‌السلام معرفی به شخصیت ممتاز و اوصاف برجسته آنان می‌باشد که این شیوه حکمت متعددی دارد که به برخی از آن‌ها به اختصار پرداخته می‌شود:

۱. انگشت گذاشتن روی اشخاص در مواردی، چندان نقشی در روشنگری ندارد بلکه نهایتا به نوعی تبعیت و پیروی کورکورانه می‌کشاند و البته این مانع آن نیست که درمورد لزوم، افراد نیز معرفی شوند ولی اساسا معرفی شخصیت، معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایش‌های تعصب آمیز جاهلانه، به سمت تعقل، ژرف اندیشی و توجه

۱. صف/۶.
۲. مائده/۱۱.

به ملاک ها، فضایل وامتیازات واقعی سوق می‌دهد.

۲. معرفی شخصیت زمینه ساز پذیرش معقول است، در حالی که معرفی شخص، درمواردی موجب دافعه می‌شود. این روش به ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سوء قرار گرفته یا جامعه به هر دلیلی آمادگی پذیرش وی را نداشته باشد بهترین روش است.

این مسأله دقیقا در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود داشته است که با بررسی جامعه صدر اسلام به این مهم خواهیم رسید که فقط تعداد اندکی از مومنان برجسته قابلیت پذیرش وی را داشتند از جمله دلایلی که می‌توان برای این مورد شمرد عبارتند از:

الف) بسیاری از مسلمین صدر اسلام کسانی بودند که تا چند صباحی قبل در صف دشمنان اسلام قرار داشتند و رویاروی خود شمشیر علی علیه‌السلام را دیده و از وی کینه به دل گرفته بودند چنان که حضرت زهرا علیهاالسلام از عمده دلایلی که برای روی‌گردانی مردم از آن حضرت می‌شمارند، به همین مورد اشاره می‌کنند.

ب) تفکرات و سنن غلط جاهلی هنوز براندیشه مردم حاکم بود و اموری مانند سن را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند. لذا به جهت جوان بودن حضرت علی علیه‌السلام وی را چندان شایسته برای رهبری جامعه نمی‌دانستند.

ج) این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج و از سوی عده‌ای تبلیغ می‌شد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در صدد آن است که خویشان خود را برای همیشه بر مسند قدرت و حکومت بنشاند و دراین راستا خدمات ارزنده پیامبر را نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است.

حال اگر با چنین وضعیتی مسأله جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نام وی به طور صراحت در قرآن ذکر می‌شد چه بسا اساس اسلام و قرآن به خطر می‌افتاد و طیف عظیمی که در جامعه، پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بودند اساسا رسالت آن حضرت و قرآن را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدّی بر اساس اسلام و قرآن بیافرینند.

چنان چه هنگامی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در بستر بیماری تقاضای دوات و قلم برای وصیت کردند واضح بود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌ها را برای چه می‌خواهد و لذا یکی از این افراد مغرض صدا زد: **«إن الرجل لیهجر»** همانا این مرد در اثر شدّت تب هذیان می‌گوید (نعوذ بالله).

این کلام در مورد شخصیت (پیامبر) گفته شد که خداوند در وصفش چنین فرموده است: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ هرگز از هوای نفس چیزی سخن نمی‌گوید، آنچه

که می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده است نیست»[1].

بنابراین نباید گفته شود که اگر نام علی علیه‌السلام در قرآن ذکر می‌شد، دیگر اختلافی پیش نیامده و همه پیرو حقّ می‌شدند مگر نام خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن نیامده است؟ پس چرا بسیاری از کفّار و مشرکان ایمان نیاوردند. مگر امروزه حتّی درمیان مسلمانان تردیدهایی نسبت به آن حضرت القاء نمی‌کنند. آیا بودن نام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن همه شبهات را رفع نموده است؟ مسلما این چنین نیست.

بنابراین تصوّر نشود اگر فرضا نام علی علیه‌السلام و مسئله جانشینی او در قرآن ذکر می‌شد، تمام اختلافات از بین می‌رفت در حالی که در مواردی هم معرفی به نام شده ولی باز افراد به اختلاف گرویده و اختلاف میان آن‌ها حاکم گشته است. مانند: (بنی اسرائیل که از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کنند تا تحت امر او به جهاد بپردازند و زمین‌های غصب شده خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد سازند آنجا که گفتند: ﴿إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ﴾؛ آنان به پیامبری از پیامبران خود گفتند؛ برای ما فرمانروایی معیّن کن تا به جنگ در راه خدا بپردازیم»[2].

پیامبر آنان به امر الهی فرمانروایی را به نام معرفی کرد و

۱. نجم/۵۳.
۲. بقره/۲۴۶.

گفت: ﴿إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكا﴾؛ به راستی که خدا طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است»[1]. با وجودی که نام فرمانروا به صراحت گفته شد آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: ﴿قَالُوٓاْ أَنَّى يَكونُ لَهُ الْمُلْک عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْک مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ﴾؛ گفتند: از کجا می‌تواند فرمانروای ما باشد حال آن که ما به فرمانروایی از او شایسته‌تریم و او توانمندی مالی ندارد».[2]

این امر دلالت بر آن دارد که ذکر نام به صراحت و ذکر کردن مسئله جانشینی به طور صراحت برای رفع اختلاف کافی نیست بلکه باید شرایط جامعه پذیرای آن باشد.[3]

نتیجه گیری:

با توجه به شرایط موجود در جامعه اسلامی آن زمان و عدم وجود قابلیت پذیرش افراد به صورت ذکر نام و معرفی شخص، قرآن به صورت معرفی شخصیت جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته است و تعداد زیادی از آیات را به این امر مهم اختصاص داده است.

رچه نام علی علیه السلام در قرآن نیامده است ولی به تصریح مفسران و دانشمندان شیعه و سنّی در برخی از آیات قرآن،

۱. بقره/۲۴۷.
۲. بقره/۲۴۷.
۳. سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت، انتشارات مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش، ص۲۹۶.

آن حضرت با وصف معرفی شده‌اند مثلا: آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ تنها ولی شما خدا و رسول و مومنانی هستند که نماز را بپاداشته و به فقیران در حال رکوع زکاه می‌دهند»[1].

به تصریح مفسران این آیه در شأن حضرت علی علیه‌السلام نازل شده است آنگاه که حضرت انگشتری خود را در رکوع به سائل دادند.

آیا همین آیه کافی نیست که ولی مومنان مشخص گردیده و تا هنگامی که او باشد نوبت به دیگران نرسد.

اگر این اصل را بپذیریم و بگوییم خدا باید کلیه مسائل اختلاف آفرین را در قرآن ذکر کند تا مسلمانان دچار تفرقه نشوند، در این صورت باید صدها مساله کلامی و عقیدتی و فقهی و تشریعی در قرآن ذکر شده باشد. مسائلی که قرن‌ها مایه جنگ و جدل و خونریزی در میان مسلمانان شده است ولی قرآن درباره آن‌ها به طور صریح و قاطع که نزاع را ریشه کن کند، سخن نگفته است. مانندصفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار و یا قدیم یا حادث بودن کلام خداو غیره که همه این موارد باعث بروز تفرقه و پیدایش مذاهب کلامی متعددی شده است.

اگر قرآن به صورت تضمنی به همه آن‌ها پرداخته است

۱. مائده/۵۵.

ولی به صورت شفاف بیان نکرده است، حکمت آن این است که قرآن مردم را به تفکر و دقت در مفاد آیات دعوت می‌کند و بیان همه مسائل به گونه‌ای که همه مردم را راضی سازد بر خلاف اصل است[1].

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.امامت و رهبری، شهید مطهری رحمه‌الله؛

۲.بررسی مسائل کلّی امامت، ابراهیم امینی؛

۳.شیعه و تهمت‌های ناروا، محمد جواد شری؛

۴.آیات ولایت در قرآن، آیت الله مکارم شیرازی.

۱. پرسش و پاسخ پیرامون عقائد شیعه، جعفر سبحانی، انتشارات مشعر، ص۲۹۶.

چرا به نام حضرت علی علیه‌السلام در قرآن به صراحت اشاره نشده است؟

در پاسخ به این سؤال لازم است دو مطلب اساسی مورد توجه قرار گیرد:

اولاً: گرچه نام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام صریحا در آیات قرآن ذکر نشده است، اما قرآن به صورت توصیفی آن حضرت را معرفی نموده است زیرا روش قرآن در معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر ائمه معصومین علیهم‌السلام این است که آنان را با توصیف و بیان ویژگی‌های منحصر آنان معرفی نماید. از جمله در برخی آیات از عصمت آنان سخن به میان آمده است نظیر آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[1].

در این آیه شریفه، اهل بیت علیهم‌السلام که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارزترین شخص آن است، از هرگونه پلیدی و عیبی منزه دانسته شده و از هرگونه خطا و اشتباهی معصوم و مصون ذکر شده است. هم چنین در آیه ﴿أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾[2]. خداوند امر به اطاعت مطلق از اولی الامر نموده است که بیانگر معصوم بودن اولی الامر می‌باشد. زیرا در این آیه اطاعت از سه مرجع، واجب و لازم شمرده شده است: یکی اطاعت از خدا، دوم اطاعت از رسول

۱. احزاب/۳۳.
۲. نساء/۵۹.

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سوم اطاعت از صاحبان امر حکومت. در این آیه اطاعت از رسول در ردیف اطاعت از خداوند قرار گرفته است و اطاعت از اولی الامر از سنخ اطاعت رسول دانسته شده است، چون با واو عطف شده است و در هر کدام از این سه مورد امر به اطاعت مطلق و بدون استثناء است. بدیهی است که لزوم اطاعت و پیروی مطلق از اولی الامر بدون عصمت آنان معقول نمی‌باشد زیرا اطاعت از انسان غیر معصوم و خطاپذیر، هر چند که خطای آنان اندک باشد، مستلزم وجوب اطاعت از جاهل و خطاکار حتی در مواردی است که آنان دچار لغزش شده است و این با حکمت خداوند سازگار نمی‌باشد چون اطاعت از او اطاعت از جاهل و عاصی خواهد بود و خداوند هرگز اطاعت چنین فردی را واجب نمی‌نماید.

این سه دسته از آیات به روشنی دلالت دارد که جانشینان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حتما می‌بایست معصوم از خطا باشند تا همانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب الاطاعه باشند و بر همگان ولایت داشته باشند. این ویژگی صرفا در امامان معصوم شیعه که اولین آنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، دیده می‌شود و هیچ کدام از خلفای دیگر چنین ویژگی را نداشته و نه کسی مدعی عصمت آنان اند. بنابراین، آیات یاد شده به طور کلی امامت ائمه معصومین علیهم‌السلام و به خصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با روش توصیفی اثبات می‌کند.

ثانیا: منابع دین اختصاص به قرآن ندارد بلکه قرآن و سنت

در کنار هم منبع دین و مصدر احکام و عقاید دینی است که همه مذاهب اسلامی این دو منبع را معتبر می‌دانند. از این رو نباید از نقش سنت یعنی قول و فعل و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع امامت غافل بود مخصوصا در فهم و تفسیر و تطبیق آیات قرآن حتما سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اصلی ترین منبع برای تفسیر آیات و بیان مصادیق آن مد نظر قرار گیرد. همچنان که قرآن کریم در بیان دیگر ارکان دین مثل: نماز، روزه، حج و... به بیان کلیات قضیه اکتفا نموده و جزئیات مسأله توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است، در قضیه امامت نیز قرآن اصل موضوع را مطرح نموده و برخی ویژگی‌های مقام امامت را بیان نموده اما تطبیق این آیات و معرفی مصادیق و خصوصیات اسمی امام را به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار نموده است همانند جزئیات فریضه نماز و تعداد رکعات آن.

چون خود قرآن وظیفه تبیین و شرح آیات را به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾[1] باید برای فهم منظور آیات و تفسیر آن به سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رجوع نمود که فصل‌الخطاب می‌باشد. خوشبختانه در این رابطه یعنی امامت علی علیه السلام و اینکه این موضوع قبل از هر چیز منشأ قرآنی دارد، در احادیث زیادی به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منابع حدیثی شیعه و

۱. نحل/۴۴.

سنی نقل شده است که به چند نمونه از این احادیث اشاره می‌شود:

۱. سیوطی در الدرالمنثور به نقل از ابی سعید خدری از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده است «**لما نصب رسول الله ﷺ علیا یوم غدیر خم فنادی له بالولایه، هبط جبرئیل بهذه الآیه الیوم اکملت لکم دینکم...**»[۱] هنگامی که رسول خدا ﷺ علی را روز غدیر خم به جانشینی منصوب نمود و او را به عنوان ولی و سرپرست مردم معرفی کرد، این آیه را جبرئیل نازل نمود.

۲. در روایت دیگر از ابوهریره نقل می‌کند که «**لما کان یوم غدیر خم و هو یوم ثمانی عشر من ذی الحجه قال النبی ﷺ: من کنت مولاه فعلی مولاه، فانزل الله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا**»[۲] در روز غدیر بیست و هشتم ذی‌الحجة پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس من مولا و پیشوای اویم علی مولای او است، سپس خداوند آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...﴾ را نازل نمود.

۳. از ابو سعید خدری نقل شده است که: ان النبی ﷺ دعا الناس الی علی فی غدیر خم و ذلک یوم الخمیس فدعا علیا فاخذ بضبعیه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله ﷺ ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» **فقال رسول الله ﷺ: الله اکبر علی اکمال الدین و**

۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹.
۲. همان مدرک.

اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی من بعدی»[1]
پیامبر اکرم ﷺ در غدیر مردم را به سوی علی فرا خواند و این واقعه در روز پنج شنبه بود سپس علی علیه‌السلام را خواند و دستانش را بلند نمود به گونه‌ای که مردم سفیدی زیر بغل پیامبر اکرم ﷺ را می‌دیدند، بعد مردم هنوز متفرق نشده بودند که آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...﴾ پیامبر فرمود: الله اکبر از اینکه دین کامل شد و نعمت تمام گردید و خداوند به رسالت من و ولایت علی بعد از من، رضایت داد.

۴. در روایت دیگر آمده است: **«و انزل الله فی حجه الوداع و هی آخر عمره** ﷺ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينا﴾ فامر الامامه من تمام الدین و اقام لهم علیا اماما[2]...»؛ خداوند در حجه الوداع در آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ آیه الیوم...» را نازل فرمود و امر اطاعت را موجب کامل شدن دین قرار داد و علی علیه‌السلام را امام و پیشوای مردم نمود. و دیگر روایاتی که در منابع شیعه و سنی در مورد شأن نزول این آیه نازل شده است، همگی تأکید بر این مطلب دارد که آیه مورد اشاره در خصوص امر امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده است.

۱. البرهان، ج۱، ص۴۴۵؛ الغدیر، ج۱، ص۲۳۲.
۲. البرهان، ج۱، ص۴۲۵.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.اهلبیت در قرآن و حدیث، محمدی ری شهری؛

۲.امامت و رهبری، شهید مرتضی مطهری؛

۳.بررسی مسائل کل امامت، ابراهیم امینی؛

۴.بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ولی الله نقی پورفر.

با توجه به قسم پیامبر در حجه الـوداع مبنی بربیان تمام مطالب و وقوع واقعه غدیر خم بعد از آن ؛ حضرت علی علیه‌السلام خلیفه یا امام بعد از پیامبر نیست و منظور پیامبر از مولا چیزی دیگری است.

این بیانی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در سفر حجه الوداع فرموده است، امر مسلّم و غیر قابل انکار است. و همه قبول دارند که آن حضرت چنین فرموده است. مضمون این کلام را رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از سفر حجه الوداع نیز بیان داشته، امّا تفصیل این بیان و این که امامت و از جمله بیان امامت امام علی علیه‌السلام بخشی از بیان حلال و حرام و گفته پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در سفر حجه الوداع، بعد از انجام فرایض حج، در غدیر خم می‌باشد؛ اگر کسانی که ادّعا دارند که امام علی علیه‌السلام خلیفه پیامبر و امام بعد از آن حضرت است، سند و ملاک ادعایشان همان جریان غدیر بعد از انجام فرایض حجه الوداع است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر و در خطبه معروف غدیریه، در فرازی از آن چنین فرموده است:

«ای مردم! حلال و حرام خدا بیشتر از آن است که شما بشمارید، هر چه حلال خدا است امر کردم و هر چه حرام خداست، از آن نهی کردم. هر حلال و حرامی را که به شما امر و نهی کردم، غیر قابل تغییر و تبدیل است. آنچه را که امر و نهی کردم، امر خداوند است. پس از بیان حلال و حرام الهی که امر خداوند است، هم اینک امر می‌کنم به بیعت علی علیه‌السلام امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم‌السلام بعد از آن. من از

آنهایم و آن‌ها از من. ای مردم! قرآن را به شما معرفی کردم، ائمه را به شما می‌شناسانم، هر که به آن دو تمسک کند، هرگز گمراه نخواهد شد...».[1]

با توجه به‌این بیان، امامت امام علی علیه‌السلام هیچ گونه منافاتی با آن کلام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد که فرموده است همه حلال و حرام را بیان داشته ام؛ زیرا امامت امام علی علیه‌السلام جزوی از آن امر و نهی‌هایی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام داده است.

چنان که اشاره شد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از حجه الوداع نیز در مواردی تمام امر و نهی الهی را برای مردم گفته و تمام حدود و مرزهای آن را نیز بیان داشته. از جمله بیانی از آن حضرت که فرموده: «همه نیازمندی‌ها امّتم را بیان داشته وحتی دیه خراش صورت را نیز بیان کرده ام...»[2]. با این وصف، امامت، که یک رکن اعظم اسلام بعد از نبوّت است، چگونه ممکن است ناگفته بماند. در حالی که منابع اسلامی و تاریخی بوضوح این حقیقت را بیان داشته که آن حضرت مسأله امامت و خلافت امام علی علیه‌السلام را کرارا بیان داشته و به مناسبت‌های مختلف از آن سخن گفته است، نه تنها در طول رسالتشان، بلکه در همان آغاز رسالت که عدّه‌ای انگشت شمار به آن حضرت ایمان آورده بودند، و از جمله در جمع خاندان بنی هاشم که

۱. احمد طبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق، ج۱، ص۱۵۷ و ۱۵۸؛ سیره ابن هشام، نجف اشرف، ج۲، ص۶۰۵؛ سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص۵۰۶.

۲. صحیح بخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷ق، ج۴، ص۱۲۱.

معروف به حدیث «دار» است، سخن از خلافت و امامت امام علی علیه‌السلام داشته است. این از آن جهت است که آن را نباید از توجه شان دور داشته باشد، برای این که عنایت الهی ایجاب می‌کند که خداوند از طریق وحی، وظایف انسانی و الهی را به مردم بیاموزد، هم چنین لازم است که این وظایف محفوظ بماند؛ باید همواره اشخاصی وجود داشته باشد که دین خدا را حفظ کنند و آن را به مردم بیاموزند. کسی که از جانب خداوند به این سمت اختصاص یافته «امام» نامیده می‌شود، کسی که متصدی دریافت وحی از جانب خداوند است «نبی» نام دارد. گاهی نبوت و امامت در یک فرد جمع می‌شود، چنان که بسیار از انبیای الهی این گونه بوده‌اند، گاهی نیز از هم جدا می‌باشند، چنان که در ائمه علیهم‌السلام چنین است[1].

در حقیقت، امامت از ضروری ترین مسایل امت اسلامی است؛ چون یک انسانی باید وجود داشته که معصومانه کلام وحی را دریافت کند و معصومانه به مردم برساند.

بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک چنین انسانی باید باشد که معصومانه کلام و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دریافت کرده و معصومانه حفظ کند، و معصومانه به مردم برساند. پس اگر وجود پیامبر اکرم در جهت دریافت وحی نیاز و ضرورت جامعه اسلامی است، وجود امام نیز ضرورت خواهد بود.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، تهران، موسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۲ش، ص۱۱۹.

اگر وجود امام یک ضرورت است، قطعا پیامبر اکرم ﷺ آن را نیز بیان داشته است.

مواردی که پیامبر قسم یاد کرده است، امامت نیز جزو آن موارد خواهد بود. گذشته از آن که خطبه غدیریه دلیل روشن بر آن است که پیامبر اکرم ﷺ در آن خطبه، امامت را جزوی از مسایل ضروری امت معرفی کرده و بیان داشته است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.فرازهای از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی؛

۲.امام شناسی، علامه سید محمد حسین تهرانی؛

۳.حیات فکری و سیاسی، امامان شیعه، رسول جعفریان.

چگونه می‌توان ثابت کرد که لفظ (مولی) در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام است؟ در حالی که این لفظ در سوره‌های حدید، محمد، نساء، مریم و دخان به معانی متفاوت (یاور، سزاوار، ارث، خویش و دوست) آمده است.

برای رسیدن به جواب سؤال، آیاتی را که کلمه‌ی مولی در آن آمده است بررسی می‌کنیم:

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۵ می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَه وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ «پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود و نه از کافران، و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستتان می‌باشد، و چه بد جایگاهی است»!

مولی در این آیه شریفه به یاور[۱]، سرپرست[۲] و سزاوار و مسلط[۳] معنی شده است، و برخی روایات ناظر به معنای سزاوار می‌باشند[۴].

۲. آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكافِرِينَ لا مَوْلى لَهُمْ﴾

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، محمد باقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱۹، ص ۲۷۷.
۲. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۳، ص ۳۳۴.
۳. طیب، عبد الحسین، اطیب البیان، تهران، انتشارات اسلام، چاپ سوم، ج ۱۲، ص ۴۲۹.
۴. العروسی الحویزی، عبدعلی، نورالثقلین، قم، مطبعه العلمیه، چاپ دوم، ج ۵، ص ۲۴۱.

در این آیه واژه‌ی مولی به مالك و یاور[1]، سرپرست[2]، و حفظکننده[3] معنی شده است.

۳. آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی نساء: ﴿وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُون﴾ ؛ «برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند».

واژه‌ی مولی در این آیه‌ی شریفه به سزاوارتر[4] و سرپرست[5] معنی شده است.

۴. سوره‌ی مریم آیه‌ی ۵: ﴿وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوالِيَ مِنْ وَرائِي وَ كانَتِ امْرَأَتِي عاقِراً فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ ؛ «و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حقّ پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)، و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش».

در این آیه، واژه‌ی مولی را به معنای خویشاوند (عموها و پسر عموها) گرفته‌اند[6]، که صاحب اختیار میراث و اموال زکریا[7]، و سزاوار و اولی معنی شده است.[8]

---

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۴۸.
۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۲۹.
۳. اطیب البیان، ج ۱۲، ص ۱۷۱.
۴. الطبرسی، ابوعلی، مجمع البیان، ترجمه میرباقری، ابراهیم، و... ، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ج ۵، ص ۱۲۸.
۵. ۹. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۰۴.
۶. المیزان، ج ۱۴، ص ۸.
۷. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۸.
۸. اطیب البیان، ج ۸، ص ۴۱۸.

۵. سوره دخان آیه‌ی ۴۱: ﴿يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ﴾ ؛ «روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند و از هیچ سو یاری نمی‌شوند».

در این آیه واژه‌ی مولی به معنای دوست[1]،کسی که حق دارد در امور دیگری تصرف کند، می‌باشد و هم‌چنین به معنای کسی که وی نسبت به او ولایت دارد گرفته شده است.

یك واژه و چندین معنا

در زبان عربی واژه‌ها و لغاتی داریم که دارای معانی متعددی می‌باشند، مانند همین ماده‌ی «ولی» که در صیغه و شکل‌های مختلف بیش از ۲۰۰ مرتبه در قرآن ذکر شده است، که در معانی مختلفی استعمال می‌شوند، از این رو برای انتخاب یکی از معانی متعدد آن، باید قرینه‌ای در کلام پیدا کرد که متناسب با آن معنا باشد، و این قرینه هم می‌تواند سیاق و محتوای خود آیه و یا آیات قبل و بعد باشد، در این مثال‌ها «ولی» دارای معانی متعددی است که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ناصر و یاور، مولی و سرپرست، مالك و صاحب اختیار، دوست، اولی و سزاوار، آزاد کننده و سیّد، آزاد شده و غلام، هم‌سوگند، وارث و خویشاوند.

۱. ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۲۲، ص ۳۱۵.

البته با دقت در این معانی می‌توان به یك وجه مشترکی رسید و آن، اولویت داشتن و سزاوارتر بودن است[1]، چرا که «مولی» از ماده‌ی «ولاء» می‌باشد که در اصل به معنای ارتباط دو چیز با یکدیگر است، به طوری که بیگانه‌ای در بین نباشد و برای آن مصداق‌های زیادی است[2]، به عنوان مثال، دوست در یاری رساندن به دوستِ خود، اولی و سزاوارتر از دیگران است همان‌گونه که وارثان و خویشاوندان در ارث بردن و ولایت بر میراث داشتن، سزاوارتر از دیگران می‌باشند. و مانند اینکه مولی و سید نسبت به اداره‌ی امور عبد و غلام خود، از دیگران سزاوارتر است، همان طوری که مشرکین وکافران نسبت به داخل شدن در آتش دوزخ، از دیگران سزاوارتر هستند، لذا در تمام معانی «ولی» می‌توان معنای سزاوارتر بودن در ولایت، و اولویت داشتن در آن ولایتی که متناسب با سیاق آیات است را درنظر گرفت، پس بین معانی متعدد «ولی» تضاد و اختلاف نیست.

واژه‌ی مولی در حدیث غدیر

برای روشن‌تر شدن مطلب، مروری کوتاه بر واقعه‌ی غدیر خم می‌شود، و شرایط و ویژگی‌های آن را بررسی می‌نماییم:

۱. اعلان کردن به مسلمانان که‌این آخرین حج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، لذا مسلمانان به هر صورتی که بود سعی

۱. ترجمه‌ی تفسیر مجمع البیان، ج۵، ص۱۲۸ و تفسیر اطیب البیان، ج۴، ص۶۹.
۲. تفسیر نمونه، ج۲۱، ص۱۹۹.

کردند تا در آخرین حج پیامبر ﷺ همراه ایشان باشند.

۲.نازل شدن دستور الهی بر پیامبر اکرم ﷺ: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام نـداده‌ای[۱]، یعنی ای پیامبر اگر این مأموریت آخر را به انجام نرسانی، مانند این است که ۲۳ سال زحمت خود را از بین برده‌ای.

۳.دستور به توقف همراهان و ماندن تا رسیدن بقیه‌ی مسلمان‌ها و اعلان بازگشت به کسانی که جلوتر رفته‌اند، آن هم در آن بیابان خشک و گرمای سوزان وسط روز.

۴.ایراد خطبه‌ای طولانی و بیان به یادگار گذاردن و میراث گران بها یعنی قرآن و عترت.

۵.شهادت دادن به یگانگی و وحدانیت خداوند، و اقرار گرفتن از مـردم بـه یگانگی خـداونـد، و شـهـادت بـه رسالت خویش، و سؤال نمودن از مردم، که چه کسی اولی و سزاوار بـر شماست؟ و جـواب دادن مـردم بـه آن حضرت کـه خـدا و رسولش داناترند، سپس حضرت فرمودند: خداوند اولی و سـزاوار بر من است و من اولی و سـزاوار بر شما هستم. کما اینکه خداوند متعال در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۶ می‌فرماید:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾؛ « پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است»، سپس بالا بردن دست

۱.مائده/۶۷.

حضرت علی علیه‌السلام و سه مرتبه تکرار نمودن این جمله: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه»، هر کس من مولای او هستم پس علی علیه‌السلام هم مولای اوست، سپس دعا در حق دوستان او و نفرین در حق دشمنان او کردند و فرمودند: حاضرین به غایبین خبر دهند.

۶. قبل از متفرق شدن جمعیت، آیه‌ی اکمال دین نازل شد، و خداوند فرمود: امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند، بنابراین، از آن‌ها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم[1].

با درنظر گرفتن این موارد، آیا شایسته است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن شرایط بخواهند اعلان نمایند که:

ای مردم! هر کس من دوست او هستم، علی علیه‌السلام هم دوست او است؟!

یا هر کس من یاور او هستم علی علیه‌السلام هم یاور اوست؟!

در صورتی که مسأله‌ی دوست بودن و یاری نمودن مؤمنان، با مؤمنان دیگر، قبلاً از طرف خداوند اعلان شده بود، که خداوند در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۷۱ می‌فرماید: ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ﴾ ؛ «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند».

۱. مائده/۵.

از طرف دیگر، مسأله‌ی دوست داشتن علی علیه‌السلام برای همه روشن بود و همه از علاقه‌ی شدید و محبت وافر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به حضرت علی علیه‌السلام با اطلاع بودند و نیازی به این همه مقدّمه‌چینی نداشت، پس چه مسئله‌ای است که مایه‌ی اکمال دین بوده و هم وزن رسالت ۲۳ ساله‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد و موجب می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسالت خویش را به نحو احسن به اتمام رسانده باشد؟ آیا چیزی غیر از ولایت و جانشینی حضرت علی علیه‌السلام است؟ پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کسی می‌خواهد شریعت آورده شده را تبلیغ کند و آن را از انحراف نجات دهد و روش صحیح آن را به مردم بفهماند؟

آیا کسی سزاوارتر و اولی‌تر از علی بن ابی طالب علیه‌السلام بر سرپرستی و ولایت امری جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود دارد؟ اگر ولایت حضرت علی علیه‌السلام در ادامه‌ی رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نباشد، تمام زحمات ۲۳ ساله‌ی حضرت از بین می‌رفت و رسالت ناتمام می‌ماند، چراکه ولایت ائمه علیهم‌السلام ادامه‌ی رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، لذا پس از اعلان ولایت امری و جانشینی حضرت علی علیه‌السلام توسط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، خداوند فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.محمد حسین طباطبایی رحمه‌الله‌علیه، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی محمد باقر موسوی (قم، دفتر انتشارات اسلامی)، ج ۵.

۲.ناصر مکارم شیرازی ، تفسیرنمونه (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۱۳؛

۳.عبدالحسین طیب، اطیب البیان (تهران: انتشارات اسلام، چاپ سوم)، ج ۱۲؛

۴.طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ترجمه‌ی ابراهیم میرباقری و ... (تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول)، ج ۵؛

۵.ناصر مکارم شیرازی ، پیام قرآن (قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب علیه‌السلام ، چاپ سوم، ۱۳۷۵)؛

۶. سید شرف‌الدین، رهبری امام علی فصل مربوط به حدیث غدیر؛

۷.علامه امینی، الغدیر.

چگونه آیه شریفه ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...﴾ **با اثبات ولایت و امامت ارتباط دارد در حالی که قبل و بعد از آن احکام حلال و حرام بودن گوشت‌ها بیان شده است؟**

نکته اول: این قسمت از آیه هیچ ارتباطی با صدر و ذیل آیه ندارد، بلکه یك مطلب جداگانه و مستقل را بیان می‌کند، شواهد این مدعا عبارتند از:

۱. اگر این قسمت از آیه را برداریم و صدر و ذیل آیه را با هم در نظر بگیریم و محتوای آن را مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که در معنای آیه هیچ خللی پیش نمی‌آید.

۲. شأن نزول این قسمت از آیه غیر از شأن نزول قسمت اول و ذیل آیه است، این کلام مفسرین نشان می‌دهد این قسمت از آیه، مستقل است و ربطی به صدر و ذیل آیه ندارد.[۱]

۳. اول و آخر آیه شریفه همانند آیات سوره بقره ۱۷۳، انعام ۱۴۵، نحل ۱۱۵ می‌باشد، از نظر محتوی و موضوع، هیچ ارتباطی با ما قبل و ما بعد آیه ندارند.

۴. مفسرین گفته‌اند: سوره مائده یك سوره مدنی است مگر آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُم...﴾ که در مکه یا در راه مدینه و مکه نازل شده، از این کلام مفسران همه معلوم می‌شود که‌این قسمت مستقل است؛ چون این مطلب را در مورد کل آیه نگفته‌اند.

۱. ر.ك: نیشابوری، اسباب النزول، ذیل آیه سوم، سوره مائده.

نکته دوم: با توجه به این که‌این قسمت از آیه مستقل است، سؤال می‌شود چرا این آیه، آیه‌ای مستقل قرار داده نشده و در وسط این آیه جا گرفته است؟ در جواب گفته شده است که: با نگاهی اجمالی به این آیه می‌بینیم که خداوند یك روز خاص را با خصوصیاتی ویژه بیان می‌کند که از آن خصوصیات، اهمیت فوق العاده آن روز معلوم می‌شود، به خاطر اهمیت این آیه و جریانی که در آن روز رخ داده، برای محافظت از تحریف و تغییر این ماجرا، آن را در لابلای این مطالب قرار داده است؛ چون بسیار است که برای محفوظ ماندن یك چیز نفیس آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند، در این قسمت از آیه، خداوند آن روز را این گونه توصیف می‌کند:

۱. روز نا امیدی کفار و مشرکین،

۲. مسلمانان در این روز از کفار نترسند و از من بترسند،

۳. در این روز دین به اکمال رسید،

۴. در این روز نعمت الهی به اتمام رسید،

۵. خداوند به دین اسلام راضی شد.

از این خصوصیات روشن می‌شود که تا قبل از این روز کفار طمع و امید داشتند که اسلام را در آینده از بین ببرند، ولی خداوند آن‌ها را ناامید کرده و تا قبل از این مسلمانان یك نوع ترس و هراس نسبت به آینده اسلام داشتند، ولی

با آمدن آن حکم الهی، خداوند ترس آن‌ها را هم از بین برد، هم‌چنین تا قبل از این اسلام به اکمال نرسیده بود و نعمت الهی به اتمام نرسیده بود.

حال این سؤال مطرح است که: در آن روز چه حکمی نازل شد که‌این خصوصیات را به دنبال داشت؟ آیا با بیان احکام گوشت‌های حلال و حرام، موجب ناامیدی کفار و رفع ترس مسلمانان می‌شود؟ مسلماً چنین نخواهد بود؛ زیرا با بیان چند حکم، کفار نا امید نمی‌شوند، به علاوه این احکام در سوره‌های بقره ۱۷۳، انعام ۱۴۵، نحل ۱۱۵ قبلاً بیان شده است.

آیا اجتماع مسلمانان در روز عرفه و کامل شدن مراسم حج باعث ناامیدی کفار شده است کما اینکه بعضی گفته‌اند: هرگز اجتماع مسلمانان در روز عرفه باعث ناامیدی کفار نخواهد شد؛ زیرا قبلاً با فتح مکه از این جهت ناامید شده بودند، و قبلاً هم آیه برائت نازل شده بود و کفار ناامید شده بودند، پس آیه ربطی به عرفات ندارد.

می‌دانیم کفار منتظر این بودند که با از دنیا رفتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که رکن اساسی اسلام بود، ضربه خود را به اسلام بزنند، اما وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به جانشینی خود از طرف خداوند انتخاب کرد، کفار نسبت به آینده اسلام هم ناامید شدند.

روایات پیرامون آیه

درباره این که آیه ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ..﴾ شأن نزولش چیست؟ در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت، شأن نزول آیه را جریان نصب علی علیه‌السلام در غدیر خم دانسته‌اند که ما به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

خوارزمی در «مناقب» از ابی سعید خدری نقل می‌کند: ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یوم دعا الناس الی غدیر خم امر بما تحت الشجره من الشوك فقمّ و ذلك یوم الخمیس ثم دعا الناس الی علیّ فاخذ بضبعه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطه ثم لم یتفرقا حتی نزلت ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينا..﴾[1].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم مردم را دعوت کرد و امر فرمود تا خار و خاشاك زیر درخت را جارو کردند، آن روز، روز پنج‌شنبه بود، بعد مردم را به طرف علی دعوت کرد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازوی علی را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معلوم شد، هنوز متفرق نشده بودند که‌این آیه نازل شد: امروز دین شما را به اکمال رساندم و نعمت الهی را به اتمام رساندم.

بعضی از منابع معتبر اهل سنت که‌این روایت را نقل کرده‌اند از این قرارند:

۱. خوارزمی، المناقب، مؤسسه انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ه، ص۱۳۵.

۱. علی بن محمد حموینی، فرائد السبطین (بیروت: مؤسسه المحمودی، للطباعه و النشر،چاپ اول، ۱۳۹۸ ه) ج۱، ص۷۳ و ۷۴.

علی بن محمد حموینی، بعد از نقل این روایت می‌گوید: هذا حدیث الغدیر و له طرق کثیره الی ابی سعید سعد بن مالك الخدری الانصاری، ابن مغازلی، المناقب (بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ه) ص۶۹.

۲. عبیدالله حسکانی، شواهد التنزیل (تهران: مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه)، ج۱، ص۲۰۲. عن ابن هریره: قال من صام یوم ثمانیه عشر من ذی الحجه کتب الله له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر خم لما اخذ النبی بید علی فقال: الست ولی المؤمنین؟ قالوا نعم یا رسول الله، فقال من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مؤمن، و انزل الله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾[1].

۳. ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب (بیروت، مؤسسه المحمودی للطباعه و النشر،چاپ دوم، ۱۴۰۰ ه) ج۲، ص۷۵، حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت، دار الکتاب العربی)، ج۸، ص۲۹۰.

۱. حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل، تهران، مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ، ج۱، ص۱۵۶.

این روایات هم در کتب معتبر اهل سنت هستند و هم روایت آن‌ها از کسانی هست که مورد اعتماد خود اهل سنت می‌باشند مثلاً ابو هریره که در بسیاری از این روایات است، اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند، اگر چه این روایات منحصر به ابو هریره هم نمی‌باشند بلکه از طرق دیگری هم نقل شده‌اند، پس اشکال کسانی که گفته‌اند: این روایات در کتب شیعه است، و این روایات ضعیف هستند و مورد اعتماد نمی‌باشند، درست نخواهد بود.

علاوه این که، این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده‌اند و روایاتی که گفته‌اند: این آیه در عرفه نازل شده که مستند عده‌ای از اهل سنت و سخن عمر است با روایات دیگر در تعارض است.

آیا امامت و ولایت حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر خم شواهد و دلایل قرآنی نیز دارد؟

ولایت و امامت حضرت امام علی علیه‌السلام در آیات متعدد قرآن کریم مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. در آیه ۶۷ سوره مائده که به آیه تبلیغ معروف است، خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور ابلاغ امامت و ولایت حضرت علی بن ابی طالب را پس از خویش می‌دهد و می‌فرماید: **"یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین"**؛ ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً [به مردم] برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم، نگاه می‌دارد و خداوند جمعیت کافران لجوج را هدایت نمی‌کند.

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

"خداوند متعال به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرده بود که علی را جانشین خود گرداند، ولی نگران بود که این کار بر گروهی گران آید، تا اینکه این آیه نازل شد..."[1].

بنابراین، آیه یاد شده به مناسبت ولایت امام علی علیه‌السلام و دستور ابلاغ آن به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است. برخی از مفسران اهل تسنن نیز معتقدند که آیه یاد شده درباره روز

۱. ر.ك: مرحوم طبرسی، مجمع البیان بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق، ج ۲، ص ۲۲۲.

غدیر خم به مناسبت ولایت و امامت امام علی علیه‌السلام بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است.[1] همه مفسران شیعه نیز معتقدند که بر اساس روایات فراوان، آیه یاد شده درباره روز غدیر و به مناسبت ولایت و امامت امام علی علیه‌السلام بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است.[2]

از جمله آیات مورد اشاره، آیه سوم سوره مائده است که معروف و مشهور به آیه اکمال می‌باشد. خداوند متعال در آیه یاد شده می‌فرماید: ﴿...الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ...﴾ امروز کافران از [زوال] آیین شما، مأیوس شدند. بنابراین از آن‌ها نترسید و از [مخالفت] من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.

کافران و منافقان اسلام را قائم به شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دیدند و منتظر بودند که با رحلت آن حضرت، وضعیت به حالت قبل از اسلام برگردد، هنگامی که دیدند با معرفی مردی که از نظر علم و تقوا و شجاعت و عدالت و

۱. ر.ك: جلال الدین السیوطی، الدر المنثور، بیروت، دار المعرفه، الطبعه الاولی، ۱۳۶۵ ق، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. ر.ك: مرحوم طبرسی، مجمع البیان، همان، الجمعه العروس الحویزی، نور الثقلین، قم، مطبعه العلمیه، ج۱، ص ۶۵۲، علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ق، ج ۶، ص ۴۲ و ...

قدرت و ... بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بی نظیر بود، مأیوس شدند.

بر اساس عقیده تمام مفسران شیعه، و برخی از مفسران اهل تسنّن آیه ۳ سوره مائده (آیه اکمال) در روز غدیر خم و به مناسبت معرفی امامت و ولایت امام علی علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. چنان که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد معتقد است که آیه ۳ سوره مائده درباره ولایت حضرت علی علیه السلام نازل شده است و پس از معرّفی آن حضرت به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه دوم خدمت حضرت علی علیه السلام رسید و عرض کرد: "**بخ، بخ لک یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم ...**" مبارک باد، مبارک باد ای پسر ابی طالب مولای من و مولای همه مسلمانان گردیدی ...".[۱]

در جریان غدیر خم در گرمای شدید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را برای امر مهمی دعوت به توقّف کرد و بعد از خواندن خطبه‌ای با صدایی رسا و بلند فرمود: چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و پیامبر داناتر است. پیامبر فرمود: خدا ولی و رهبر من است و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آن‌ها از خودشان سزاوارترم. سپس فرمود: "فمن کنت مولاه فعلی مولاه" هر کس من مولا و رهبر او هستم، پس علی مولا و رهبر او است. و این سخن را سه بار فرمود. سپس به آسمان نگاه کرد و

۱. ر.ک: ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج۸، ص ۲۸۴.

فرمود: خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن؛ محبوب بدار آن کسی که او را محبوب دارد و مبغوض بدار آن کسی که او را مبغوض می‌دارد، یارانش را یاری کن و ...؛ سپس فرمود: همه حاضران این خبر را به غائبان برسانند، هنوز جمعیت متفرق نشده بود که فرشته وحی نازل شده و آیه مبارکه ۳ سوره مائده را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر، همان خدایی که آیین خود را کامل کرد، و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت. در این هنگام جمعیت از جمله خلیفه اول و دوم به امیر مؤمنان تبرّیک گفتند.[۱]

بنابراین بر اساس روایات فراوان، در منابع اهل تسنن و تشیّع، آیه سوم و آیه شصت و هفتم سوره مائده، به مناسبت روز غدیر خم و جانشینی و ولایت حضرت علی علیه السلام نازل شده است و شاهد گویایی بر به امامت و ولایت رسیدن حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.[۲]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. ر.ك: محمّد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج۱، ص۴۲۰.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ك: الذهبی، سیر اعلام النبلاء، الطبعه التاسعه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۹، ص ۳۲۸، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا، ج ۲، ص ۳۹، علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج۳۰، ص ۱۲.

۱. مرحوم طبرسی، تفسیر مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق، ج۲، ص ۱۵۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش، ج ۴، ص ۲۵۸.

۳. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۷ ق، ج ۵، ص ۱۷۳.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وغدیر

آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر در آخرین ساعات عمر شریفش دلیل بر این نیست که پیامبر تا آن زمان و خصوصا در غدیر خم جانشینی برای خود تعیین نکرده بودند؟

در پاسخ، نخست علت تقاضای قلم و کاغذ از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بررسی می‌شود:

فعالیت‌های سرّی و زیرزمینی برخی از صحابه و سرپیچی از اطاعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در رفتن به سپاه اسامه، پیامبر را بر آن داشت تا اقدام به عملی کند تا آن فعالیت‌های مرموز را خنثی سازد؛ لذا حضرت با وجود تب شدید، وارد مسجد شد و با صدایی بلند رو به مردم، فرمود:

ای مردم! آتش (فتنه) بر افروخته شده و فتنه، مانند پاره‌های شب تاریك روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. من حلال نکردم مگر آنچه را که قرآن حلال

نموده و تحریم ننمودم مگر آنچه را که قرآن، آن را تحریم نموده است.[1]

با وصف موجود، بدخواهان هم‌چنان منتظر رحلت حضرت بودند تا فرمانروایی امت اسلامی را قبضه کنند. اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که نگران سرنوشت اسلام و تفرقه مسلمین است برای پیشگیری از انحراف در مسئله خلافت و اتمام حجت با مردم، درخواست قلم و دوات نمود تا برای آخرین بار، با سندی مکتوب، خلافت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام خود را تحکیم نماید و مطلبی را املا نماید تا امت اسلامی هیچ گاه به ضلالت نیفتد. در این لحظه گرچه عده‌ای به مخالفت برخاستند و حضرت را متهم به هذیان‌گویی کردند. اما پیامبر محتوای نامه خود را به گونه‌ای دیگر به مردم ابلاغ فرمود و به گواهی تاریخ در حالی که رنج و درد بیماری، سخت او را آزار می‌داد یك دست بر شانه علی علیه‌السلام و دست دیگر بر شانه میمونه کنیز خود وارد مسجد شد و با قرار گرفتن بر بالای منبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم؛ در این لحظه مردی برخاست و پرسید مقصود از آن دو چیز گرانبها چیست؟ چهره پیامبر برافروخت و فرمود خود شرح می‌دهم جای پرسش نیست سپس فرمود: یکی قرآن و دیگری همان عترت من است.[2]

۱. سیره ابن هشام، ج۲، ص۶۵۴، طبقات ابن سعد، ج۲، ص۲۱۶، به نقل از آیت الله سبحانی، فروغ ابدیت، ج۲، ص۸۵۵، چاپ ۱۳، زمستان ۷۶، انتشارات دفتر تبلیغات.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ، ج۲۲، ص۴۷۶، به نقل از ص۸۶۲، فروغ ابدیت، ج۲، آیت الله سبحانی.

اما دلائل دیگری هم هست که بیانگر امامت علی علیه السلام قبل از آخرین در خواست رسول خداست؛ دلایلی مثل.

۱. آیه تبلیغ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛[1] ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر (این کار را) نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم حفظ می‌کند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

فخررازی که از علمای مورد اطمینان و طراز اول اهل سنت می‌باشد در ذیل آیه شریفه گفته است:

این آیه در مورد علی ابن ابی‌طالب نازل شده است. هنگامی که‌این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی راگرفت و فرمود: **من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه** سپس عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند ابوطالب این فضیلت و مقام بر تو مبارك باشد تو امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی.[2]

۱. سوره مائده، آیه ۶۷.

۲. تفسیر کبیر، ج۱۱، ص۴۹، به نقل از آیت الله مکارم، آیات ولایت در قرآن، ص۳۳، چاپ اول، ۱۳۸۱، انتشارات نسل جوان. از دیگر آیاتی که به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره دارد آیه اکمال دین ۳/مائده، آیه ولایت ۵۵/مائده، آیه اولی الامر ۵۹/نساء، آیه صادقین ۱۱۹/توبه، آیه تطهیر ۳۳/احزاب و...

۲. حدیث منزلت؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

انتَ منی بمنزله هارون مِن موسی الا انّه لا نبی بعدی: ای علی! تو نسبت به من، همانند منزلت هارون به موسی را داری جایگاه تو نسبت به من همان جایگاه هارون است نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث غیر از غزوه تبوك در موارد دیگر نیز از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است. که به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. ام سلیم که از زنانی بود که در راه اسلام متحمل بلاهای زیادی شد، پیامبر به او فرمود: در یکی از روزها به او فرمود: ای ام سلیم! گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من است او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است.[۱]

۲. هم‌چنین، روزی ابوبکر، عمر، و ابو عبیده جراح پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. آن حضرت دست بر دوش امام علی علیه السلام گذاشت سپس فرمود: ای علی تو نخستین شخصی از مؤمنان هستی که‌ایمان آورده‌ای و اولین نفری هستی که اسلام پذیرفته‌ای و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی می‌باشی.[۲]

۱. کنز العمال، حدیث ۲۵۵۴، ص۱۵۴، جزء ۶، به نقل از صفحه ۱۴۶ المراجعات.
۲. کنز العمال، حدیث ۶۰۲۹، ص۳۵۹، جزء ششم به نقل از صفحه ۱۴۸ المراجعات.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

علاوه بر منابعی که در پاورقی بیان شده به ذیل آیات شریفه ذکر شده در پاورقی به تفاسیر المیزان، نمونه و تفاسیر اهل سنت مراجعه شود.

چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ابلاغ خلافت امام علی علیه السلام توسط خداوند متعال، از ابلاغ صریح آن می‌ترسید؟

مفاد آیه دستور اکید همراه با تهدید است که به پیغمبر داده شده است و پیام آیه آن است:

از یک طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفان سرسختی داشته، در حدی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابلاغ آن احساس خطر می‌کرده است و خدا با وعده حراستی که به پیغمبر می‌دهد و می‌فرماید: «خدا تو را از شرّ مردم نگه می‌دارد» ، پیامبرش را در این احساس خطر تأیید می‌نماید.

و از طرفی دیگر ابلاغ نکردن آن مساوی آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ چیزی از رسالت خود را تبلیغ نکرده باشد و از همین جا معلوم می‌شود که این پیام از نظر اهمیت همسنگ نبوت و تمام آموزه‌های دینی است.

و ابلاغ این موضوع هر چند از ابتدای ظهور اسلام و اولین روز دعوت پیغمبر تا آخرین نفس آن حضرت، با نبوت همدوش بوده و همان روزی که پیامبر رسالت خویش را اعلام کرد امامت و خلافت علی علیه السلام را نیز اعلام کرد، لکن ابلاغ آن به آن کیفیتی که بعد از نازل شدن آیه تبلیغ در روز غدیر صورت گرفت تحقق نیافته بود.

لذا رسول الله صلی الله علیه و آله از ابلاغ آن با داشتن مخالفان سرسخت احساس نگرانی می‌کرد، زیرا هم به علم غیب و هم به حکم

قرائن موجود و عناد برخی از مسلمانان با علی علیه‌السلام به خوبی می‌دانست که گروهی از مهاجر و انصار در مقام انکار و مخالفت با این پیام الهی برخواهند آمد؛ لذا برای جلوگیری از این مخالفت در انتظار فرصتی بوده که زمینه آماده و کنگره باشکوه از عموم طبقات مسلمین تشکیل شود تا مأموریت خویش را انجام داده و درباره تعیین جانشین خود سخن گفته و به نام و مشخصات او تصریح کند و از عموم مردم نیز به نام خلافت او بیعت بگیرد به گونه‌ای که آن مجتمع در تاریخ ضبط شود و قابل انکار نباشد.

دلیل بر تأخیر انداختن ابلاغ امامت علی علیه‌السلام برای زمان مناسب هم تهدیدی است که در خود آیه است و هم حدیثی از امام محمد باقر علیه‌السلام هست.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: با نزول آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[1] پیغمبر مأمور شد که ولایت علی علیه‌السلام را همانند احکام نماز و حج... تفسیر کند پیامبر در فکر دشواری چگونگی تبلیغ و تفسیر ولایت علی علیه‌السلام و نیز نگران تکذیب مردم به سر می‌برد که خدا با نازل کردن آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾[2] به پیغمبرش تأمین خاطر از

۱. مائده/۵۵.
۲. مائده/۶۷.

توطئه و تکذیب مخالفان داده و دستور فرمود که پیام حق را ابلاغ کنند.[1]

می دانیم در اول آیه تبلیغ، خدا به پیغمبر دستور داده و او را تهدید کرده و در وسط آیه وعده حفاظت او را از (شرّ) مردم داده و به او دلگرمی بخشیده است (و از این جهت آیه منحصر به فرد است) و در پایان به عنوان تهدید و مجازات آنهایی که از روی لجاجت و عناد پیام مخصوص را انکار کرده و به آن کفر ورزیده، فرموده است: «خدا کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند و آنان را به مقصد شوم شان نمی‌رساند».

بنابراین همان طوری که در بسیاری از تفاسیر آمده است مراد از «کافرین» در ذیل آیه همان مخالفان ولایت علی علیه السلام و منافقان هستند چون نفاق مرتبه‌ای از کفر است، زیرا کفر در لسان قرآن و لغت به معنای سرپوش گذاشتن روی حقیقت و انکار و مخالفت با آن است. گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاق می‌شود و گاهی به افکار و مخالفت با دستورات دیگر، همانگونه که خداوند متعال در مورد مخالفت با حج که از فروع دین است می‌فرماید: «کسانی که حج را انکار و به آن کفر بورزد به خدا زیانی نمی‌رسانند».[2]

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش، ج۱، ص۲۸۹.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش، ج۵، ص۲۱.

از آن چه گفته شد روشن شد که بیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه امت اسلامی بوده و پیام آیه برای آنان است و کلمه «الناس = مردم» اختصاص به کفّار ندارد و به بهانه این که آیه ۶۷ مائده در وسط آیات مربوط به اهل کتاب قرار گرفته و نیز به قرینه کلمه «کافرین» که در ذیل آیه آمده است، نمی‌توان گفت مراد از کلمه «الناس» اهل کتاب است، و دستور ابلاغ پیامی را به خصوص اهل کتاب داده است و بیم پیغمبر صلی الله علیه و آله از ناحیه آنان بوده است.

زیرا احساس خطر پیغمبر که جمله «خدا تو را از (شرّ) مردم حفظ می‌کند» بر آن دلالت دارد، از ناحیه اهل کتاب وجهی ندارد زیرا:

اولاً: هر چند در اواخر بعثت که زمان نزول آیه ۶۷ مائده می‌باشد، اهل کتاب وجود داشته است، ولی آن‌ها در وضعیتی نبوده‌اند که پیغمبر در تبلیغ و انجام مأموریت خویش از ناحیه آن‌ها بهراسد، زیرا در این دوره اهل کتاب قدرت و شوکت خود را از دست داده و به گوشه‌ای خزیده‌اند و تلخی شکست‌های خیبر و احزاب و مسأله نجران را در کام خود دارند.

ثانیاً: در این آیه تکلیف سنگینی به اهل کتاب نشده تا پیغمبر از ابلاغ آن از ناحیه آن‌ها بهراسد.

پس معلوم شد که هر چند در آخر بعثت هم کفّار وجود

داشته و هم ایمان نیاورده‌اند ، لکن بیم رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خود مسلمان‌ها بوده؛ زیرا جامعه مسلمین متشکل بوده از مسلمان‌های واقعی، منافقان و نیز انسان‌های ساده که هر حرفی را از هر کسی باور می‌کرده است و در چنین جامعه‌ای طبیعی است که ابلاغ برخی از پیام‌ها عده‌ای را دچار این شبهه بکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حکم را از پیش خود و به نفع خود تشریع کرده و برای تقویت حکومت خویش خود را پیامبر قلمداد نموده است.

و روشن است که چنین توهّمی اگر در دل‌ها جا بگیرد چگونه و تا چه‌اندازه به ضرر دین تمام می‌شود و از همین جا معلوم می‌شود که بیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به نابودی دین و پیامدهای وخیم تکذیب منافقان و عکس العمل برخی از صحابه در برابر این پیام بوده و خوف از این بوده که مبادا مردم گرفتار اختلاف داخلی بشوند؛ ترس نسبت به شخص خودش نبوده است. زیرا ترس حضرت بر جانش مطلبی است که سیره خود آن حضرت آن را تکذیب می‌کند و او در راه تبلیغ دین خدا هیچ‌گاه از قربانی شدنش مضایقه نکرده است.[1]

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج۶، ص۶۶.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.شهید مطهری، امامت و رهبری.

۲.علی اصغر رضوانی، امام شناسی.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام و حوادث بعد از غدیر پیشگوئی کرده است؟

از فضیلت‌های ویژه امام علی علیه السلام این است که تربیت یافته و پرورش شده در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، از این رو حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن جائی که به واسطه پیامبری و به اذن خداوند از آینده و گذشته مطلع بود در مواقع و مقاطع مختلف برای جا افتادن جانشینی حضرت علی علیه السلام برخورد ویژه با آن حضرت داشت و بیانات زیادی در این باره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است. که در برخی از این بیانات به اتفاقات و حوادث بعد از رحلت پیامبر اشاره شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روایات به واقعه غصب خلافت، جنگ در نهروان، واقعه صفین و صلح با معاویه و شهادت حضرت علی علیه السلام درباره رمضان و... تصریح کرده است که برخی از آن‌ها در ادامه بیان می‌شود:

۱. از سلمان فارسی، صحابی با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمر شریفش علی را به نزدیک خود فراخواند و فرمود: یا علی، قریش در حق تو ظلم خواهند کرد. «انک ستلقی بعدی من قریش شده» اگر اعوان و انصاری یافتی با آن‌ها برای گرفتن حقّت مبارزه و مجاهده کن ولی اگر یار و انصاری نیافتی صبر پیشه کن و دست نگه دار و خودت را به کشتن نده.[1] این بیان رسول

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، تحقیق انصاری زنجانی، محمد باقر، ص ۱۳۲.

خدا بیانگر اطلاع آن حضرت از وقایع بعد از رحلت و رفتار بد قریش با خاندان نبوت می‌باشد که حضرت علی علیه‌السلام را به صبر دعوت می‌کند. در جای دیگر نقل شده است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اواخر حیات خود خبر داد که برخی افراد هم پیمان شده‌اند که نگذارند حکومت به دست امام علی علیه‌السلام برسد. امیر مؤمنان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست که تکلیف را در آن زمان بیان کند. حضرت فرمودند: «اگر یارانی یافتی با آنان بجنگ و در غیر این صورت بیعت کن و خون خود را حفظ کن».[1]

۲. سال ششم هجری در جریان صلح حدیبیه که بین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مکیان منعقد شد آن جا که نماینده قریش، سهیل بن عمرو، برای انعقاد قرارداد صلح آمد و علی علیه‌السلام قرارداد را می‌نوشت وقتی که به نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید علی علیه‌السلام نوشت قرار داد بین محمد رسول الله و سهیل بن عمرو نماینده قریش، منعقد می‌شود. سهیل اعتراض کرد و گفت اگر ما به نبوت محمد اقرار داشتیم که کار به این‌جا نمی‌کشید پس نام محمد و پدرش را بنویس ولی حضرت علی پافشاری کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودش لفظ (رسول الله) را پاک کردند و به حضرت گفتند علی جان! روزی را می‌بینم که عده‌ای با تو چنین برخوردی می‌کنند. لذا بعد از گذشت سالیان متمادی در جریان جنگ صفین که بین علی علیه‌السلام و معاویه

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، تهران، اسوه، ۱۴۱۳ هـ، ج ۱، ص ۲۱۵.

بود که در نهایت با ساده لوحی گروهی علی علیه السلام مجبور به مصالحه شد و قرار شد که صلح نامه نوشته شود و کاتب نوشت این صلح نامه بین علی امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان منعقد می‌گردد که در این لحظه عمرو بن عاص همان کرد که سهیل بن عمرو با پیامبر صلی الله علیه و آله کرد.[1] یعنی نگذاشت که عنوان امیرالمؤمنین کنار نام علی علیه السلام باشد.

این جا بود که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله که بیش از سی سال پیش بیان فرموده بود و چنین روزی را پیش گوئی کرده بود به واقعیت پیوست.

۳. از ابو سعید خدری نقل است: که بعد از جنگ حنین پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تقسیم غنائم جنگی میان اصحاب بود که فردی به نام ذو الخویصره تمیمی به حضرت اعتراض کرد که چرا عدالت را رعایت نمی‌کند! در این زمان عده‌ای از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که اجازه بدهد تا گردن این شخص را بزنند ولی حضرت اجازه نداد و فرمودند: رهایش کنید و او را به حال خود واگذارید، من روزی را می‌بینم که اصحاب و پیروان این مرد در حالی که نماز می‌خوانند و قرآن قرائت می‌کنند بسان تیری که از کمان خارج می‌شود از دین خارج می‌شوند و در برابر بهترین مسلمانان قرار می‌گیرند. ابوسعید ادامه می‌دهد و می‌گوید: من شاهد بودم همان

۱. ابن اثیر، عز الدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ، ج ۳، ص ۳۲۰ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، قم، مهر، ۱۴۱۳ه، ج ۱، ص ۱۲۰۱۲۱.

گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود این عده در زمان خلافت علی علیه السلام با همان خصوصیات که پیامبر فرموده بود در برابر علی علیه السلام قرار گرفتند و جنگ نهروان را راه انداختند.[1]

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه هایش که معروف به خطبه شعبانیه است به اوصاف روزه داران اشاره کرده و اعمال این ماه را تشریح نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله: سؤال نمودند: یا رسول الله، بهترین اعمال در این ماه چیست؟ حضرت فرمودند: بهترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرمات الهی است ولی بعد از بیان این جمله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گریه کردند، علی علیه السلام از سبب گریه پیامبر پرسید حضرت فرمود: یا علی! گریه‌ام برای آن است که در این ماه پیش آمدی ناگوار بر تو وارد می‌شود؛ گویا می‌بینم که تو مشغول به نمازی و شقی ترین (پست ترین) فرد از اولین و آخرین، برادر و هم ردیف پی کننده (کشنده) شتر صالح، ضربتی بر جلوی سرت می‌زند که محاسن تو را به خون سرت رنگین می‌نماید.[2] حدود سی سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال چهلم هجری قمری ۱۹ رمضان در مسجد کوفه این پیشگوئی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام تحقق یافت.

بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقاطع و مواقع مختلف با

۱. ابن اثیر، عز الدین، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹هـ، ج ۲، ص ۲۰.

۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۶۶.

بیان این پیش گوئی‌ها جایگاه امام را به مردم می‌شناساند و آن‌ها به جای هدایت یابی از این چراغ فروزان با او به جنگ می‌پرداختند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.اسرار آل محمد، محمد باقر انصاری زنجانی.

۲.فروغ ابدیت، جعفر سبحانی؛

۳.منتهی الآمال، ج۱، شیخ عباس قمی؛

۴.فروغ ولایت، جعفر سبحانی.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند درخواست تعیین جانشین کرده است یا خیر؟ اگر چنین درخواستی شده خداوند چه پاسخ داده است؟ آدرس و کلام خداوند را ذکر فرمائید.

خداوند متعال به موسی علیه السلام خطاب فرمود: ﴿اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾[1] برو به سوی فرعون، زیرا که او در کفر و عناد طغیان کرده است. (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار ده ... با برادرم هارون پشتم را محکم کن و او را در کارم شریك ساز تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای. خداوند فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.

ما عین این جریان حضرت موسی و انابه او را به سوی خدا، و دعای او را برای استخلاف حضرت هارون و برآورده شدن حاجت او را به نصب هارون برادرش به مقام خلافت و وزارت، درباره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و انابه او را به سوی خدا و دعای او را برای استخلاف و جانشینی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و برآورده شدن حاجت او را به نصب آن حضرت به

۱. طه/ ۲۴ تا ۳۶.

مقام خلافت و وزارت و ولایت و وصایت می‌یابیم:

سیّد بن طاوس دعای رسول اکرم ﷺ را برای استخلاف امیرالمؤمنین، در شأن نزول آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...﴾ از ثعلبی در تفسیرش با چندین طریق نقل می‌کند که از جمله آن‌ها روایتی است که: ابو الحسن محمد بن قاسم فقیه مرا خبر داد از عبدالله بن احمد شعرانی از ابو علی احمد بن رزین از مظفر بن حسن انصاری از سری بن علی وراق از یحیی بن عبدالحمید جمانی از قیس بن ربیع از اعمش از عبایه بن ربعی که گفت: روزی عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته و برای مردم حدیث می‌کرد و مرتب می‌گفت: **قال رسول الله، قال رسول الله،** تا اینکه مرد عمّامه به سری که با عمامه اش صورتش را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر دفعه که ابن عباس می‌گوید قال رسول الله ﷺ و حدیث اش را می‌خواند، او نیز می‌گفت: قال رسول الله و حدیثی می‌گفت، ابن عباس پرسید تو را بخدا سوگند بگو کیستی؟ ابن ربعی می‌گوید: دیدم عمامه را از صورت خود کنار زد و گفت: ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که هیچ، و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند که من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم؛ با این دو چشمم دیدم و اگر دروغ بگویم هر دو را کور کند، شنیدم که فرمود: «**علیّ قائد البرره و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله**» علی پیشوای نیکان است، علی کشنده کافران است. علی کسی است که یاورش را خداوند یاری می‌دهد و دشمنش را خدا خذلان می‌دهد.

هان ای مردم! بدانید که روزی از روزها با رسول الله ﷺ نماز ظهر می‌خواندم، سائلی در مسجد از مردم چیزی درخواست کرد و کسی به وی چیزی نداد. سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو درخواست کمک کردم و کسی به من چیزی نداد، در همین حال که او شکوه می‌کرد علی علیه‌السلام در رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره به سائل کرد، سائل نزدیک رفته و انگشتر را از انگشت آن جناب بیرون آورد، این را هم بگویم که علی علیه‌السلام همواره انگشتر را در آن انگشت می‌کرد.

باری رسول الله ﷺ ناظر تمام این جریانات بود و لذا وقتی نمازش تمام شد سر به سوی آسمان بلند نمود و عرض کرد: بارالها! موسی از تو خواست تا شرح صدرش دهی و کارهایش را آسان سازی، و گره از زبانش بگشائی تا مردم گفتارش را بفهمند، و نیز درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و با وی پشتش را محکم نموده و او را در کارها و مأموریت هایش شریک سازی، و تو در قرآن ناطقت پاسخش را چنین داده: «به زودی به وسیله برادرت تو را در کار نبوت کمک می‌دهیم و برای شما نسبت به آیات خود سلطنتی قرار می‌دهیم تا به شما دست نیابند».

بارالها! من محمد، نبی و صفیّ توأم، بارالها! مرا هم شرح صدر ارزانی بدار و کار مرا نیز آسان بساز و از اهل بیتم علی را وزیرم قرار بده و به این وسیله پشتم را محکم کن. آنگاه ابوذر

گفت: رسول الله هنوز دعایش در زبان بود که جبرئیل از ناحیه خداوند جلیل به حضورش آمد و عرض کرد: ای محمّد بخوان! پرسید: چه بخوانم؟ ابوذر می‌گوید: جبرئیل گفت این آیه را بخوان:[1] ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[2] جز این نیست که ولی (و سرپرست) شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده از همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند.

این حدیث با الفاظ و مضامین گوناگونی نقل شده است که آنچه از ابوذر غفاری رضوان الله علیه نقل کردیم مفصّل‌ترین و کامل ترین آن می‌باشد.

سلیم بن قیس از مقداد بن اسود در پاسخ سؤالی که سلیم درباره علی بن ابی طالب علیه‌السلام از او نموده بود، روایت می‌کند که او گفت: ما با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سفر می‌رفتیم، ... و علی علیه‌السلام خدمت رسول خدا را می‌کرد و رسول خدا غیر از علی خادمی نداشت، تا اینکه می‌گوید: شب‌ها رسول خدا بر می‌خاست و در دل شب نماز می‌گزارد. یک شب تب شدیدی برای علی پیدا شد به طوری که نگذاشت تا صبح بخوابد، و رسول خدا هم به جهت بیداری علی، در آن شب

۱. طرائف، ابن طاوس، طبع قم، سال ۱۴۰۰ق، ص۴۷، ۴۸، ح۴۰؛ ترجمه المیزان، ج۶، ص۲۸.
۲. المائده/۵۵.

نخوابید، و تا به صبح بیدار بود، و رسول خدا در آن شب گاهی نماز می‌خواند و گاهی به نزد علی علیه‌السلام می‌آمد، و او را دلداری و آرامش می‌داد و به او نگاه می‌کرد. تا آنکه سپیده صبح دمید، و چون با اصحاب خود نماز صبح را به جای آورد، عرضه داشت: «**اللّهم اشف علیا و عافه فانّه قد اسهرنی ممّا به من الوجع**» بار پروردگارا! علی را شفا عنایت کن و به او عافیت مرحمت بفرما، چون از شدّت دردی که داشت، نگذاشت من بخوابم و تا صبح بیدار بودم. علی علیه‌السلام بعد از دعای رسول الله حالش چنان خوب شد که گویی گرهی را از ریسمان باز کردند. و پس از این، رسول خدا ﷺ به او فرمود: «بشارت باد بر تو ای برادر من» و تمام اصحاب گرداگرد پیامبر این سخن را می‌شنیدند. علی علیه‌السلام گفت: ای پیغمبر خدا! خداوند تو را بشارت به خیر دهد و مرا فدای تو گرداند. رسول خدا ﷺ فرمود: من از خداوند چیزی را نخواسته ام مگر آن که به من عطا کرده است، و من چیزی را برای خودم نخواسته ام مگر آن که مثل آن را برای تو خواسته ام. من از خداوند خواسته ام که تو را وصی من، و وارث من، و مخزن علم من قرار دهد و این خواهش را پذیرفته است. و من از خداوند خواسته ام که منزلت و نسبت تو را با من همانند منزلت و نسبت هارون به موسی گرداند، و پشت مرا به تو محکم کند و تو را در امر رسالت من شریک گرداند، خداوند خواهش مرا پذیرفته است، مگر نبوّت تو را، زیرا که من خاتم النبیین هستم، و

پس از من خداوند پیامبری نمی‌فرستد. من هم به عنایت خداوندی به تمام کمالات از وصایت و اخوّت و وراثت و وزارت و خلافت و ولایتی که به تو عنایت فرمود، و از دادن خصوص مقام نبوّت، خودداری کرد، راضی شدم.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.امام شناسی، علامّه طهرانی، ج۱۰، قسمت اول؛

۲.ترجمه تفسیر المیزان، ج۶؛

۳.کتاب سلیم بن قیس.

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، کوفی، ص۲۲۱ و ۲۲۲؛ کنز العّمال، ج۱۵، ص۱۵۰.

چرا با وجود غدیر خم و اعلام رسمی ولایت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله از همان ابتدای رسالت خود شروع به شناساندن و مشخص نمودن جانشین خود نمودند؟

بدون شك برای تثبیت و گسترش یک دین باید از حلقه‌های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد، و چه بهتر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین دعوت خود را از بستگانش شروع نماید که هم سوابق پاکی او را بهتر از همه می‌شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیك ایجاب می‌کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرادهند، و از حسادت‌ها و کینه توزی‌ها و انتخاب موضع خصمانه، دورترند؛ بنابراین دعوت پیامبر از نزدیکانش با قطع نظر از هر چیز دیگر یك امر طبیعی بوده است به علاوه این امر نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچگونه مداهنه و سازشکاری با هیچکس ندارد و حتی بستگان مشرك خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثناء نمی‌کند.

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال سوم بعثت، مامور ابلاغ این دعوت الهی شد زیرا تا آن زمان، دعوت مخفیانه انجام می‌گرفت، و تعداد کمی اسلام را پذیرفته بودند، اما هنگامی که آیه: ﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾.[1] و آیه: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾،[2] نازل گردید پیغمبر مأمور شد دعوت خود را آشکار سازد، و نخست از خویشاوندان شروع کند».[3]

---

۱. الشعراء/۲۱۴.

۲. حجر/۹۴.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش،

پس، گذشته از اینکه اصل دعوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آغاز آن به صورت علنی از بستگانش یك امر طبیعی بوده، به دستور صریح خداوند هم انجام شده است یعنی دعوت آن بزرگوار بر اساس مأموریتی الهی بوده است.

و اما اینکه آن حضرت چرا در همان آغاز اقدام به معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمود؟ یعنی وقتی که: «بستگانش را به خانه ابوطالب دعوت کرد، و آن‌ها در آن روز حدود چهل نفر بودند و بعد از صرف غذا چنین فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین (اسلام) کنم. کدامیك از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟

جمعیت همگی سرباز زدند جز علی علیه‌السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: «ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام». پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر گردن علی علیه‌السلام نهاد و فرمود: «**ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه**؛ این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید».[1]

ج۱۵، ص۳۷۲.

۱. همان، ج۱۵، ص۳۷۲.

وجود این حادثه که آن را بسیاری از دانشمندان اهل سنت مانند: ابن ابی جریر، و ابن ابی حاتم، و بیهقی، و ثعلبی، و طبری، نقل کرده‌اند و ابن اثیر، در جلد دوم کتاب «کامل» و هم‌چنین «ابوالفداء» در جلد اول تاریخش آورده‌اند و دیگران نقل کرده‌اند[1] و نیز حوادث مشابه آن که کراراً در طول حیات رسول اکرم ﷺ رخ داده و تاریخ نویسان مسلمان اعم از شیعه و سنی آن را ثبت نموده‌اند؛ بیانگر چند مطلب است که می‌توان آن را به عنوان دلیل و علت اقدام پیامبر اکرم ﷺ به این امر مهم، قلمداد نمود.

الف) پیامبر اکرم ﷺ همان گونه که از آغاز بعثت به تعلیم و تزکیه امت اسلامی و تبیین آیات الهی و قرآن کریم که ثقل اکبر است پرداخت، برای تبیین جایگاه ولایت و خلافت و معرفی ولی امر و ایام بعد از خودش، که ثقل اصغر و عدل قرآن است، نیز تلاش نمود و همان طور که در هر فرصتی از تعالیم و آموزش قرآن و احکام الهی به مردم مضایقه ننموده از معرفی و شناساندن حامل و حافظان قرآن و احکام الهی یعنی امام و جانشین بعد از خودش نیز دریغ نکرد و لذا در هر فرصتی که پیش می‌آمد این امر مهم و سرنوشت ساز برای مسلمانان را به مردم و امت اسلامی گوشزد می‌فرمود، تا مبادا مسلمانان از مساله خطیر امامت و خلافت بعد از آن حضرت غفلت ورزند و به بیان قرآن کریم: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

۱. همان، ص۳۷۳.

﴿قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ...﴾؛ و محمد، جز فرستاده که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود (دین و ارزش‌های اسلامی که برایتان آورده بود) بر می‌گردید؟»؛[1] دچار و گرفتار ارتداد و گمراهی نگردند.

ب) تأکید رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشته از این که جنبه آسمانی و الهی داشت، حکایت از نگرانی شدید آن بزرگوار از آینده مسلمانان و پیش‌آمدهایی که بعد از رحلت او رخ خواهد داد، می‌کند. زیرا آن حضرت با دانش خدادادی که نسبت به آینده امت اسلامی و عملکرد سران صحابه و عهدشکنی آنان، داشت و می‌دانست که بالاخره آنان به ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهلبیت علیهم السلام وفادار و متعهد نخواهند ماند، برای اتمام حجت بر عهدشکنان و بیدار باش توده مسلمان، در تمام دوران حضور پر برکت خویش، سعی بر شناساندن و معرفی جایگاه اهلبیت و خلافت و وصایت، نمودند.

گرچه عهد شکنان و توطئه گران به همه تأکیدات و سفارش‌های مکرّر آن بزرگوار پشت پا زدند. اما این کار پیامبر خدا، راه را برای کسانی که حق را بی پیرایه می‌خواستند و به دنبال هدایت بودند، هموار کرد و هدف اصلی آن حضرت نیز هدایت اهل ایمان و راستی بود چه آن که خداوند می‌فرماید: «قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است،

۱. آل عمران / ۱۴۴.

شما در رنج بیافتید، (و) به (هدایت) شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز، مهربان است».[1] و از جانب دیگر اتمام حجتی بوده است بر مخالفان حق که نگویند حجت بر ما تمام نشده و دلیلی برای پیروی از حق نداشتیم.

ج) و نکته پایانی این که: همه‌ی تلاش و پافشاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شناساندن و معرفی جایگاه امیرالمؤمنین و اهلبیت علیهم السلام، به امر الهی و در راستای نهادینه کردن فرهنگ ولایت و خلافت انتصابی بود و آن چه از آغاز بعثت تا غدیر و انجام آن توسط آن حضرت صورت گرفت، درباره معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت امری او، همانند سایر فعالیت‌های رسول اکرم، به دستور خدا و به منظور انجام رسالتش بوده است، زیرا او پیامبری است که به تصریح قرآن، گفتارش بر اساس وحی می‌باشد: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ او از سر هوی و هوس و سر خود سخن نمی‌گوید».[2]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج۱۵.

۲. تفسیر المیزان، (ترجمه تفسیر المیزان)، علامه طباطبایی، ج۱۵.

۱. توبه/۱۲۸.
۲. نجم/۳ و ۴.

امام علی علیه‌السلام و غدیر

آیا عدم اهتمام حضرت علی علیه‌السلام در پس گرفتن خلافت از غاصبان، غفلت ورزیدن در انجام واجبی که ترک آن روا نیست به حساب نمی‌آید؟ چرا ایشان عذر خود را آشکار نکرد؟

رفتار سیاسی امام علی علیه‌السلام در دوران سخت و طاقت فرسای حکومت ۲۵ ساله خلفاء(۱۱-۳۵هـ) نشان از هوشیاری و تقوای الهی دارد. هر چند برخی از مخالفان اسلام از جمله ابوسفیان در صدد برآمدند تا از شرایط بوجود آمده بهره جسته و کینه خود را از اسلام و مسلمین باز ستانند، ولی امام دست ردّ بر سینه آن‌ها زد.[۱] امام به دلیل رعایت حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از تزلزل عقیدتی تازه مسلمانها، راه سکوت بلکه مدارای با خلفاء را در پیش گرفت، تا آنجا که گمان شد امام علیه‌السلام از عمل آن‌ها راضی است.[۲] سکوت امام نه

۱. ر.ک: مفید، الارشاد، ، ج۱، ص ۱۹۰، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام داراحیاء التراث، ۱۴۱۳، هـ و نیز بلا ذری انساب الاشراف، ج۲، ص۲۷۱، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷هـ.
۲. تصنیف نهج البلاغه، لبیب بیضون، چ۱، ص ۳۲۵، مرکز النشر مکتب الاعلام

از سر ترس و عافیت طلبی بود که همه می‌دانستند انس وی به مرگ بیش از علاقه نوزاد به پستان مادر است.[1] بلکه از آن رو بود که قیام و شهادت در آن شرایط خاص، تنها به زیان اسلام بود. امام در دفاع از روش خردمندانه اش می‌گوید:

دیدم صبر بر آن بهتر از تفرقه میان مسلمانان و ریختن خونشان است. مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می‌شود، کوچکترین سستی آن را تباه می‌کند و کوچکترین فردی آن را وارونه می‌نماید.[2].

امام و اعتراض در برابر غصب خلافت

سیاست سکوت و مدارای امام، مانع از آن نبود که اعتراض خود را به صورت‌های گوناگون نشان دهد برخی از شیوه‌های امام در این مبارزه عبارتند از:

الف) بیان دلایل برتری خویش؛ پس از آن که برخی با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده بیعت نمودند ، امام علیه‌السلام به بیان حق مسلم خود درباره خلافت و نکوهش بیعت آن‌ها پرداخت.[3] و فضایل خود را برای اَحقّ بودن نسبت به خلافت برشمرد.[4] در نهج‌البلاغه درباره اولویت امام برای خلافت به

الاسلامی، دوم، ۱۴۰۸.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۳۰۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت دوم، ۱۳۸۵ هـ.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج۲، ص ۳۰۷، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۳.

۴. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج۱، ص ۲۹، انتشارات شریف الرضی، قم،

سه اصل استدلال شده است: اوّل وصیت و نص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (در خطبه شماره ۲)، دوّم شایستگی علی علیه‌السلام و اینکه جامه خلافت تنها زیبنده‌اندام اوست (در خطبه شماره ۳ معروف به شقشقیه) سوم روابط نزدیك نسبی و روحی آن حضرت با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (در خطبه ۱۹۵).[۱]

ب) خودداری از بیعت داوطلبانه؛ امام پس از افشاگری نسبت به عدم صلاحیت ابوبکر برای خلافت، از بیعت با وی امتناع نمود. و در پاسخ عمر که وی را تهدید به بیعت نمود، پاسخ داد: (از شتر خلافت) شیری را بدوش که برای تو نیز سهمی از آن است، امروز برای ابوبکر خلافتش را محکم کن تا فردا به تو بازگرداند.[۲] بیشتر متفکران بر این باورند که بیعت اجباری امام با ابوبکر، پس از شهادت حضرت زهراء علیهاالسلام بوده که تقریباً شش ماه از زمان خلافت وی گذشته بوده است.[۳] امام در پاسخ نامه‌ای از معاویه، چگونگی بیعت تحمیلی خود را شرح می‌دهد: گفتی مرا چون شتری بینی، مهار کرده می‌راندند تا بیعت کنم، به خدا که خواستی نکوهش کنی، ستودی، و خواستی رسوا سازی ولی خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد و در دین خود بی

۱۳۷۱ش.

۱. ر.ك: مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۴۶، صدرا، تهران.

۲. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج۱، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۳۱-۳۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ج۲، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰ و ۱۴.

گمان؟ یقینش استوار و از دو دلی به کنار؟[1]

ج) انتقاد از عملکرد خلفا؛ انتقادهای امام از خلفا به دو صورت کلی و مشخص بوده است. انتقاد مشخص از ابوبکر، در دو جمله خلاصه شده یکی اینکه ابوبکر با وجود شایستگی امام، لباس خلافت را بر تن نموده است. و دیگر اینکه چرا در همان حال که خود را شایسته خلافت نمی‌دانسته، زمینه خلافت عمر را فراهم نموده است.[2] در جای دیگر از همین خطبه دو خصوصیت اخلاقی عمر را مورد انتقاد قرار می‌دهد، یکی خشونت و سخت گیری عمر و دیگری اشتباه و پوزش طلبی وی.[3] درباره عثمان نیز مجموعاً شانزده بار از وی سخن به میان آمده که بیشتر آن‌ها درباره حادثه قتل عثمان است.

د) اتمام حجت با انصار و مهاجرین؛ امام جهت بازگرداندن خلافت به مسیر اصلی و احقاق حق خود، با بهره گیری از شخصیت والای حضرت زهرا علیها السلام همراه وی شبانه به در خانه مهاجران و انصار رفته و پس از جلب نظرشان، از آن‌ها می‌خواست تا سرهای خود را به نشانه بیعت و از جان گذشتگی تراشیده و سحرگاهان آمادگی خود را آشکار نمایند، امّا جز چند نفر انگشت شمار، کسی به پیمان خود وفا نکرد.[4]

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.
۲. همان، خطبه سوم معروف به شقشقیه.
۳. همان.
۴. ر.ك: کتاب سلیم بن قیس هلالی، به تحقیق علماء الدین موسوی،

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، بخش پنجم اهل بیت و خلافت، صدرا.

۲. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج۳، ص ۷۲-۸۶، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴هـ.

مؤسسه البعثه، ۱۴۰۷ هـ و این واقعه با اندکی تفاوت در تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۱؛ ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج۱، ص۱۲، آورده است.

آیا کلام حضرت علی علیه‌السلام در نهج البلاغه: «مرا رها کنید و کس دیگر غیر از من را بجویید!» مخالف ادعای شیعه که علی را در غدیر و مواضع دیگر منصوب پیامبر و خدا می‌دانند، نیست؟

امامت و خلافت منصبی است که از سوی خدا تعیین و به وسیله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام می‌شود، ولی ظهور و بروز آن و تدبیر و تصرّف در امور مسلمین و جامعه اسلامی، منوط به این است که در مردم آمادگی وجود داشته باشد و یار و یاورانی برای حمایت از او به پا خیزند و این جز با بیعت و پذیرش مردم امکان پذیر نیست. به همین دلیل علی علیه‌السلام در دوران خلفای سه گانه (یعنی حدود ۲۵ سال) خانه نشین بود و در امر خلافت دخالتی نمی‌کرد در عین اینکه مقام امامت او از سوی خدا بود و هیچ گونه کمبودی نداشت.[۱]

اما علت این که چرا حضرت قبل از بیعت مردم فرمود: «دعونی و التمسوا غیری»[۲] در همین خطبه امام بیان گردیده است.

توضیح این که: امام علیه‌السلام به خوبی می‌داند که مردم مسلمان در زمان خلفاء مخصوصا در زمان خلیفه سوم از اسلام راستین فاصله گرفته‌اند. به ویژه تقسیم پست‌ها و مناصب حکومت اسلامی به دلخواه، و تقسیم بیت المال به طور غیر عادلانه، و طبق امیال شخصی که در زمان عثمان

۱. پیام امام، ج۱، ص۳۴۲.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

به اوج خود رسید مردم را چنان عادت داده بود که اگر کسی بخواهد سنّت پیامبر را دقیقا اجرا کند با مخالفت‌های شدیدی رو برو خواهد شد. و حوادث بعد، اثبات کرد که این پیش بینی امام علیه‌السلام کاملا بجا بوده است؛ لذا به عنوان اعلام خطر به هنگامی که مردم می‌خواستند با او بیعت کنند می‌گوید: «مرا رها کنید» زیرا شما طاقت تحمّل اجرای حق و عدالت را ندارید. بدانید اگر با من بیعت کنید مجبور خواهید بود برای تصفیه جامعه اسلامی دوران سختی را تحمّل کنید، و این درست به آن می‌ماند، که انسان نزد طبیب و جرّاح ماهری که در شهر نظیر ندارد می‌رود، او به بیمار می‌گوید: به طبیب دیگری مراجعه کن زیرا برنامه درمانی من سخت و سنگین است و تو یارای تحمّل آن را نداری، مسلّما منظورش این نیست که شایستگی را از خود سلب کند و یا دیگری را سزاوارتر از خویش ببیند، بلکه منظورش این است که از آغاز کار طرف را برای برنامه سنگینی که در پیش است آماده کند.[1]

از اینجا معلوم می‌شود میان این گفته امام علیه‌السلام و گفتاری که از ابوبکر به هنگام تصدّی خلافت نقل شده: «اقیلونی اقیلونی فلست بخیر منکم و علیّ فیکم» مرا رها کنید من بهتر از شما نیستم درحالی که علی علیه‌السلام در میان شما است، از جهات زیادی با هم تفاوت دارد که یکی از آن‌ها این است

۱. مکارم شیرازی، ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ج۱، ص۴۰۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۱۶۹.

که مردم در آن زمان آمادگی کافی برای پذیرش حق و عدالت داشتند زیـرا تعلیمات پیامبر در گـوش آن‌هـا بـود و هنوز فراموش نشده بود. تایید گفته بالا وضعی است که پس از بیعت امام علیه‌السلام پیش آمد زیرا امام علیه‌السلام در روز دوم خلافت خود بر منبر رفت و اعلام کرد راه و رسم من همان روش پیغمبر است. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، و اگر سابقه و کوشش بیشتری در اسلام داشته باشد پاداش او در قیامت با خدا است. و اضافه کرد: فردا کسی نگوید، فرزند ابی طالب ما را از حقوق خود محروم کرد، زیرا همه بنده خدایند، و بیت المال مال خدا است و به طور مساوی بین همه تقسیم می‌شود، فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است بین آن‌ها تقسیم گردد، عرب را بر عجم امتیازی نیست.

امـام علیه‌السلام فـردای آن روز به «عبیدالله ابـن ابـی رافـع» کاتب خویش دستور داد از مهاجرین شروع کند، سپس به انصار و سایر مسلمانان هر کدام سه دینار بدهد.[1]

از این تقسیم جز «طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، و سعید بن عاص و مروان بن حکم» کسی سر باز نزد، عبید الله جریان را به امام علیه‌السلام گزارش داد.

هنگامی که مردم در مسجد بودند این گروه در گوشه‌ای از مسجد کنار یکدیگر نشستند و با یکدیگر آهسته صحبت

۱. همان، ص۴۰۸.

می‌کردند، پس از آن «ولید بن عقبه» نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت تو در روز «بدر» بستگان نزدیک ما را کشتی اما امروز ما با تو بیعت می‌کنیم به شرط اینکه همان مقدار که زمان عثمان به ما پرداخت می‌شد بپردازی و کشندگان عثمان را به قتل برسانی و اگر از تو بیمناک شویم به شام و معاویه ملحق می‌شویم. امام علیه‌السلام فرمود: امّا مسأله «بدر» وظیفه الهی بوده و امّا مسأله مال در اختیار من نیست که کم و زیاد کنم، آنچه خدا فرموده انجام می‌دهم و در مورد کشندگان عثمان اگر ملزم بودم آن‌ها را بکشم همان وقت این کار را می‌کردم، و اگر شما از من بیم دارید به شما تأمین می‌دهم برای چه بیم داشته باشید ؟.. من روشی جز قرآن و سنت پیغمبر انتخاب نخواهم کرد؛ سپس.... عمار یاسر را با عبدالرحمن به سوی طلحه و زبیر که در گوشه مسجد نشسته بودند فرستاد، آن‌ها نزد امام علیه‌السلام آمدند. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا این طور نبود که من از بیعت کراهت داشتم و شما با رغبت بیعت نمودید؟ گفتند: چرا؛ فرمود: پس این چه وضعی است که از شما مشاهده می‌کنم؟ گفتند: بیعت کردیم که بدون مشورت ما کاری نکنی و ما را بر دیگران برتری بخشی، اما اموال را به طور مساوی تقسیم کردی و بدون مشورت ما این عمل را انجام دادی. امام فرمود: استغفار کنید که من (چنین شرطی را از شما بر خلاف رضای خدا پذیرفته باشم) هم اکنون بگوئید آیا حقّی از شما گرفته ام یا به شما ستم

کرده‌ام؟ گفتند: معاذالله.[1] فرمود: آیا حکم و یا حقی مربوط به یکی از مسلمانان بوده که من جاهل به آن بوده ام و یا از گرفتن آن عاجز مانده ام؟ گفتند: نه؛.. باز امام فرمود: اما در مورد مشورت با شما، من به حکومت رغبتی نداشتم، مرا به سوی آن دعوت نمودید و اصرار ورزیدید، ترسیدم اگر ردّ کنم اختلاف افتد. و پس از قبول مسؤولیت، در کتاب خدا و سنّت پیامبر نظر افکندم، آنچه مرا راهنمائی کردند عمل نمودم و احتیاج به نظر و رأی شما ندیدم.[2]

بنابراین این کلام امام علی علیه‌السلام نه بخاطر این بود که سزاوار خلافت نیست و نه به خاطر این بود که کسی دیگر در امر خلافت سزاوارتر از آن حضرت است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.پیام امام، شرح فارسی بر نهج البلاغه، ج۱.

۲. شرح و ترجمه گویای نهج البلاغه، ج۱، آیت الله مکارم شیرازی.

۳.شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

۱. ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ص۴۱۱.
۲. ترجمه و شرح گویای نهج البلاغه، ج۱، ص۴۱۱.

آیا امیرالمؤمنین خود درباره علل سکوت بیست و پنج ساله‌شان بعد از واقعه غدیر چیزی فرموده‌اند؟ آیا در نهج‌البلاغه در این‌باره مطلبی وجود دارد؟

زندگی ائمه طاهرین علیهم‌السلام و در رأس آن دوران حیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیینه تمام نمای طاعت و بندگی خدای متعال بوده و بر اساس صلاح و مصلحت جامعه اسلامی و بلکه جامعه بشری سپری گردیده است. در زندگی ائمه هیچ فرقی میان سکوت و قیام و مبارزه علنی وجود ندارد؛ زیرا همه افعال و اقوال آن‌ها بر اساس وظیفه شرعی و الهی و صلاح جامعه اسلامی بوده است که خود آن‌ها از همه مردم به آن آگاه‌تر بوده‌اند؛ بنابر این هرگاه وظیفه الهی و صلاح امت اسلامی اقتضاء می‌کرده قیام و مبارزه مسلحانه نموده و هرگاه وظیفه الهی‌شان و صلاح امت مقتضی سکوت و بردباری در برابر ستم بوده سکوت اختیار نموده‌اند. البته این سکوت هیچ‌گاه به منزله کوتاه آمدن و چشم پوشی کردن در قبال وظایف الهی و شرعی و بر خلاف مصلحت امور مسلمین نبوده است. بلکه در حقیقت نقش قیام و مبارزه علنی و مسلحانه را ایفا نموده است. یعنی در هر حال به حفظ دین و مصلحت امت اسلامی منجر شده است.

اینک برای تفصیل پاسخ به عبارات خود حضرت که در چندین خطبه و نامه در نهج‌البلاغه به آن اشاره شده است می‌پردازیم:

امام علیه‌السلام در خطبه سوم نهج‌البلاغه که معروف به خطبه شقشقیه است به ابن عباس چنین می‌فرماید: «آگاه باش، سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبدالعزی بود، حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را تغییر داده، عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می‌دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب آسیا هستم (چنان که دوران و گردش آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، هم‌چنین خلافت به دست غیر من زیان دارد، مانند سنگی است که در گوشه‌ای افتاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می‌شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را به ناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می‌کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آن که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم که در آن پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می‌کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت

ابوبکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی‌دیدیم و چون تنها بودم و یاوری نداشتم نمی‌توانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد علیهم‌السلام باقی است، پس از وفات رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که خلافت را به ناحق غصب کردند و مردم را به ضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و این که مبادا انقلاب داخلی برپا شده و دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبایی دانستم) تا این که اولی (ابوبکر) راه خود را به انتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خودش در آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت... جای بسی حیرت و شگفت است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می‌نمود (می گفت: اقیلونی فلستُ بخیرکم و علیٌ فیکم؛ یعنی ای مردم بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال آن که علی علیه‌السلام در میان شماست) ولی چند روز از عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر. این دو نفر غارتگر، خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردند. خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج‌آور بود و اشتباه او (در مسائل دینی) بسیار و عذر خواهی‌اش بی شمار بود...

پس سوگند به خدا! مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم، عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از مردن) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آن‌ها گمان نمود، پس بار خدایا از تو یاری می‌طلبم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند. چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته، درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا) همردیف شده‌ام و لکن در فراز و نشیب از آن‌ها پیروی نمودم (برای مصلحت در همه جا با آن‌ها موافقت کردم)...»[1].

تأمل و دقت در فرازهای این خطبه نشان می‌دهد که دو عامل اصلی باعث سکوت امام در دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفاء سه گانه بوده است:

الف) بی وفایی مردم و پشت کردن آن‌ها به حقیقتی که رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیاتش و در مقاطع مختلف به آن توصیه فرموده بود، خصوصاً تفرقه و نفاق سران و بزرگان صحابه برای به دست آوردن منصبی که بعد از رحلت پیامبر اکرم آماده می‌دیدند و لذا در چنین شرایطی که تعداد حامیان امام از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد همان

۱. فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه، خ۳، ص۴۶.

گونه که خود امام در صدر خطبه به آن اشاره فرمود (بدون دست) هرگونه قیام و مبارزه علنی و مسلحانه غیر ممکن و در حکم انتحار محسوب می‌شد.

ب) پرهیز از اختلاف و دو دستگی بلکه چند دستگی در جامعه نوپای اسلامی که ثمره سال‌ها مبارزه و جهاد و خون دل خوردن‌های پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان بود و لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همان گونه که خودش در یکی از فرازهای این خطبه فرمود برای حفظ کیان اسلامی و وحدت جامعه مسلمان نه تنها از حق مسلم خود چشم پوشی نموده بلکه (در فراز و نشیب‌ها از آن‌ها پیروی نمود) (و خار در چشم و استخوان در گلو) چنان‌که خودش فرمود، به سان سرباز گمنام در مقاطع مختلف با ارشاد و راهنمایی خلفاء خصوصاً در زمان عمر، کجروی‌ها و اشتباهات آنان به آن‌ها گوشزد می‌فرمود، چنانچه در منابع سنی و شیعه نقل شده که عمر مکرر می‌گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید».

در خطبه صد و شصت و یک نهج‌البلاغه نیز امام علیه‌السلام به این دو عامل اشاره نموده و می‌فرماید: «پس بدان تسلط (سه خلیفه) بر ما به خلافت با این که ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر و از جهت نزدیکی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استوارتریم، برای آن است که خلافت مرغوب و برگزیده بود (هر کس طالب آن بود اگر چه لیاقت نداشت،

پس) گروهی با آن بخل ورزیدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بنشیند) و گروه دیگری (امام علیه‌السلام) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن (و به ظاهر از برخی اصول دیگر) چشم پوشیدند (چون از یک طرف برای گرفتن حق یاوری نداشتند و از طرف دیگر همراهی نکردن با آن‌ها به ضرر جامعه نوپای اسلامی بودند، چنان چه در خطبه ۳ به آن اشاره شد) و حَکَم (میان ما و ایشان) خدا است».[۱]

در خطبه صد و هفتاد و یک به عامل تنهایی و اتفاق قریش بر اینکه نگذارند خلافت به اهل آن برسد اشاره نموده و به خداوند عرض می‌کند: «خدایا من بر قریش و کسانی که آن‌ها را یاری می‌کنند از تو کمک می‌طلبم زیرا آن‌ها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مراعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا هم‌ردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص به من داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند».[۲]

آن چه در این سه خطبه به آن اشاره گردید تنها به عنوان نمونه و اینکه دارای تفصیل بیشتر بود می‌باشد و در نهج‌البلاغه در بیش از پانزده خطبه و نامه و حکمت امام علیه‌السلام به مساله خلافت و علل و عوامل سکوت خودش

۱. همان، خطبه ۱۶۱، ص ۵۱۸.
۲. همان، خطبه ۱۷۱، ص ۵۵۵.

در برابر خلفاء ثلاثه به تصریح و اشاره سخن گفته است و شما می‌توانید به خطبه های: ۳، ۳۳، ۳۷، ۶۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱ و ۱۸۸، و نامه‌های: ۶، ۳۶ و ۴۵ و حکمت های: ۲۱، ۱۸۱ و ۱۷۵ مراجعه نمایید.

آیا حضرت علی علیه‌السلام مشروعیت خویش را ناشی از بیعت مردم می‌دانست یا ناشی از احادیث پیامبر مانند غدیر؟

مشروعیت معانی متعددی دارد. از جمله ۱. قانونی بودن ۲. دارای اقبال مردمی بودن ۳. شرعی و الهی بودن. این کلمه در فضای اسلامی به معنی اخیر می‌باشد، اما اینکه امام علی علیه‌السلام در عبارت **لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لأَلقیتُ حبلَها علی غاربها**[1].

ترجمه: اگر حضور اجتماع کنندگان و حجت خدا با بودن یاورانی (در ارتباط با بیعت با من) نبود و اگر نبود که خداوند از علما تعهد گرفته که بر پرخوری ظالمین و گرسنگی مظلومین ساکت نباشند هر آینه افسار و ریسمان حکومت را بر گردن آن می‌انداختم (و حکومت را رها می‌کردم) در این عبارت قبول خلافت را منوط به بیعت می‌داند. این به لحاظ درخواست و اقبال مردم می‌باشد. در چنین شرائطی بر امام واجب است دعوت مردم را مبنی بر قبول خلافت بپذیرد، اما اگر مردم با امامت ایشان مخالفت داشتند و زمین‌های ولایت ایشان وجود نداشت، از این جهت وظیفه‌ایشان ساقط است و در مقابل مردم وظیفه و تکلیف خویش را بجا نیاورده و مرتکب حرام شده‌اند؛ بنابراین تحقق عملی خلافت امام علی علیه‌السلام بستگی به تمایل مردم دارد اما این به آن معنی نیست که،

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص۵۰.

مشروعیت ذاتی و دینی ایشان از ناحیه مردم باشد؛ زیرا مطابق آیات و روایت متعددی خداوند متعال امام علی علیه‌السلام را به ولایت و خلافت مسلمین منصوب نموده از جمله آیات ولایت[1] ابلاغ[2] و آیه اطاعت[3] و احادیث و روایات متعددی از جمله روایات غدیر خم، ثقلین، انذار، مواخاه و...[4] دلالت بر ولایت الهی ایشان دارد. مضافاً اینکه‌ایشان در نهج‌البلاغه کلماتی دارند که خلافت را در دوران خلفاء سه گانه حق خویش دانسته و خلافت سایرین را غاصبانه دانسته‌اند. امام علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: **فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی أری تراثی نهبا**[5] ترجمه: (در این دوره خلفاء سه گانه) صبر کردم در حالی که از شدت اندوه و غم مانند کسی بودم که در چشم او از خاشاك و در گلوی او استخوانی آزار دهنده باشد. زیرا می‌دیدم که حق موروثی من به غارت رفته است.

کلمه تُراث دلالت بر آن دارد که امام علی علیه‌السلام خلافت را حق خود و میراث خود می‌داند. میراثی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مطابق سنت الهی به او ارث رسیده است. در جائی دیگر امام علیه‌السلام می‌فرمایند: **فنظرت فاذا لیس لی معین إلاّ اهل بیتی،**

۱. مائده/۵۵.
۲. مائده/۶۷.
۳. نساء/۵۹.
۴. کشف المراد فی شرح تجریه الاعتقاد/علامه حلی/ص ۳۹۵.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۳.

فظننت بهم عن الموت، فأفضیتُ علی القذی و شربتُ علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی أمرّ من طعم العلقم[1].

ترجمه: روبرو شدم آنگاه که یاوری نداشتم جز خاندانم و بر جان آنان ترسیدم، از این رو چشم پوشی کردم و هرگونه ناگواری را تحمل نمودم، که از هر تخلی، تخل تر بود.

در جائی دیگر امام علیه‌السلام پس از بیعت مردم با ایشان می‌فرمایند:. **و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه، الان اذ رجع الحق الی اهله و نُقل الی منتقله**[2].

ترجمه: حق ولایت خاص ایشان (آل محمد) است و سفارش و میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن ایشان (اهل بیت) است اینکه حق به شایسته آن بازگشته و به جایگاه خود منزل کرده است.

ابن ابی الحدید می‌گوید لازمه این سخن آن است که قبل از زمامداری علی علیه‌السلام حق و مقام خلافت جایگاه واقعی خویش را نداشت و در اختیار کسانی بود که اهلیت آن را نداشته‌اند.[3] با توجه به این کلمات، معلوم می‌شود که امام علی علیه‌السلام ولایت و زمامداری خویش را یك حق شرعی و الهی می‌داند و از این جهت رأی و نظر مردم هیچ اثری در آن ندارد. و در این مدت (دوره خلفاء) این حق الهی از او غصب شده بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۲.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۱۳۸.

اگر نظریه تعیین امامت به وسیله نص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات شده و مشهور است پس چرا وقتی که مردم پس از قتل عثمان به در خانه علی ابن ابی‌طالب برای بیعت با او رفتند ، بیعت مردم در امر امامت را در ابتدا نمی‌پذیرفت؟

پس از کشته شدن عثمان، مهاجر و انصار و کسانی که علیه عثمان قیام کرده بودند، به عدالت علی- علیه‌السلام روآوردند. نقل شده[1] اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تمام طبقات مردم به خانه علی علیه‌السلام هجوم آوردند و اطراف خانه او را احاطه کرده و می‌گفتند: یا اباالحسن! عثمان کشته شد و ما به پیشوا نیازمندیم و امروز هیچ فردی را شایسته‌تر از تو نمی‌دانیم، تو پیش‌قدم‌ترین مردم در اسلام و نزدیك‌ترین افراد به پیامبر خدا هستی. امیرمؤمنان در حالی که از مردم کناره‌گیری کرده بود در جواب آنان فرمود: (لا حاجه لی فی امرکم فمن اخترتم رضیت به) من نیازی به شما و حکومت شما ندارم هر که را اختیار کردید من به او رضایت می‌دهم[2]. علی علیه‌السلام از پذیرفتن دعوت آنان امتناع فرمود و علت آن را بازگو کرد تا مردم افکار باطل را در خیال خود نپرورانند و متوجه شوند که امام آینده پراضطراب را با چشم حقیقت‌بین خود می‌بینند. فرمود: **(دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول ...**[3] مردم مرا رها

۱. طبری، تاریخ طبری، ج۶، ص۳۰۶۸ چاپ اروپا.
۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص۱۹۹، چاپ بیروت.
۳. عبده، محمد، شرح نهج‌البلاغه، ج۱، ص۱۸۱ چاپ دمشق.

کنید و شخص دیگری برای این کار جستجو کنید زیرا ما آینده پراضطراب در پیش داریم، دورانی که سراسر نفاق و دورویی است و اشتباه کاری‌ها و وساوس شیطان زیاد است به طوری که قلب‌ها استقامت خود را از دست می‌دهد و عقلها بر یك پایه استوار نخواهد ماند.

امام علیه‌السلام می‌داند که انحراف‌های زمان عثمان در اعماق فکر مردم ریشه دوانده و عده‌ای به آن منوال خوگرفته‌اند و سران جمعیت به خصوص فرمانداران عثمان و خاندان بنی‌امیه که بیت المال را غارت کرده‌اند برای رسیدن به هواهای نفسانی خود و حفظ منافع نا مشروع خویش به زودی در مقابل او قیام می‌کنند و عده‌ای با آنان هم‌دست می‌شوند و در راه حکومت‌ها و مشکلاتی ایجاد می‌کنند. مردمی که به روش عثمان عادت کرده‌اند توانایی تحمل عدل علی علیه‌السلام را ندارند، از این جهت می‌فرمود.

(همانا ابرهای تاریك آسمان را پوشانده و راه راست و روشن تغییر پیدا کرده ؟ بدانید اگر من دعوت شما را به راهی که می‌دانم وا می‌دارم و به گفته این و آن و ملامت ملامت کنندگان گوش نخواهم داد. اگر مرا رها کنید من مانند یکی از شما خواهم بود بلکه شاید نسبت به زمام امر خود را به

دست او بسپارید فرمانبردارترین و شنواترین شما باشم).

علی علیه‌السلام با این بیان وضع حکومت خود را برای آنان به طور فشرده و اختصار بیان فرمود و با امتناع نخستین خود روحیه مردم را برای پذیرش حکومت عدل کامل‌عیار آماده نمود و به مردم اعلام کرد در صورتی حکومت را قبول می‌کند که مفاسد زمان عثمان را ریشه‌کن نماید و کسی حق اعتراض و ملامت نداشته باشد. مردم از هر طرف برای بیعت به جانب او هجوم می‌آوردند به‌طوری که خود آن حضرت چگونگی روی آوردن آنان را چنین بیان می‌فرمود: (فما راعنی کعرف الضیع انها لو کل جانب حقی لقد وطی الحسنان و شق عطفای مجتمعین حولی کبیضه الغنم.[1] ناگهان مردم مانند موهای زیادی که اطراف گردن حیوان را احاطه کرده است با فشردگی و ازدحام، مرا احاطه کرده‌اند، به طوری که حسن و حسینم در زیر گام‌های مردم واقع شدند و شانه‌هایم در اثر ازدحام مردم آسیب دید. مردم مانند گله‌ی گوسفند که بدون شبان قرار گرفته باشند روآوردند).

ولی باز امام علیه‌السلام از پذیرفتن حکومت بدون قید و شرط امتناع نمود و فرمود: تا صبح فردا به شما مهلت می‌دهم

۱. نهج‌البلاغه، ج۱، ص۳۵و۳۶.

بروید فکر کنید اگر حاضرید در مقابل حکومت من تسلیم باشید و اعمال خلفاء گذشته را به رخ من نکشید و از من تقلید و پیروی کنید و زبان اعتراض نداشته باشید، با این شرط در مسجد (مرکز عمومی مسلمانان) اجتماع کنید وگرنه هر که را می‌خواهید انتخاب کنید، فردا در مسجد اجتماع کردند امیر مومنان آمد و بالای منبر رفت و فرمود: «**ایها الناس... قد افترقنا بالامس و کنت امرکم فابیتم الا ان اکون علیکم الا ان مفاتیح اموالکم معی، الا و انه لیس ان اخذ درهما دونکم فان شئتم قعدت علیکم و الا فلا اخذ علی احد...**[1]». ای گروه مردمان دیروز ما از یك‌دیگر جدا شدیم در حالی که من از حکومت بر شما کراهت داشتم ولی شما امتناع کردید و اسرار ورزیدید که به جز من کسی حکومت شما را به دست نگیرد، من در صورتی زمام امور را به عهده می‌گیرم که اختیار اموال شما به دست من باشد و من با این اختیار نمی‌خواهم به سود خود استفاده کنم . اگر می‌خواهید من بر شما حکومت کنم وگرنه هیچ مسوولیتی از شما را بر عهده نمی‌گیرم.

هدف علی علیه‌السلام از این شرط، این بود که هر مال که بی‌جا در زمان عثمان به خانه‌های مردم رفته برگردد و کسی حق

۱. طبری، ج ۶، ص ۳۰۶۷.

اعتراض نداشته باشد. بنا به نقلی[1] هنگامی که طلحه و زبیر برای بیعت آمدند امیرمومنان فرمود: اگر دوست دارید با من بیعت کنید وگرنه من با شما بیعت کنم . ولی آنان گفتند: ما با شما بیعت می‌کنیم آنگا ه با حضرت بیعت کردند. به هر حال طوری با آن حضرت بیعت شد که با هیچ یك از خلفاء این گونه بیعت عمومی و همگانی انجام نگرفته بود.

علی علیه‌السلام برای استحکام پایه‌های حکومت خود، مردم را کاملاً آزاد گذاشت و به آنان وقت فکر کردن داد و سپس در مرکز عمومی برای بیعت حاضر شد تا راه عذرها را به روی تمام مردم ببندد. مردم نیز با آزادی کامل و سرور و شادمانی فوق العاده‌ای به حکومت او روی آوردند . به طوری که حتی یکی از دشمنان حضرت دربـاره‌ی بیعت علی علیه‌السلام می‌گوید: (مسلمانان آن طور که به خلافت علی علیه‌السلام رو آوردند درباره‌ی خلافت عثمان اطمینان خاطر نداشتند، حکومت علی با رضایت و سرور دل‌ها و اطمینان قلب‌ها و امیدواری مردم و آینده‌ای درخشان مواجه گردید ولی مردم وقتی با عثمان بیعت می‌کردند با ترس و کـدورت و اضطراب و تردید با وی بیعت کردند و درباره‌ی وی هماهنگی نداشتند.[2]

۱. طبری، ج۶، ص۳۰۶۹.
۲. طه‌حسین، الفتنه الکبری، ج۲، ص۱۱۲.

در پایان ، علی علیه‌السلام از باب انجام وظیفه و ادای تکلیف خلافت را قبول کرد ، چنان‌که خودشان فرمودند: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر...» وسیر حوادث نیز نشان داد که تحلیل اولیه حضرت درست بوده است.

چرا با وجوب احقاق حق، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حق خود را نگرفت؟

گرفتن حق واجب است و به قول معروف حق گرفتنی است و علت سکوت و ترک قیام علی علیه‌السلام چیست در جاهای مختلف نهج‌البلاغه فلسفه سکوت بیان شده. علی علیه‌السلام از طرح دعوی خود و مطالبه آن و از تظلم در هر فرصت مناسب خودداری نکرده علی علیه‌السلام از این سکوت به تلخی یاد می‌کند و آن را جانکاه و حرارت بار می‌خواند. در جائی می‌فرمایند: خار در چشمم بود و و چشمها را برهم نهادم، استخوان در گلویم گیر کرده بود و نوشیدم، گلویم فشرده می‌شد و تلخ‌تر از حنظل در کامم ریخته بود و صبر کردم. سکوت علی سکوتی حساب شده و منطقی بود نه صرفاً ناشی از اضطراب و بیچارگی، یعنی او از میان دو کار بنابه مصلحت یکی را انتخاب کرد که شاق تر و فرساینده تر بود، برای او آسان بود که قیام کند و حداکثر آن بود که بواسطه نداشتن یار و یاور خودش و فرزندانش شهید شوند، شهادت آرزوی علی بود و اتفاقاً در همین شرایط است که جمله معروف را ضمن دیگر سخنان خود به ابوسفیان فرمود: به خدا سوگند که پسر ابوطالب مرگ را بیش از طفل به پستان مادر دوست می‌دارد، علی با این بیان می‌فهماند که سکوت از ترس مرگ نیست، بلکه به خاطر آن است که قیام و شهادت در این شرایط بر زیان اسلام است نه به نفع آن و در جای دیگر تصریح می‌کند که سکوت من حساب شده

بود من از دو راه آن را که به مصلحت نزدیکتر بود انتخاب کردم: در اندیشه فرو رفتم که میان دو راه کدام را برگزینم؟ آیا با کوته‌دستی قیام کنم یا بر تاریکی کور صبر کنم، تاریکی که بزرگسال در آن فرتوت می‌شود و تازه سال پیر می‌گردد... دیدم صبر بر همین حالت طاقت فرسا عاقلانه تر است. صبر کردم در حالیکه خاری در چشمم و استخوانی در گلویم بود[1]،

چرا سکوت کرد؟

چون مسلمین قوّت و قدرت خود را که تازه داشتند به جهانیان نشان می‌دادند مدیون وحدت صفوف و اتفاق کلمه بودند، موفقیت های مجد العقول خود را در سال‌های بعد نیز از برکت همین وحدت کلمه کسب کردند، علی القاعده علی علیه‌السلام به خاطر همین مصلحت، سکوت و مدارا کرد، اما مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دور نگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آن حد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام وفادار باشد که به خاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایانش محرومیت و خرد شدن خود اوست؟ و در جای دیگر می‌فرماید: من به خاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خود چشم پوشیدم.[2] و در جای دیگر می‌فرمایند: به خدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین

۱. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۶.۱۷۷.
۲. همان، ص ۱۷۸.۱۷۹.

نبود رفتار ما طور دیگر بود. در جای دیگر دارد: دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است، مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکی که تکان داده می‌شود کوچك‌ترین سستی آن را تباه می‌کند و کوچك‌ترین فردی آن را وارونه می‌نماید.

وقتی زهرای اطهر در راه احقاق حق مورد اهانت واقع می‌شود وارد خانه شده و با جمله هائی که کوه را از جا می‌کند شوهر غیور خود را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: پسر ابوطالب چرا به گوشه خانه خزیده ای؟ تو همانی که شجاعان از بیم تو خواب نداشتند اکنون در برابر مردمی ضعیف سستی نشان می‌دهد، ایکاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم. علی پس از سخنان زهرا با نرمی او را آرام می‌کند، که من فرقی نکرده ام، من همانم که بوده ام، مصلحت چیز دیگری است تا آنجاکه زهرا قانع می‌شود و می‌فرماید:[1] **حسبی‌الله‌ونعم‌الوکیل**.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۱۵ نهج‌البلاغه این داستان معروف را نقل می‌کند: روزی فاطمه علیهاالسلام علی علیه‌السلام را دعوت به قیام می‌کرد، در همین حال فریاد مؤذن بلند شد که اشهد ان محمداً رسول الله، علی علیه‌السلام به زهرای اطهر فرمود آیا دوست داری این فریاد خاموش شود؟ حضرت زهرا علیهاالسلام گفت: علی علیه‌السلام فرمود: نه سخن من جز این نیست.[2]

۱. همان، ص ۱۸۰.۱۸۴.
۲. همان، ص ۱۸۴.

علامه طباطبائی می‌فرمایند: علی علیه‌السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یك قیام خونین نزد، ولی جمعیت معترض از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مرجعیت علمی را حق علی علیه‌السلام می‌دانستند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می‌دیدند و به سوی او دعوت می‌کردند.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. شیعه در اسلام، علامه طباطبائی.

۲. سیری در نهج البلاغه، استاد مطهری.

۱. طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص۳۰.

شیعه معتقد است که جانشین پیامبر منصوب از طرف خداوند است ؛ از طرفی هم علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه ذیل نامه خود بر معاویه ، شورا و رأی جمعی مسلمانان را دلیل امامت و حاکمیت خود بر جامعه اسلامی می‌داند؛ این دو چگونه قابل جمع است؟

دو جواب می‌توان بدین سؤال داد:[1]

پاسخ اول: با توجه به اینکه معاویه به ولایت و امامت آن حضرت و نصب الهی و ابلاغ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتقادی نداشت و قصد سرکشی و طغیان از حکومت علی علیه‌السلام را داشت و خود را خلیفه و زمامدار مسلمین می‌دانست؛ لذا علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد درصدد نفی ادعاهای او می‌باشد به گونه‌ای که تمام راه‌های عذر و بهانه تراشی و سرکشی را بر او ببندد بدین سبب در برابر معاویه که خود را پایبند استدلال و برهان نمی‌داند و با عوام‌فریبی مردم طریق حکومت‌داری را می‌گذراند می‌بایست از باب جدال احسن وارد شده و او را مغلوب نمود بدین شکل که با همان معتقدات و مقبولاتی که مورد قبول اوست یا با توجه به عوامل و دلایل مختلف که توان انکار آن را ندارد بر علیه او استدلال نمود، علی علیه‌السلام نیز از همین طریق استفاده نموده‌اند؛ زیرا امام در استدلال با معاویه با معیارهای مورد قبول او، او را محکوم می‌نماید بدین صورت که اگر بیعت را

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی، شرح نهج‌البلاغه، ۱۴ ص، ۳۵، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴، هجری قمری.

قبول داری مردم با من بیعت کردند و اگر شورا را قبول داری شـورای مهاجرین وانـصار مـرا برگزیدند دیگر چـه بهانه‌ای می‌توانی داشته باشی مؤید این مطلب این که علی علیه‌السلام در مـوارد زیـادی از حـق خـویش سخن گفته کـه جـز بـا مسأله مشخص شـدن خلافت او به وسیله پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قابل توجیه نیست چنانچه آن حضرت می‌فرماید: **«فو الله ما زلت مدفوعا عن حقّی مستأثرا علی منذ قبض الله نبیه حتی یوم الناس هذا»** «به خدا سوگند، از روزی که خداوند جان پیامبر را قبض کرد، من از حق خویش محروم گشتم تا به امروز که مشاهده می‌کنید»[1].

پاسخ دوم: اگر علی علیه‌السلام در این نامه به واقع شدن اتفاق مهاجرین و انصار بر خلافت و ولایت خود استدلال می‌کنند منافاتی با آنچه که امامیه بـدان معتقد اسـت نـدارد، بلکه بـا تـأمـل در حقیقت امـر روشـن مـی‌گـردد کـه چـه بسا مؤید این اعتقاد آن‌ها می‌باشد. توضیح مطلب آنکه، با توجه به اینکه معاویه در زمان خلافت علی علیه‌السلام بدین بهانه که خود را منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بـرای استانداری شام می‌دانست خلفایی که مشروعیت خلافت آن خلفا را بدین دلیل می‌دانست که اجماع بر خلاف آن‌ها واقع شده بود، لذا به واسطه این نصب حکومت او نیز مشروعیت دارد.[2]

۱. عبده، محمد، شـرح نهج‌البلاغه، خ ۶؛ شـرح نهج‌البلاغه ابـن أبـی الحدید المعتزلی، ج ۹، ص ۲۴۸.
۲. همان.

علاوه بر این او خون‌خواهی خلیفه سوم را نیز بهانه کرد و خود را اولی به خون‌خواهی و انتقام از قاتلین او می‌دانست به این دلیل که او منصوب خلیفه سوم بود چنانچه در نامه‌ای که خطاب به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نوشته تصریح می‌کند که: **إنما نقتدی بمن کان قبلنا من الأئمه و الخلفاء الذین اقتدیت بهم ... قتل خلیفتنا أمیرالمؤمنین عثمان بن عفان و قال الله** ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾ (اسری، آیه ۳۳) فنحن أولی بعثمان و ذریته «این ما هستیم که تبعیت از خلفایی که شما (مردمی که حالا از علی حمایت می‌کنید) از آن‌ها تبعیت می‌کردید... امیرالمؤمنین عثمان کشته شد.و خداوند می‌فرماید: آنکس که مظلوم کشته شد برای ولی‌اش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم و ما اولی به این حق و ذریه او هستیم».[1]

روشن است او بدین واسطه می‌خواهد برای حکومت نامشروع خود کسب مشروعیت شرعی و مردمی نماید چنان که او در آن خطابه معروفش که در شام ایراد نمود تصریح می‌کند و می‌گوید: **أیها الناس قد علمتم أنی خلیفه أمیرالمؤمنین عمر بن الخطاب و خلیفه أمیرالمؤمنین عثمان بن عفان علیکم و أنی لم أقم رجلا منکم علی خزایه قط و أنی ولی عثمان و قدقتل مظلوما و الله تعالی یقول:**

۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق محدث، سید جلال الدین، ج ۱، ص ۲۰۲، شماره ثبت کتابخانه ملی ۷۱۷، مورخ ۲۵۳۵/۵/۱۳ چاپ بهمن.

و من قتل...؛ ای مردم شما می‌دانید که من جانشین أمیرالمؤمنین عمر و جانشین أمیرالمؤمنین عثمان هستم و من تا به حال هیچ کدام شما را به پستی و زشتی دعوت ننموده‌ام و می‌دانید که من ولی عثمان هستم و او هم مظلوم کشته شده»[1].

لذا حضرت علی علیه‌السلام خطاب به او می‌نویسد: **إنه بایعنی القوم الذین بایعوا أبابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد أن یختار و لاللغائب أن یرد و إنما الشوری للمهاجرین و الأنصار فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماما کان ذلك رضا** «همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند پس نه آن‌ها که هنگام بیعت حاضر بودند و نه آن‌ها که غایب بودند حق تمرد و سرکشی ندارند. شورای مسلمین متعلق مهاجرین و انصار است اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند خشنودی خداوند نیز در همان است»[2].

اجماعی که برای آن حضرت واقع شده بود به یقین به مراتب بالاتر و بهتر از اجماعی بود که برای خلفای سابق اتفاق افتاده بود چنانچه علی علیه‌السلام در خطبه ۵۴ نهج‌البلاغه می‌فرماید: **فتداکوا علی تداك الإبل الهیم یوم وردها و قد**

۱. ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، البیروت، ج ۸، ص ۷۸؛ ابن أبی الحدید المعتزلی، شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۷۸.
۲. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج‌البلاغه، ج؛ ۱۴، ص ۳۵، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی قم، ۱۴۰۴، هـ. ق.

أرسلها راعیها و خلعت مثانیها حتی ظننت انّهم قاتلی «مردم همانند شتران تشنه‌ای که به آب نزدیك شده‌اند و یا این که ساربان رهایشان کرده و عقال از آن‌ها گرفته بر من هجوم آوردند به یکدیگر پهلو می‌زدند فشار می‌آورند چنانکه گمان کردم که مرا خواهند کشت.[1]

و نیز در خطبه ۲۲۷ نهج‌البلاغه می‌فرماید: **وَ بَسَطْتُم یدِی فَکَفَفْتُها و مدَدْتُموها فَقَبَضْتُها ثمَ تَداکَکْتُم علَیّ تداکَّ الإبلِ الهیمِ علَی حیافیَها یَومَ وردهَا حَتّی انْقَطَعَتِ النَّعلُ و سَقَطَ الرِّداءُ و وُطِئَ الضَّعیفُ و بَلغَ مِن سرورِ النّاسِ بیَعْتِهِمْ إیّایَ أنِ ابْتَهَجَ بِها الصغیر و هَدَجَ إلَیها الکَبیرُ و تَحامَلَ نَحوَها العَلیلُ...**.[2]

«دستم را به بیعت می‌گشودید و من می‌بستم شما آنرا به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم همانند شتران تشنه‌ای که به آب نزدیك شده‌اند بر من هجوم آوردید تا اینکه بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پایمال شدند آنچنان در بیعت با من خشنود بودید که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند...».

این در حالی است که به گواه مورخان شیعه و سنی این شکل اجماع و بیعت برای هیچ کدام از خلفا واقع نشد. اتفاق و وفاق برای خلیفه اول اجماع بین مهاجرین و انصار نبود چرا

۱. همان، ج ۴، ص ۵۳۶.
۲. همان، ج ۱۳، ص ۳.

که مانند سعد ابن عباده که رئیس قبیله خزرج و از بزرگان انصار بود هم‌چنین علی علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت و بسیاری از صحابه یا اینکه به طور کلی بیعت نکردند و یا اینکه با اکراه فراوان و با تأخیری نسبتاً طولانی بیعت کردند.[1]

و اما خلیفه دوم که اصلاً اجماعی حاصل نشد، بلکه توسط ابوبکر، عمر به خلافت منصوب گردید وخلیفه سوم نیز توسط گروه‌اندکی که عمر معین کرده بود آن هم نه با اجماع همه آن‌ها بلکه با رأی تنها سه نفر که‌این‌طور نبود که آن‌ها از اکابر مهاجرین و انصار باشند بلکه از جمله مهاجرین آن هم از مهاجرین درجه اول انتخاب گردید[2] لذا علی علیه‌السلام نصوصی که از طرف پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر خلافت بلافصل آن حضرت بود برای اعضا شورا قرائت نمودند و آن‌ها را برایشان یادآوری کردند[3] بدین جهت بود که علی علیه‌السلام از شیوه انتخاب خلفای سابق انتقاد می‌کنند.[4]

بر طبق کلام علی علیه‌السلام امام و خلیفه مسلمین اگر با اجماع جمیع مهاجرین انتخاب گردد این انتخاب، انتخابی مورد رضای خداوند می‌باشد، و معتقد امامیه غیر از این نیست، چرا که امامیه معتقد است که اگر چنین اجماعی بین

۱. ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، نشر امیر قم، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۲۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی. ج ۲، ص ۱۲۴، نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام قم.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. مفید، الفصول المختاره، ج ۲، ص ۲۵۱، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.

۴. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ص ۱۸۴.

مسلمین حاصل گردد یقیناً بین مجمعین رأی امام منصوب از طرف خداوند نیز وجود دارد، و چنین اجماعی حجت داشته و قابل قبول می‌باشد.

خلاصه مطلب اینکه‌این سخن علی علیه‌السلام روش استدلال و مناظره براساس باورهای دشمن است که به فریب خود را خلیفه مشروع مسلمین می‌دانستند نه اینکه قبول رأی شوری و اجماعی آنچنانی که برای خلفای سابق افتاد باشد.

چرا امام علی علیه‌السلام در مقابل خلفای قبل از خود سکوت کرد آیا خود بر امامت خود واقف نبود؟

با نگاه به کلمات امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بعد از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله تا هنگام خلافت ظاهری حضرت و بعد از آن می‌توان دریافت که حضرت اگرچه دست به شمشیر نبرده و اقدام عملی جهت احقاق حق الهی خود نکرد، اما هیچگاه آرام نگرفت و در مواقع مقتضی اشاره به حق غصب شده خویش می‌فرمود: دلیل این مدعا احتجاج و گفتگو در امر فدك با ابوبکر است که حضرت به ۸ فضیلت خویش استدلال می‌کند و ابوبکر همه آن‌ها را می‌پذیرد، ولی باز هم از اعطاء حق غصب شده حضرت امتناع می‌ورزد.[۱] هنگام خلافت ابوبکر ۴۲ مورد از فضائل بیشمار خویش را با ابوبکر مطرح می‌کند و با همه آن‌ها بر اولویت خویش در امر خلافت استدلال می‌کند که خلیفه تك تك آن‌ها را می‌پذیرد و بر فضیلت و ولایت حضرت، اعتراف می‌کند[۲].

هنگام فوت عمر بن خطاب خلیفه دوم، حضرت امیر علیه‌السلام با اصحاب شوری در ۹۷ مورد با آن‌ها احتجاج می‌کند و اصحاب شوری همه آن‌ها را می‌پذیرند.[۳] در زمان عثمان با مهاجرین و انصار از حق به تاراج رفته خویش سخن می‌گوید و بیش از ۱۸

۱. طبرسی، ابن منصور احمد بن علی: الاحتجاج، طبع منشورات دار النعمان للطباعه والنشر، ج۱، ص۱۱۹.
۲. همان، ص۱۵۷.
۳. همان، ص۱۸۸.

مورد از فضائل خود را ذکر می‌کند و بر اساس آن‌ها احتجاج و استدلال می‌کند و همه حاضران تصدیق کرده و می‌پذیرند[1].

کتب تاریخ و سیره مملو از بیان و شرح و تفصیل علل و عوامل حوادث و وقایع دوران حیات پر بار امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمان شهادت مظلومانه آن امام همام می‌باشند و علماء بزرگوار ما و دیگر اندیشمندان منصف از مذاهب مختلفه در تحلیل عملکردهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران خلفاء ثلاثه کتاب‌ها نوشته‌اند و ما در این مقاله، با بیان مقدمه‌ای کوتاه و فشرده به سراغ کتاب شریف نهج‌البلاغه می‌رویم و از منظر کتابی که اخ القرآن نامیده شده و از زبان کسی که خود بی تردید قرآن گویا است تحلیل وقایع آن روزگار پرآشوب را نگاه کرده و به نظاره می‌نشینیم:

زندگی ائمه طاهرین علیهم‌السلام و در رأس آن دوران حیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیینه تمام نمای طاعت و بندگی خدای متعال بوده و بر اساس صلاح و مصلحت جامعه اسلامی و بلکه جامعه بشری سپری گردیده است. و لذا زندگانی پربرکت آن بزرگواران در ابعاد مختلف آن قیام به امر دین و صلاح جامعه انسانی محسوب می‌گردد و از نظر واقع هیچ فرقی میان سکوت آن بزرگواران و خصوصاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام و میان قیام

۱. همان، ص۲۱۰.

و مبارزه علنی آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا همه افعال و اقوال آن‌ها بر اساس وظیفه شرعی و الهی که خود آن‌ها از همه مردم آگاه تر به آن بوده و بر اساس صلاح جامعه اسلامی بوده است و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی اقتضاء می‌کرده قیام و مبارزه مسلحانه نموده و هرگاه وظیفه الهی شان و صلاح امت اسلامی مقتضی سکوت و بردباری در برابر ستم‌هایی که در حق آن‌ها روا داشته شده است بوده سکوت اختیار نموده‌اند و این سکوت هیچ گاه به منزله کوتاه آمدن و چشم پوشی کردن در قبال وظایف الهی و شرعی و بر خلاف مصلحت امور مسلمانان نبوده است. بلکه در حقیقت نقش قیام و مبارزه علنی و مسلحانه را ایفا نموده است و با سکوت‌شان (دست نبردن به شمشیر و قیام) همان کاری را کرده‌اند که گاهی به مقتضای زمان و مصلحت دین حرکت و قیام علنی که منجر به ریختن خون‌ها گردیده است نموده‌اند. و لذا پاسخ اجمالی سؤال هم از نظر نهج‌البلاغه همین لحاظ وظیفه الهی و اقتضاء صلاح امور امت اسلامی خواهد بود.

اینک برای تفصیل پاسخ که در چندین خطبه و نامه در نهج‌البلاغه به آن اشاره شده است می‌پردازیم:

امام علیه‌السلام در خطبه سوم نهج‌البلاغه که معروف به خطبه شقشقیه است به ابن عباس چنین می‌فرماید: «آگاه باش، سوگند به خدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبدالعزی بود، حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را تغییر داده،

عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آن که می‌دانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب آسیا هستم (چنان که دوران و گردش آسیا قائم به آن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیت آسیایی ندارد، هم‌چنین خلافت به دست غیر من زیان دارد، مانند سنگی است که در گوشه افتاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می‌شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد، پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را به ناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می‌کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آن که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم که در آن پیران را فرسوده جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج می‌کشد تا بمیرد، دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابوبکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمی‌دیدیم و چون تنها بودم و یاوری نداشتم نمی‌توانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل

محمد علیه‌السلام باقی است، پس از وفات رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلمکه خلافت را به ناحق غصب کردند و مردم را به ضلالت و گمراهی انداختند، برای حفظ اسلام و این که مبادا انقلاب داخلی برپا شده و دشمن سوء استفاده نماید، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبایی دانستم) تا این که اولی (ابوبکر) راه خود را به انتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خودش در آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت... جای بسی حیرت و شگفت است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می‌نمود (می گفت: اقیلونی فلستُ بخیرکم و علیٌ فیکم؛ یعنی ای مردم بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل نمایید که من از شما بهتر نیستم و حال آن که علی علیه‌السلام در میان شماست) ولی چند روز از عمرش مانده وصیت کرد خلافت را برای عمر، این دو نفر غارتگر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردندخلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسایل دینی) بسیار و عذر خواهی‌اش بی شمار بود... پس سوگند به خدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی که (ده سال و شش ماه) شکیبایی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم، عمر هم راه خود

را پیمود (و پیش از مردن) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آن‌ها گمان نمود، پس بار خدایا از تو یاری می‌طلبم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند، چگونه مردم مرا با ابوبکر مساوی دانسته، درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا) همردیف شده ام و لکن در فراز و نشیب از آن‌ها پیروی نمودم (برای مصلحت در همه جا با آن‌ها موافقت کردم)...»[1].

تأمل و دقت در فرازهای این خطبه نشان می‌دهد که دو عامل اصلی باعث سکوت امام در دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفاء سه گانه بوده است:

الف) بی وفایی مردم و پشت کردن آن‌ها به حقیقتی که رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیاتش و در مقاطع مختلف به آن توصیه فرموده بود، خصوصاً تفرقه و نفاق سران و بزرگان صحابه برای به دست آوردن منصبی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آماده می‌دیدند و لذا در چنین شرایطی که تعداد حامیان امام از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد همان گونه که خود امام در صدر خطبه به آن اشاره فرمود (بدون دست) هرگونه قیام و مبارزه علنی و مسلحانه غیر ممکن و در حکم انتحار محسوب می‌شد.

ب) پرهیز از اختلاف و دو دستگی بلکه چند دستگی در

۱. فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه، خ۳، ص ۴۶.

جامعه نوپای اسلامی که ثمره سال‌ها مبارزه و جهاد و خون دل خوردن‌های پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان بود و لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همان گونه که خودش در یکی از فرازهای این خطبه فرمود برای حفظ کیان اسلامی و وحدت جامعه مسلمان نه تنها از حق مسلم خود چشم پوشی نموده بلکه (در فراز و نشیب‌ها از آن‌ها پیروی نمود) (و خار در چشم و استخوان در گلو) چنان چه خودش فرمود، به سان سرباز گمنام در مقاطع مختلف با ارشاد و راهنمایی خلفاء خصوصاً در زمان عمر، کجروی‌ها و اشتباهات آنان به آن‌ها گوشزد می‌فرمود، چنانچه در منابع سنی و شیعه نقل شده که عمر مکرر می‌گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید».

در خطبه صد و شصت و یک نهج‌البلاغه نیز امام علیه‌السلام به این دو عامل اشاره نموده و می‌فرماید: «پس بدان تسلط (سه خلیفه) بر ما به خلافت با این که ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) برتر و از جهت نزدیکی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استوارتریم، برای آن است که خلافت مرغوب و برگزیده بود (هر کس طالب آن بود اگر چه لیاقت نداشت، پس) گروهی با آن بخل ورزیدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بنشیند) و گروه دیگری (امام علیه‌السلام) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن (و به ظاهر از برخی اصول دیگر) چشم پوشیدند (چون از یک طرف برای گرفتن حق یاوری نداشتند و از طرف دیگر همراهی نکردن با آن‌ها به ضرر

جامعه نوپای اسلامی بودند، چنان چه در خطبه ۳ به آن اشاره شد) و حَکَم (میان ما و ایشان) خدا است».[۱]

در خطبه صد و هفتاد و یک به عامل تنهایی و اتفاق قریش بر اینکه نگذارند خلافت به اهل آن برسد اشاره نموده و عرض می‌کند: «خدایا من بر قریش و کسانی که آن‌ها را یاری می‌کنند از تو کمک می‌طلبم زیرا آن‌ها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا هم ردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص به من داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند»[۲].

آن چه در این سه خطبه به آن اشاره شد تنها به عنوان نمونه و اینکه دارای تفصیل بیشتر بود می‌باشد و در نهج‌البلاغه در بیش از پانزده خطبه و نامه و حکمت امام علیه السلام به مساله خلافت و علل و عوامل سکوت خودش در برابر خلفاء ثلاثه به تصریح و اشاره سخن گفته است. خطبه های: ۳، ۳۳، ۳۷، ۶۶، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۱ و ۱۸۸، و نامه های: ۶، ۳۶ و ۴۵ و حکمت های: ۲۱، ۱۸۱ و ۱۷۵.

۱. همان، خطبه ۱۶۱، ص ۵۱۸.
۲. همان، خطبه ۱۷۱، ص ۵۵۵.

غدیر در کلام اهل بیت علیهم‌السلام

کدامیک از ائمه و در کجا به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند؟

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از اینکه ۲۳ سال مأموریت خود را به نحو احسن انجام دادند، بنا به دستور خداوند در آخرین حجی که به مکه مشرف شده بودند، موقع بازگشت در محلی بنام غدیر خم، بین مکه و مدینه، در میان انبوه حاجیان، جانشین خود را معین نمودند. همه جمعیت حاضر با حضرت علی علیه‌السلام به عنوان خلیفه رسول خدا بیعت کردند و به آن حضرت شادباش گفتند. اما پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عده‌ای از آنان که به علی علیه‌السلام در روز غدیر شاد باش گفتند، خلافت را غصب کرده و عهد شکنی نمودند، تلاش امیر مومنان نیز هیچ سودی نبخشید و این جریان به عنوان عقده در دل ماند، اما ائمه علیهم‌السلام هر یک در مناسبت‌ها به آن استناد می‌کردند.

۱. امام حسن مجتبی علیه‌السلام به این حدیث استدلال نمودند. حضرت بعد از صلح با معاویه در مسجد کوفه خطبه مفصّلی بیان فرمودند و در ضمن آن بیان داشتند: جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هیچ قوم و امّتی زمام امور خود را به دست کسی نداد در حالتی که داناتر از آن کس در میان آن‌ها وجود داشته باشد مگر آنکه پیوسته امر آن امت به پستی می‌گراید تا به سوی آنچه آن را واگذاشته، بازگشت نمایند و از جدم شنیدم که به پدرم فرمود: ای علی! تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی، جز اینکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود، و نیز مردم شنیدند و دیدند که جدم هنگامی که در غدیر خم دست پدرم را گرفت و به آنان فرمود: هر کس که من مولا و سرپرست اویم پس علی مولا و سرپرست اوست خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد.[1]

بنابراین امام حسن علیه‌السلام با اینکه با معاویه صلح کردند و حکومت را به ایشان واگذار نمودند ولی امامت امت و خلافت را حق خاندان خویش می‌داند.

۲. امام حسین علیه‌السلام نیز در سال ۵۸ یا ۵۹ق در سفر حج و در منیٰ که در آن سال حدود هفتصد نفر از انصار و اصحاب

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت؛ دارالکتاب العربی، ۱۳۷۹ش، ج۱، ص۱۹۸؛ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق، ج۳، ص۳۶۹.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و تابعین و از افراد باتقوی را در منی جمع کرده و خطبه‌ای خواندند، و از شرارت معاویه گفتند و درباره پدر و مادرش و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مطالبی بیان فرمود که حاضران همگی سخنان آن حضرت را تصدیق نمودند. تا آنجا که فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا آگاهی دارید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام را در روز غدیر خم منصوب فرمود و ولایت او را اعلام نمود و فرمود باید حاضرین به غائبین ابلاغ کنند؟ حاضران همگی گفتند: بار خدایا! آری به این جریان آگاهیم.[1] البته سایر ائمه علیهم‌السلام نیز در بیان اینکه در روز غدیر خم حضرت ختمی مرتبت علی علیه‌السلام را به جانشینی خود انتخاب نمودند مطالبی بیان داشته‌اند. چنانچه امام صادق علیه‌السلام فرمودند بهترین و بزرگترین اعیاد، عید غدیر است. روزی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به عنوان رهبر و راهنمای مردم منصوب شد.[2]

۳. امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز در جواب نامه‌ای که اهل اهواز سؤالاتی از حضرت کردند به برخی اخبار و روایات اشاره فرمود که مقبوله هستند از جمله آن‌ها حدیث غدیر است، آنجا که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «هر کس که من مولا و سرپرست او هستم علی مولا و سرپرست اوست». در ادامه

۱. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، تحقیق، محمد باقر، انصاری، بی جا، بی تا، ص۳۲۱؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج۳۳، ص۱۸۳.

۲. روحانی، محمد صادق، فقه الصادق، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ق، ج۸، ص۳۲۸.

می‌فرماید: که قرآن هم به درستی این گونه اخبار گواه می‌دهد و این اخبار موافق کتاب خداوند می‌باشند؛ لذا وقتی که قرآن موافق خبری باشد و آن خبر هم موافق فرموده قرآن باشد، عمل به این روایات واجب می‌شود کسی از این گونه اخبار سرپیچی نمی‌کند مگر اینکه اهل عناد و فساد باشد.[1] البته آنچه از اخبار و روایات وارد شده از ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است و در آن اخبار اشاره‌ای به حدیث غدیر و اهمیت روز غدیر شده است به نوعی می‌توان گفت که آن بزرگواران به این حدیث استدلال نموده‌اند و آن را از جمله مناقب و فضائل حضرت علی علیه‌السلام شمرده و غاصبین حق آن حضرت را دشمنان اهل بیت معرفی کرده‌اند.

در روایتی مفصل از امام حسین علیه‌السلام وارد شده است که آن حضرت در زمان عمر بن خطاب در مسجد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که عمر رو به مردم کرده و گفت: ای مردم! من از خود شما بر شما اولی و سزاوارترم (همان جمله‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه غدیر و در موارد متعدد دیگر، بیان داشتند). وقتی امام حسین علیه‌السلام این سخن را از عمر شنید به وی اعتراض کرد و عمر را دروغگو خطاب کرد و فرمود: این منبر که تو در آن صحبت می‌کنی منبر جدّم رسول الله است و تو به غصب بر آن می‌نشینی. ای عمر! تو منکر حقی گردیدی که خداوند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان فرمودند و همه مردم بدان واقف

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، بیروت، دارالنعمان، بی تا، ج۲، ص۲۵۲.

هستند، لکن از روی جهل و عداوت منکر آن هستند اشاره امام حسین علیه‌السلام به این جمله است مردم بعد از پایان خطبه غدیر حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستمان اطاعت می‌کنیم. وای بر کسانی که منکر حق اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.[1] با اینکه در این کلام طولانی به خود حدیث غدیر به صراحت اشاره شده است، اما فحوای کلام چنین است که حضرت از اینکه حق پدرش را غصب کرده‌اند و امثال عمر بن خطاب خود را با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مقایسه می‌کنند، متعرض عمر شده و او را دروغگو و غاصب می‌خواند و نیز عمر را به توبه فرا می‌خواند.

بنابراین ائمه معصومین علیهم‌السلام در مواجهه با غاصبان حق اهل بیت علیهم‌السلام و نیز در مواقع مختلف برای بیان حقانیت اهل بیت به حدیث غدیر استدلال کرده‌اند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. اسرار آل محمد، سلیم بن قیس هلالی.

۲. غدیر در آیینه کتاب، محمد انصاری.

۳. آرمان غدیر از دیدگاه امیرالمؤمنین، سید محمد مجیدی.

۴. چهارده قرن با غدیر، محمد باقر انصاری.

۱. همان، ج۳، ص۳۹۳.

آیا حدیث غدیر در زندگی سایر ائمه مورد توجه بوده و با تکیه بر غدیر ولایت را ثابت کرده‌اند؟

قضیه «غدیر خم» جزء احادیث متواتر است. و هیچ شکی در آن وجود ندارد و سند معتبرّی است بر اثبات مدعای شیعه و امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این حدیث مورد استفاده علمای طراز اوّل شیعه برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قرار گرفته و کتاب‌های بسیاری در این زمینه تألیف شده است.

اوّلین کسی که از معصومین علیهم‌السلام به این حدیث و حادثه مهم جهان اسلام برای اثبات ولایت خود استناد کرد، شخص امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود که در موارد مختلف به این امر پرداختند. حضرت امیر علیه‌السلام در جمع مهاجرین و انصار بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر فرمودند: «والله که از کسی و نزاع با آن درباره خلافت نمی‌ترسم، البته گمان نمی‌کردم کسی از شما مردم با ما اهل بیت در امر ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت واهب متعال برای ما حلال گردانید و حکایت روز غدیر خم را که از سید البشر، اکثر اربابان دین و ملت استماع نمودند را بدون دلیل و حجت، بلکه تنها از روی عناد و عصبیت متروک گردانید».[1] بعد از این سخنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۱۲ نفر از آنان برخاستند و بر افضلیت و حق حضرت نسبت به خلافت اعتراف کردند.

۱. طبرسی، محمد بن علی، الاحتجاج، ترجمه غفاری مازندرانی، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ اول، ج۱، ص۲۸۸.

هم چنین از جمله معصومینی که به حدیث غدیر استناد کردند، فاطمه زهرا علیها السلام بود. روزی عمر و اطرافیانش برای بیعت گرفتن از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده بودند، خطاب به آنان فرمودند: «گویا، آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر، به موجب حکم خدای تعالی تقریر کرده و عهد گرفت، را نمی‌دانید و یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را فراموش کرده، و شیوه تمرد و مخالفت را برگزید ه‌اید. والله که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز از شما و از اکثر امت، عهد و پیمان نسبت به ولایت علی علیه السلام گرفت».[1]

هم چنین امام حسن مجتبی علیه السلام در جریان جنگ با معاویه طی نامه‌ای خطاب به معاویه نوشتند: «ای معاویه تعجب می‌نمایی از آن که خالق البرایا، هر یک از آن ائمه را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم معرفی کرد و در موارد متعددی فرمودند که آنان ۱۲ تن اند، که هر یک به نص ایزد اکبر معیّن و مقرّر گردیده‌اند. سپس فرمود: اوّل آن‌ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام است».[2]

و با استناد به قضیه غدیر خم، ولایت و خلافت را حق خود و پدر بزرگوارشان دانستند.

از دیگر معصومین علیهم السلام که به حدیث غدیر استناد کرده آقا امام رضا علیه السلام بوده که در حضور جماعتی از علماء و که

۱. همان، ج۱، ص۳۲۱.
۲. همان، ج۳، ص۸۲.

مأمون آن‌ها را برای مناظره با حضرت دعوت کرده بودند و در بحث امامت، به حدیث غدیر احتجاج کردند.[1]

هم چنین عبدالعزیز از یاران حضرت نقل می‌کند ما در روزگار حضرت رضا علیه‌السلام در شهر مرو بودیم، نخستین روز ورودمان در مسجد جامع گرد آمدیم، حاضران در مسجد از مسئله امامت و کثرت اختلاف مردم در این باب سخن می‌گفتند؛ من بر آقای خود وارد شدم و ایشان را از گفته‌های مردم باخبر ساختم، آن حضرت تبسمی کردند و فرمودند: ای عبدالعزیز! این مردم فریب عقاید خود را خورده‌اند. در آخرین سفر حج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که این آیه نازل شد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم»[2] و مسأله امامت از تمامیت دین است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا نرفت تا این که برای امتش دانستنی‌های دین را بیان فرمود و علی علیه‌السلام را برای ایشان به عنوان نشانه و پرچم هدایت و امام تعیین فرمودند»[3] که اشاره به همان جریان غدیر است.

هم چنین امام کاظم علیه‌السلام در مناظره با هارون الرشید فرمودند: «همانا ما معتقدیم ولایت جمیع خلایق با ماست،

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق، ج۴۹، ص۲۰۰.
۲. مائده/۳.
۳. طبرسی، الإحتجاج، ترجمه جعفری، بهزاد، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، ج۲، ص۴۵۷.

به خاطر قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر که فرمودند: **«من کنت مولاه فعلی مولاه»**.[1]

لذا هر وقت امامان معصوم علیهم السلام فرصت مناظره و بحث می‌یافتند و شرایط را مناسب و مساعد می‌دیدند، به حدیث غدیر تمسک می‌کردند، و با آن اثبات ولایت حضرت امیر و خود را می‌نمودند امّا هم چنان که در تاریخ ثبت گردیده است، تمام امامان معصوم علیهم السلام شرایط صحبت و مناظره و اظهار عقیده را نداشته‌اند.

امّا با این حال در مواردی به طور عمومی و نیز در مجالس خصوصی و به یاران خود، به انتشار و بیان حدیث غدیر می‌پرداختند و یاران خود را از آن با خبر می‌ساختند: هم چنین امام صادق علیه السلام فرمود: «سپس در حجة الوداع در روز غدیر علی علیه السلام را به عنوان امام نصب کرد».[2] هم چنین امام موسی‌بن‌جعفر در تفسیر آیه ۸ سوره بقره ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...﴾ می‌خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند و حال آن که فریب ندهند مگر خود را و این از سفاهت و نادانی است» هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر نصب کردند به عنوان امام و رهبر مردم، و پیغمبر، عمر و تمام رؤسای مهاجرین و انصار را امر فرمودند تا با علی علیه السلام بیعت

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج۴۸، ص۱۴۷.
۲. همان، ج۳، ص۳۹۹.

کنند و آنان نیز این کار را کردند، خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود».[1]

غدیر نه تنها مورد استناد معصومین علیهم‌السلام بوده بلکه بعضی از صحابه نیز بدان استناد و احتجاج کردند، به طور مثال امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه‌ای خواند و در آن مردم را در مورد این که چرا خلافت را از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گرفته و به دیگری سپردند، مورد نکوهش قرار دادند. در فرازهایی از این خطبه گفتند: « بر شما باد به فرمانبرداری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که به خدا سوگند در روز غدیر ما به دفعات در حضور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تحت عنوان وصیت و إمارت بر او (علی علیه‌السلام) سلام نمودیم و پیوسته رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با تأکید ما را بدان کار وا می‌داشت حال مردم را چه شده که با علم و فضائلش بر او حسد می‌برند؟».[2]

هم چنین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: «پس از خطبه ابوبکر، ابی بن کعب برخاست و این گونه سخنرانی کرد: «ای گروه مهاجر که خشنودی خدا را در نظر داشته و در قرآن مورد ثنای الهی قرار گرفتید و ای گروه انصار که در شهر ایمان سکنی گزیده‌اید، آیا فراموش کرده‌اید و یا خود را به فراموشی زده‌اید؟ آیا تبدیل عهد و پیمان کردید و یا تغییر آیین داد

۱. همان، ج۶، ص۵۱.
۲. الاحتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، همان، ج۱، ص۲۵.

ه‌اید یا خذلان اختیار کرده‌اید؟ مگر فراموش کرده‌اید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر در میان ما بپا خاست و علی علیه‌السلام را در مقابل همه نگه داشت و فرمود: «**من کنت مولاه فعلی مولاه**» هر کس من مولای او هستم بعد از من علی مولای اوست و هر کس من نبی او هستم علی امیر اوست»[1] ولی گوش شنوا نبود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.الغدیر، علامه امینی.

۲.المراجعات، علامه شرف الدین.

۱. همان، ج۱، ص۲۵۵.

صحابه و غدیر

با وجود ۲۳ سال تلاش برای معرفی حضرت علی علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خصوصاً حدیث متواتر غدیر، چرا مسلمانان حضرت علی علیه‌السلام را کنار زدند؟

نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها علی علیه‌السلام را به عنوان جانشین برای مسلمانان معرفی کردند. مهم ترین و آخرین آن‌ها در غدیر خم می‌باشد. اما عمده مسلمانان به این سفارشات توجهی نکردند و عده‌ای در مدینه در سقیفه بنی ساعده جمع شده، ابوبکر را به عنوان جانشین آن حضرت برگزیدند. بدون شک عوامل متعددی سبب شد مسلمانان حاضر در سقیفه توجه چندانی به سفارشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نداشته باشند. به نظر می‌رسد تعصبات قبیله‌ای و حسادت و کینه از علی علیه‌السلام از مهم ترین عواملی هستند که سبب کنار گذاشتن علی علیه‌السلام شدند. علاوه بر این به دو نکته نیز باید توجه داشت که اولا انتخاب ابوبکر کاملا شتاب زده و با سرعت انجام شد. ثانیا این اولین بار نبود که مسلمانان از

دستور پیامبر سرپیچی می‌کردند.

مسلمانان بارها با دستورات صریح پیامبر مخالفت کردند که ما تنها به ذکر چند نمونه به صورت گذرا بسنده می‌کنیم.

۱. در جنگ احد، پیامبر اکرم ﷺ ۵۰ نفر را مأمور کرد بالای تپ‌های که پشت سر مسلمانان قرار داشت مستقر شوند تا دشمن نتواند از پشت، به مسلمانان ضربه بزند. حتی پیامبر به آن‌ها دستور داده بود اگر دشمن بر ما غلبه کرد به یاری ما نیایید.[۱] اما پس از شکست اولیه مشرکان، تیراندازان همگی گفتند: غنیمت، غنیمت! عبدالله بن جبیر فرمانده آن‌ها گفت: مگر به یاد ندارید که پیامبر چه گفت؟ اما آن‌ها گوش ندادند و رفتند.[۲]

۲. سرپیچی از دستورات پیامبر در صلح حدیبیه که بیشترین اعتراض توسط عمر صورت گرفت.[۳]

۳. عدم توجه به سخن پیامبر در جنگ احزاب. ابن هشام می‌نویسد: «دشمن شبی در تب و تاب ترک مدینه بود. رسول خدا ﷺ از اصحابش خواست تا یک نفر برخیزد و ببیند دشمن چه می‌کند. حذیفه می‌گوید: کسی برنخاست تا این که حضرت مرا به نام صدا زد».[۴]

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲، ج۳، ص۱۰۲۰.
۲. همان.
۳. همان، ص۱۱۲۲.
۴. ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰، ج۲، ص۷۴۷.

۴. تخلف از سپاه اسامه، علیرغم دستورات موکد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله[۱].

۵. مخالفت با پیامبر در تقسیم غنائم جنگ حنین.[۲] و موارد بسیار دیگری که به جهت اختصار به آن‌ها اشاره نمی‌شود.

تعصبات قبیله‌ای: بدون شک جامعه عربستان جامعه‌ای قبیله‌ای بود. جامعه‌ای که افراد آن سخت پایبند مسائل قبیله‌ای بودند، در این زمینه تعصب خاصی داشتند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در طول دوره ۲۳ ساله رسالت خویش با تعصبات بی‌جای قبیلگی مبارزه کرد اما به‌طور کامل نتوانست این تعصبات را از بین ببرد. بدون شک ارزش‌های قومی و قبیله‌ای در سقیفه بار دیگر زنده شد. سخنان حاضران در آن جلسه گویای همین مطلب است. ابوبکر وقتی به ایراد سخن پرداخت چنین گفت: «ما مهاجرین، اولین کسانی بودیم که اسلام را پذیرفتیم. و دیگر مردم در این قضیه بعد از ما بودند. ما عشیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم و با این وجود ما معتدل ترین اعراب از جهت نسب هستیم.»[۳] و عمر در جواب انصار گفت: عرب به شما اجازه نمی‌دهد شما بر گردن

۱. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰، ج۱۴، ص۵۱.

۲.. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۳، ج۲، ص۶۰۰.

۳. جعفری، حسین محمد، تشیّع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۲ش، ص۶۲، نقل از انساب الاشراف، ج۱، ص۵۸۲.

آن‌ها سوار شوید در حالی که پیامبر از شما نیست و حق از آن ماست.[1] یکی از ارزش‌های قبیله‌ای که سبب انتخاب ابوبکر شد «ریش سفیدی» و کهولت سن وی بوده است. ریش سفیدی در کنار سایر عوامل در درجه‌ای از اعتبار قرار داشت که سبب شد سفارشات پیامبر نادیده گرفته شود.

عمر به ابن عباس گفت: «از ولایت علی روی گردان نشدند مگر آن که از کمی سن او ترسیدند»[2].

و ابو عبیده جراح در پاسخ اعتراض علی علیه‌السلام گفت: «تو هنوز جوانی و مردم ریش سفید قوم را برگزیدند. البته اگر صبر کنی و عمری از تو سپری شود با توجه به فضائلی که داری و داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی آن گاه تو را انتخاب خواهند کرد.»[3]

۶. بغض و کینه و حسادت نسبت به علی علیه‌السلام، بدون شک حسادت و کینه‌ای که نسبت به علی علیه‌السلام و بنی هاشم در دل قریش و بعضی قبایل دیگر بود، یکی از علل اصلی عدم توجه به سفارشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب می‌شود: در گفتگویی که بین عمر و ابن عباس صورت گرفته می‌توان به خوبی این امر را مشاهده کرد. عمر از ابن عباس می‌پرسد: چرا علی علیه‌السلام به ما ملحق نشد و همکاری نکرد؟ چرا قریش از خاندان شما

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج۶، ص۵۰.
۲. همان، ج۶، ص۱۱.
۳. همان.

جانبداری نکرد در حالی که پدرت عم پیامبر و تو خود پسر عم او هستی؟ ابن عباس گفت: نمی‌دانم. عمر گفت: ولی من می‌دانم و از دلیل آن آگاهم زیرا قریش مایل نیستند که اجازه دهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود برای این که به این وسیله احساس غرور و شادمانی خواهید کرد.[1]

در یک مورد عثمان به علی علیه‌السلام کینه‌های قریش را متذکر شد و گفت: «گناه من چیست که قریش تو را به جهت این که ۷۰ نفر از آنان را کشتی دوست ندارد.»[2]

حسکانی روایتی از علی علیه‌السلام نقل کرده که در این روایت حضرت به عمار می‌فرماید: «مصداق آیه ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ﴾؛[3] بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند)، ما هستیم».[4]

عبدالفتاح عبدالمقصود نیز در این رابطه می‌نویسد: «قریش اگر امروز سروری را برای علی علیه‌السلام که برترین مردان خود بود نپذیرفت، دیروز هم برای برترین خلق برگزیده جهان نمی‌پذیرفت، منشأ آن همان سینه‌های پرکینه است.[5] از دیگر عواملی که بغض و کینه نسبت به آن حضرت

۱. طبری، محمد بن جریر، همان، ص۲۷۶۹.
۲. اصفهانی، ابونعیم، معرفه الصحابه، الریاض. دارالوطن للنشر، ۱۴۱۹ق، ج۱، ص۳۰۱.
۳. نساء/۵۴.
۴. عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، بی جا، مجمع الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ج۱، ص۱۸۵.
۵. عبدالفتاح، عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، ترجمه محمود طالقانی،

را تشدید می‌کرد شخصیت، ویژگی‌ها و سوابقی بود که افراد حاضر در سقیفه از علی علیه‌السلام در ذهن داشتند. عدالتی که از علی علیه‌السلام سراغ داشتند، برای بسیاری از افراد قابل تحمل نبود. به عنوان نمونه حضرت علی علیه‌السلام در سال ۱۰ هجری از طرف پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شد به یمن برود؛ هنگامی که علی علیه‌السلام از یمن به مکه باز می‌گشت تا با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان در مراسم حج شرکت کند، آن حضرت از همراهیان خویش جدا شد و برای دیدار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جلوتر از آن‌ها به مکه آمد. مردی را به جای خود بر آن‌ها امیر ساخت. آن مرد نیز پس از رفتن علی علیه‌السلام حلّه‌ها یی را که از نجران آورده بودند، میان همراهان خود تقسیم کرد. چون به نزدیکی مکه رسیدند علی علیه‌السلام برای دیدار آن‌ها از مکه بیرون آمد. و مشاهده کرد که حله‌ها را پوشیده‌اند. به شدت ناراحت شد و به جانشین خویش اعتراض کرد و دستور داد حلّه‌ها را بیرون آورند و در بارها گذاشت.

این جریان سبب شد که لشکر علی علیه‌السلام به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت کنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای مردم! از علی شکایت نکنید او در راه خدا سخت تر از آن است که کسی بتواند از او شکایت کند.[1] حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: «علت این که علی علیه‌السلام را از حقش محروم و خلافت را از وی دور ساختند،

بی جا، بی تا، ج۱، ص۳۱۶.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۵ش، ج۲، ص۳۷۶.

ترس آنان از شدت و سختی اش در راه حق و قدرت شمشیر و بی پروایی او در راه خدا بود.»[1]

بیعت عجولانه

به این نکته نیز باید توجه داشت که انتخاب ابوبکر در سقیفه با عجله و شتابزدگی خاصی انجام شد. عمر می‌گوید: «انتخاب ابوبکر امری عجولانه بود ولی خداوند شر آن را حفظ کرد.»[2]

سپس گفت: از این پس هر کس بدون مشورت مسلمین با کسی بیعت کند چنین بیعتی پذیرفته نیست و هر کسی این گونه رفتار کند باید کشته شود.[3] مورخان نوشته‌اند هنوز اهل بیت علیهم‌السلام از غسل بدن پیامبر فارغ نشده بودند که علی و عباس سر و صدای مردمی را در مسجد شنیدند که درحال بیعت با ابوبکر بودند.[4]

نتیجه گیری

هر چند علی علیه‌السلام از طرف پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بارها به عنوان جانشین خویش نام برده بود اما عواملی چون تعصبات قبیلگی، حسادت و بغض و کینه، شخصیتِ عدالت محور

۱. ابن ابی الحدید، همان، ج۴، ص۷۸.
۲. بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ش، ج۸، ص۲۵۶.
۳. ابن ابی الحدید، همان، ج۲۰، ص۲۱.
۴. احمد بن محمد بن عبد ربه، عقد الفرید، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳ق، ج۴، ص۲۵۸.

علی علیه‌السلام موجب شدند تا فرد دیگری توسط مسلمانان برگزیده شود. و این اولین بار نبود که مسلمانان دستورات پیامبر را نادیده می‌گرفتند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تشیّع در مسیر تاریخ، سید محمد تقی جعفری.

۲.نهج البلاغه.

اگر در غدیر خم هزاران نفر شاهد تعیین خلافت علی علیه‌السلام بودند، چرا اصحاب به ابوبکر و عمر اعتراض نکردند؟

این که چرا مسلمانان و صحابه رسول خدا هنگام تشکیل سقیفه و بعد از آن حق اهل بیت را نادیده گرفتند و با این حقیقت آشکار که در منظر هزاران نفر از حجاج واقع شده بود و نیز در ادوار مختلفی از حیات پر بار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به انحاء گوناگون به آن اشاره و تصریح شده بود، مخالفت و یا سکوت کردند، به عوامل چندی وابسته است که به طور خلاصه می‌توان آن‌ها را در نکات ذیل گزارش کرد؛

۱. قبل از تشکیل دولت مدینه به دست پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه‌ها، تحت نظام قبیله‌ای به سر می‌بردند. در این نظام، سر آمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت معیار گزینش رهبر به شمار می‌آمد و رهبر قبیله حق نداشت از میان فرزندان و خویشانش جانشین برگزیند.

۲. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام دولت پدید آورد و ارزش‌های فرا قبیله‌ای ارائه داد. آن بزرگوار توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه‌های منطقه را تحت یك نظام واحد متمرکز سازد. مردم که آن حضرت را پیامبر آسمانی می‌دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امر الهی به شمار آوردند و در برابر آن مقاومتی قابل توجه نشان ندادند.

۳. پیش از فتح مکه اسلام به گونه روز افزون در میان شهرها و بادیه‌ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (سال نهم هجری) عام الوفود (سال هیئت‌ها) نام گرفت، یعنی سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت‌های مختلف نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شتافتند و اسلام خویش را آشکار می‌کردند. ناگفته پیداست، انگیزه همه این هیئت‌ها معنوی نبود و همه تازه مسلمانان ایمان محکم قلبی نداشتند.

۴. یکی از آموزه‌های اسلامی که پذیرش آن برای مردم دشوار می‌نمود، مسئله تعیین جانشین بود زیرا:

الف) مردم فقط شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دارای بعد الهی می‌دانستند و حکومت فرا قبیله‌ای ایشان را می‌پذیرفتند. در نگاه آنان، جانشین پیامبر از چنین ویژگی برخوردار نبود.[۱]

ب) هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت از دستورهای دنیوی آن حضرت مقیّد نمی‌دانستند چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه، (اعتراض عمر که گفت: چنان در شك افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنین شکی فرو نرفته بودم.)[۲] و تقسیم غنایم حنین.[۳] واکنش اعتراض آمیز نشان دادند.

ج) بسیاری از مردم، اطاعت از فرمان‌های دنیوی مربوط

۱. ر ک: جعفریان، رسول، تاریخ تحول دولت و خلافت از بر آمدن اسلام تا بر افتادن سفیانیان، ص ۲۷ به بعد.
۲. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۰۷.
۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۳۱.

به بعد از زندگانی رسول خدا را نمی‌پذیرفتند. زیرا هنوز از آموزه‌های جاهلی که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی‌دهد، دل نبریده بودند و طبیعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست یك قبیله مهم تر بدانند.

د) هنوز برخی از قریشیان تازه مسلمان، چنان می‌پنداشتند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راستای رقابت قبیله‌ای مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت جرأت مخالفت نداشتند ولی با تعیین جانشین به‌ویژه از تیره بنی هاشم، لب به اعتراض گشودند و با بهره گیری از پشتوانه فرهنگ قبیله‌ای مردم اعتراض خویش را روشن‌تر بیان کردند.

هـ) در زمان جاهلیت، تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دار الندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند.[1] بر این اساس، پذیرش جانشین رسول خدا، به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کمتر از چهل سال[2] داشت بسیار دشوارتر می‌شد. چنان که ابوبکر مکرر به آن حضرت می‌گفت، تو جوانی و فرصت برای خلافت داری.

۵. دو نکته دیگر نیز پذیرش جانشینی امام علی علیه السلام را دشوار می‌کرد:

۱. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ص۹۸.
۲. علی علیه السلام در آن هنگام طبق مشهور، ۳۳ سال داشت.

الف) حضرت علی ـ علیه‌السلام ـ نزد قریشیان به سبب دلاوری هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و احد و به خاك و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره منفی داشت؛ این پدیده سبب شد به تبلیغات گسترده روی آورند و فضای جامعه آن روز را علیه علی علیه‌السلام مسموم نموده و از آن به نفع افکار و سیاست‌های پلید و شوم شان بهره‌گیری نمایند. عمر در این باره به علی علیه‌السلام می‌گفت: قوم شما(قریش) به شما مانند نگاه گاو به کشنده‌اش می‌نگرند.[1]

ب) مردم قبایل مختلف خصوصا سران توطئه‌گر قریش و مهاجر، این نکته را درك کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعدادهای تیره بنی هاشم، اگر مسئله جانشینی در میان آن‌ها تثبیت شود، هرگز از آن خاندان بیرون نخواهد آمد.

۶. نگاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به جانشینی حضرت علی علیه‌السلام، الهی و از روابط قبیله و خویشاوندی بسیار فراتر است. زیرا به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی است که آشناترین فرد به کتاب و سنّت و شجاع‌ترین و کوشاترین فرد در راه گسترش اسلام را برگزیند. البته پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با وضعیت جامعه آشنا بود. از این‌رو از آغاز رسالت در موقعیت‌های گوناگون، با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی علیه‌السلام را یاد آور می‌شد و از جانشینی اش سخن به میان می‌آورد.[2] آن

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص۹.
۲. محمدی ری شهری، موسوعة الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنة و التاریخ، ج۲.

بزرگوار سرانجام از سوی خداوند مأمور شد در بزرگ ترین اجتماع مسلمانان که برخی شمار آن‌ها را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند، آشکارا این مسئله را اعلام کند[1] و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. فرازی از آیه ۶۷ سوره مائده که از این دغدغه پیامبر پرده بر می‌دارد و به وی ایمنی می‌بخشد چنین است: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ خداوند تو را از (شر) مردم نگاه می‌دارد. در این عبارت دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشا است. خداوند پیامبر را از چه چیز حفظ می‌کرد؟ و این «ناس» چه کسانی بودند؟

با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به این که سرانجام مسئله جانشینی امام علی علیه‌السلام به سامان نرسید، بعید به نظر نمی‌رسد که مراد از واژه «یعصمك» نگهداری پیامبر از هجوم فیزیکی و یکباره مردم باشد. چنان‌که واژه ناس بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نو مسلمان آن زمان و کینه و توطئه عده‌ای از سران اصحاب نسبت به خلافت علی علیه‌السلام، به حمل این لفظ بر خلاف ظاهر نیازمند نیستم.

۷. تاریخ درباره بسیاری از حوادث مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ساکت مانده است امّا کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر ما را با شدّت اهتمام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برگزینش جانشین و گستره تلاش‌های مخالفان آن حضرت

۱. امینی، الغدیر، ج۱، ص۲۱۴.

در عیان و نهان، آشنا می‌سازد. این پدیده‌ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

۱. سپاه اسامه: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در واپسین روزهای زندگی اش فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی به نام اسامة بن زید به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود.[۱] کالبد شکافی دقیق این جریان نشان می‌دهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی علیه‌السلام به چنین اقدامی دست یازید زیرا:

الف) در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و ارسال آن به دورترین نقاط به صلاح جامعه نبود چون احتمال داشت پس از رحلت آن بزرگوار بسیاری از نو مسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آن چه این تصمیم گیری را در نظر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی علی علیه‌السلام از مدینه بود.

ب) انتصاب جوانی ۱۸ ساله[۲] به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب، بجز از کار انداختن

۱. واقدی، محمد بن سعد کاتب، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج۴، ص۵۴-۵۸.
۲. همان.

مهم‌ترین[1] دستاویز مخالفان جانشینی علی علیه‌السلام (یعنی جوانی حضرت) هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامة بن زید که از جهاتی چون سابقه مسلمانی، شرافت، شجاعت و کارایی سر آمد اصحاب به شمار نمی‌آمد و از نظر سنی حدود ۱۵ سال از علی علیه‌السلام کوچك تر بود، با توجه به آنکه در بسیاری از ویژگی‌ها با حضرت علی علیه‌السلام قابل مقایسه نمی‌نمود، درمقام فرماندهی سپاه عظیم و متشکل از بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جّراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرحمان بن عوف، و سعد بن ابی وقاص قرار گرفت.

ج) دقت در ترکیب سپاه اسامة نشان می‌دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی علی علیه‌السلام مخالفت ورزند، ملزم بودند در این سپاه شرکت جویند.[2] و کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اردوگاه سپاه اسامة به مدینه باز می‌گشتند، با جمله تأکیدی: «**لعن الله من تخلّف عن جیش اسامة**»[3] رو برو شدند و ملزم شدند در مدینه به سر برند.[4]

۲. پیشگیری از نگارش وصیت: این حادثه در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تحقق یافت که احتمالا با بالاگرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی حضرت

۱. همان.
۲. مظفر، محمد رضا، السقیفه، ص ۸۱۷۷.
۳. شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۴.
۴. السقیفه، ص۸۱.

علی علیه‌السلام به شدّت نگران اوضاع شده بود، دستور داد ابزار نوشتن را آماده سازند تا سندی صریح و ماندگار بر جای گذارد و از گمراهی امّت جلوگیری کند. مخالفان که‌این دستور را با نقشه‌های چند ماه خویش ناسازگار می‌دیدند، به شدّت نگران شدند و با هذیان‌گو خواندن کسی که جز وحی چیزی بر زبان نمی‌راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند. تاریخ در اینجا تنها از یك تن نام می‌برد.[1] اما آشکار است که تنها یك نفر، بی آنکه جریانی نیرومند پشتیبانش باشد، نمی‌تواند با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مقابله و مخالفت کند. از این‌رو بعضی از نصوص گوینده این عبارت را جمع دانسته از کلمه «قالوا» استفاده کرده‌اند.[2]

۸. نخستین تشکیل دهندگان جلسه‌ای که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی علیه‌السلام در سقیفه گرد آمدند انصار به شمار می‌آمدند، آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زبانزد بودند و دوستی‌شان با خاندان آن حضرت به ویژه علی علیه‌السلام بر همگان ثابت شده است. راستی چرا انصار؟ و چرا با این عجله؟ آنهم درحالی‌که هنوز بدن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غسل داده نشده است؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد انصار هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی علیه‌السلام، هراسان نبودند و او را ادامه دهنده

۱. عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البکری، تعلیق سید مرتضی رضوی، من حیات الخلیفة، ص۱۰۷ـ۱۰۱.
۲. همان.

راه پیامبر اکرم ﷺ می‌دانستند. اقدام عجولانه آن‌ها در درک این نکته حیاتی ریشه دارد. آن‌ها با تیزبینی دریافته بودند که شانسی برای به قدرت رسیدن حضرت علی علیه‌السلام وجود ندارد. مخالفت یاران بزرگ پیامبر اکرم ﷺ با راه افتادن سپاه اسامة و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم ﷺ و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ، ما را از آن بی خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران اندیشه به دست گرفتن حکومت در سر می‌پرورانند و احتمال دارد قریشیانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار حامی رسول خدا به قتل رسیدند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران در پی انتقام برآیند.

بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق علی علیه‌السلام را دست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‌های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

پس اصحاب غدیر، مهاجران، انصار و مردم مدینه همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و از آن به خوبی با خبر بودند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلّم می‌دانستند، اما مشاهده تلاش‌های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می‌داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می‌کردند، آن‌ها را از هر گونه تلاش در جهت احیای غدیر باز می‌داشت. بنابراین

طبیعی است که در این زمان شاهد اعتراض مردم مومن وعده‌اندك یاران وفادار به عهد رسول خدا ﷺ و استدلال آن‌ها به این حادثه مهم تاریخی نباشیم.

آنها با توجه به زمینه‌های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می‌دیدند. چنانکه، بر اساس نصوص تاریخی، حضرت علی علیه‌السلام نیز در آن زمان به این جریان مهم استدلال نکرد. به نظر می‌رسد در آن موقعیت استدلال گسترده مردم به واقعه غدیر پرسش برانگیز است نه عدم استدلال، زیرا چنین استدلالی نمایانگر پذیرش یکباره جریان مخالف با فرمان پیامبر ﷺ از سوی مردم معتقد به غدیر است و با شواهد تاریخی سازگاری ندارد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.تاریخ یعقوبی. ج۲.

۲.امام شناسی، علامه طهرانی. ج۷.

۳.الغدیر، علامه امینی، ج۱۲.

اولین اشخاصی که با حضرت علی علیه‌السلام در واقعه غدیر بیعت نمودند چه کسانی بودند؟

بعد از پایان سخنرانی پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آن حضرت دستور داد کنار منبر، زیر درختان، دو خیمه جداگانه در مقابل یکدیگر برپا شود.

برنامه چنین بود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در یک خیمه و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خیمه دیگر جلوس فرمایند. آنگاه حاضرین، در صفی مرتب، گروه گروه وارد خیمه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شده به عنوان قبول و اقرار به آنچه در خطابه غدیر، درباره ولایت و امامت بیان فرمود، با آن حضرت دست بیعت دهند، سپس به خیمه امیرالمؤمنین بروند و به عنوان تسلیم و اطاعت در برابر مقام ولایت او سه کار انجام دهند: یکی اینکه بیعت کنند و دیگر این که «**السلام علیک یا امیرالمؤمنین**» بگویند و سوم این که به آن حضرت، این مقام با عظمت را تبرّیک بگویند.

اولین بیعت کنندگان غدیر:

از اولین افراد مؤمنین که برای بیعت حضور یافتند، مقداد، سلمان و ابوذر بودند. پس از آن که این ۳ نفر با پیامبراکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند، به آنان فرمود: «بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید» و آنان این کار را انجام داده با آن حضرت نیز بیعت کردند. بعد از آنان به حذیفه و ابن مسعود و عمّار و بریده اسلمی همین دستور را داد و آنان نیز بیعت کردند.

بعد از ایشان افراد دیگری که برای بیعت حضور یافتند، ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، مغیره و ابوموسی اشعری بودند که پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله تأکید خاصّی بر بیعت آنان داشت.

از بین آنان، پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: «ای پسر ابی قحافه و ای عمر! با علی بر صاحب اختیاری و امیرالمؤمنین بودن، بعد از من بیعت کنید».

آنان سؤال کردند: آیا این امر از طرف خدا و رسولش است یا از طرف رسولش؟!!

حضرت فرمودند: «آیا چنین امری از طرف غیر خدا امکان دارد؟ آری، این امر از طرف خدا و رسولش است که علی علیه‌السلام امیرالمؤمنین و امام المتقین است. در روز قیامت خدا او را بر پل صراط می‌نشاند تا دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد جهنم نماید».

آنگاه همه آنان با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند. آن حضرت بار دیگر از آنان اقرار گرفت و آنان گفتند: شنیدیم و اطاعت خدا و رسول را پذیرفتیم. حضرت پرسید: خدا و رسولش بر شما شاهد باشند؟ همگی گفتند: آری شاهد باشند.[1]

---

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه محمدتقی واحدی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ش، ج۲، ص۲۰۸.۲۱۳؛ بحرانی، عبدالله، عوالم العلوم، قم، مدرسة الامام المهدی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق، ج۱۵، ص۱۹۹.۲۰۱؛ انصاری، محمد باقر، گزارش حجة الوداع، قم، عطر عترت، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ص۲۵۵.۲۵۶.

بنابراین، در غدیر خم، مردم حاضر در آن‌جا، هم با علی علیه‌السلام بیعت می‌کردند و هم با پیامبر اکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و عمر و ابوبکر از اولین کسانی بودند که با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بیعت کردند و به آن حضرت «**هنیئا لک (و به قولی بخ بخ لک) یاابن ابی طالب، اصبحت مولی کلّ مؤمن و مؤمنة**» گفتند: یعنی گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب. به به از این نعمت که مولای همه مردان و زنان با ایمان گشتی.[1]

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. دایرة المعارف تشیّع، ج۶، ص۱۸۰ تا ۱۸۲.

۲. معارف و معاریف، تألیف حسینی دشتی، ج۷.

۳. الغدیر، تألیف علامه امینی، ترجمه محمد تقی واحدی، ج۱، ۲.

۱. دایرة المعارف تشیّع، ج۶، ص۱۸۱؛ معارف و معاریف، ج۷، ص۵۸۴.

آیا این مطلب درست است که همه مورخان براین نظرند که رسول خدا برای خود در غدیر خم، خلیفه معین نکرده و ابوبکر را از لحاظ بزرگی سن به مسجد فرستاده و بعد از رحلت رسول خدا، مهاجرین و انصار به همین لحاظ او را به خلافت برگزیدند؟

۱- این نظر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله است چرا که همه مورخان گزارش کرده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که برای چند صباحی ازمدینه خارج می‌شدند -در حالی که زنده بود- کسی را جانشین خود برمی گزیدند تا امور مردم راساماندهی کند. مانند: امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام[۱]، سعد بن عباده[۲]، سعد بن معاذ[۳]، زید بن حارثه[۴]، ابوسعد بن عبدالاسد[۵]، ابوذر غفاری[۶]، عبدالله بن رواحه[۷]، ابورهم کلثوم بن حصین غفاری[۸]، ابن ام مکتوم[۹]، ابولبابه بن عبدالمنذر[۱۰]، سباع بن عرفطه][۱۱].

حال با چنین وضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر نبودند برای

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۷.
۲. ابن سعد، طبقات، ج ۲، ص ۵.
۳. همان.
۴. همان، ص ۶.
۵. همان.
۶. واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۹۸۹/۱۴۰۹، چاپ سوم، ج ۲، ص ۶۳۷.
۷. همان، ج ۱، ص ۳۸۴.
۸. ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۹۲.
۹. واقدی، پیشین، ج ، ص ۱۸۳، ۳۷۱، ۴۶۹؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۸.
۱۰. واقدی، همان، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۲؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۲.
۱۱. واقدی، همان، ج ۲، ص ۶۳۶؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۴۸.

مدت کوتاه مدینه بی سرپرست ماند چگونه برای همیشه امت را بدون حاکم گذاشت ؟ این خلاف سیره رسول خداست.

۲- همان طور که در منابع اهل سنت گزارش شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر فرمودند: «بگذارید برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.» اما عمر مانع شد.

۳- پیامبران الهی علیهم السلام پس از خود، جانشینی داشتند و به طور قطع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این خصوصیّت مستثنا نیست.

آدم علیه السلام یازده روز پیش از مرگ بیمار شد و به پسر خود شیث وصیت کرد.[۱]

شیث نیز به فرزندش انوش وصیت کرد.[۲] انوش نیز به فرزندش قینان و او به فرزندش مهلائیل و او به فرزندش یَرد و او به فرزندش ادریس واو نیز به فرزندش متوشلخ، و او به فرزندش لمک وصیت نمود.[۳]

این وصیت‌ها تنها به ارث و تقسیم مال یا مراعات اهل بیت محدود نبوده است ،خصوصاً اینکه اهل سنت

۱. طبری، پیشین، ج۱، ص:۱۵۸.
۲. همان، ج۱، ۱۶۳.
۳. همان، ج۱، ۱۶۴.

معتقدند که انبیا از خود مالی به ارث نمی‌گذاشته‌اند، بلکه سفارش درمورد هدایت و رهبری جامعه و حفظ شرع و شریعت بوده است.

سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصیّی است، وصیّ شما کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ من، سکوت کرد. بعداً چون مرا دید، فرمود: " ای سلمان!".من با سرعت گفتم: بله.فرمود: " می‌دانی وصیّ موسی که بود؟" گفتم: آری؛ یوشع بن نون. فرمود: " چرا؟" گفتم: زیرا او داناترینِ ایشان بود فرمود: " وصی و رازدان من و بهترین کسی که پس از خود به یادگار می‌گذارم که به وعده من تحقّق می‌بخشد و قرضم را می‌پردازد، علی بن ابی طالب است".[1]

سلمان گفت :به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم :همانا خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نمی‌کند مگر این که جانشینش را به وی مشخص می‌کند ،آیا خداوند برای شما هم مشخص کرده است؟ فرمودند:بله، علی بن أبی طالب ....

۱. الطبرانی، المعجم الکبیر،تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، دار إحیاء التراث العربی ،۱۴۰۵- ۱۹۸۵،چاپ دوم، ج ۶، ص ۲۲۱؛ وبااندکی تغییر درعبارت :أبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی ،مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، جمعه ورتبه وقدم له: عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین،قم، دار الحدیث،۱۴۲۴۱۳۸۲ش،چاپ دوم، صص ۱۰۴-۱۰۳.

عن ابن بريدة عن أبيه قال قال النبی ﷺ لكل نبی وصی ووارث وإن عليا وصيی ووارثی.[1]

رسول خدا ﷺ فرمودند: برای هر پیامبری وصی و وارث است، و همانا علیّ وصی و وارث من است.

۴- ملاک قرار دادن سن، بازگشت به دوران جاهلیت اعراب است که ریاست قبیله براساس شیخوخیت وبزرگی سن است، درحالی که اسلام تقوی وپرهیزکاری را ملاک برتری می‌داند. ضمنا اگر ملاک بزرگی سن مطرح است ابو قحافه پدر ابوبکر که از او مسن تر بود!

۵-وقتی ابوبکر وعمر خودشان اعتراف کردند انتخاب روز سقیفه «فلته» ناگهانی وکودتا بوده است چگونه می‌توان گفت پیامبر به خاطر بزرگی سن اورا انتخاب کرد.[2] علاوه براین درمیان صحابه ازنظر سنی بزرگتر از ابی بکر زیاد بود ؛ خطب عمر الناس یوما، فقال: إن بيعة أبی بكر كانت فلتة ...»[3] «فلته» یعنی ناگهانی،کاری که از روی تدبر نباشد،کار بی پایه و اساس.

۶- پدر ابی بکر به او نوشت که اگر ملاک انتخاب تو سن بود من که از تو بزرگ تر هستم.

---

۱. ابن عساکر، پیشین،ج ۴۲ ، ص ۳۹۲ ؛ القندوزی ،پیشین،ج ۱ ،ص ۲۳۵ ؛ ابن الجوزی،الموضوعات، تحقیق:عبدالرحمن محمد عثمان،المدینة المنورة، المکتبة السلفیة ،۱۳۸۶۱۹۶۶ ،چاپ اول، ج ۱ ،صص ۳۷۷۳۷۶ ؛ عبد الله بن عدی، الکامل، تدقیق: یحیی مختار غزاوی بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع،محرم ۱۴۰۹۱۹۸۸ م،چاپ سوم،ج ۴ ، ص ۱.

۲. البلاذری،پیشین، ج ۲،صص ۲۷۴-۲۷۳؛ ابن ابی الحدید،پیشین،ج ۲،ص ۵۰. خطب أبو بكر حين بويع و استخلف، فقال: ...ألا و إنی قد وليتكم و لست بخيركم. ألا و قد كانت بيعتی فلتة و ذلك أنی خشيت فتنة».

۳. البلاذری،پیشین، ج ۲،ص: ۲۶۳؛

ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه این طور آورده است «ابوقحافه در فتح مکه اسلام آورده و چند ماه پس از مرگ پسر خویش ابوبکر در سال سیزدهم هجری به سن نود و سه سالگی از دنیا رفت در روزی که ابوبکر به خلافت نشست چون خبر به ابوقحافه رسید این آیه را تلاوت کرد ﴿قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء﴾ پس گفت وی را با کدام امتیاز بدین امر انتخاب کردند گفتند: بدین جهت که وی از دیگر افراد صحابه بزرگسال‌تر است ابوقحافه گفت: اگر ملاك این امر باشد من از او بزرگسال‌تر هستم.[1]

مرحوم طبرسی در احتجاج در روایتی آورده است که بعد از این‌که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم ابوبکر را به خلافت برگزیدند؛ ابوبکر نامه‌ای به پدرش بدین مضمون نوشت: «تمامی قوم به خلافت من راضی شدند و مرا به امارت و خلافت برگزیدند تو نزد من بیا تا به تو نیکوئی بسیار کنم.» چون نامه ابوبکر به پدرش رسید ابوقحافه از روی خشم و ناراحتی به آورنده نامه ابوبکر گفت چرا علی علیه السلام را از خلافت منع کردید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خداوند حضرت علی علیه السلام را به خلافت برگزیده بود؟ چرا ابوبکر و انصار و مهاجرین خلاف حکم پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند؟ آورنده نامه ابوبکر گفت: به خاطر این‌که سن علی علیه السلام کم بود و هم‌چنین

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲.

او عده‌ای از بزرگان قریش را به قتل رسانده بود و ابوبکر از علی بزرگتر بود، لذا جمیع قوم او را به خلافت برگزیدند. ابوقحافه گفت: اگر چنانچه بزرگی سن ملاك امر خلافت است پس من نسبت به ابوبکر بزرگسال‌ترم. ابوقحافه در ادامه گفت: خدای بزرگ شاهد است که‌این مردم بر علی وصی رسول خدا ظلم کردند در حالی که پیامبر به حکم خداوند برای ولایت علی از مردم بیعت گرفته بود و تمامی ماها را تأکید کرد که از علی علیه‌السلام اطاعت کنیم. آنگاه ابوقحافه نامه‌ای بدین مضمون به پسرش ابوبکر نوشت: پسرم نامه‌ات بدستم رسید و چون آن را مطالعه کردم آن را مانند نامه احمقان و نامه دیوانگان دیدم و سراسر نامه تو ضد و نقیض است، زیرا در جایی گفته بودی که من خلیفه پیامبر هستم و در جایی گفته بودی که مردم مرا به خلافت برگزیدند. این را بدان که در کاری که برای تو ظاهر و آشکار است در آن داخل نشو که راه خروجی برای تو نیست و در دنیا و آخرت دچار ندامت و ضررخواهی گشت، و بترس از عواقب آن در قیامت و نفس خود را ملامت کن و از آن بازدار. از تو می‌خواهم که‌این کار را به صاحبش واگذار کنی و خود را در روز قیامت شرمنده مکن که سیاه روئی تو در نزد خداوند بسیار است و ترك این امر در امروز راحت‌تر است از روز قیامت.»[1]

۱. طبرسی، احتجاج، ترجمه نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی، چاپخانه مهر استوار قم، ج ۱، ص ۳۶۷.۳۶۶.۳۶۵.

۷- طبق گـزارش طبـری قبل از مـاجـرای سقیفه، ابوبکر خلیفه شمرده شد:

انصار زیر سایبان بنی ساعده فراهم آمده‌اند که با یکی از خودشان بیعت کنند و می‌گویند: یك امیر از ما و یك امیر از قریش. گوید: ابوبکر و عمر سوی آن‌ها رفتند و همدیگر را می‌کشیدند تا آنجا رسیدند.

عمر خواست سخن آغاز کند، ابوبکر او را از سخن منع کرد و عمر گفت: در یك روز دو بار نافرمانی خلیفه پیامبر خدا نمی‌کنم.[1]

عجبا! هنوز یك نفر با ابی بکر بیعت نکرده است، هنوز حاضرین در حال مشورت در مورد رهبری سعد بن عباده می‌باشند، تازه ابی بکر می‌خواهد انصار را قانع سازد، که عمر وی را خلیفه پیامبر ﷺ می‌خواند.

۸- درتاریخ هم علاوه بر این که اکثر مورخین به حدیث غدیر پرداخته‌اند ،گزارش هایی دیگر هم آورده‌اند.

برای نمونه نامه معاویه به پسر ابی بکر چنین است:

«ما از همان روزگار که پدرت زنده بود، فضل و مقام پسر ابوطالب را می‌شناختیم و رعایت حق او را لازم می‌دانستیم،

۱. هاتیك الانصار قد اجتمعت فی ظله بنی ساعده، یبایعون رجلا منهم، یقولون: منا امیر و من قریش امیر، قال: فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی أتیاهم، فاراد عمر ان یتکلم، فنهاه ابو بکر، فقال: لا اعصی خلیفه النبی ص فی یوم مرتین. الطبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۳.

لیکن هنگامی که پیغمبر اکرم درگذشت، پدر تو و فاروقش، نخستین کسانی بودند که حق علی را گرفتند و در امر او مخالفت کردند و در این کار با هم اتفاق و اتحاد داشتند، و اگر نبود آنچه پدرت پیش از این انجام داد، ما با علی بن ابی طالب مخالفت نمی‌کردیم و این امر را به او تسلیم می‌نمودیم، لیکن دیدیم پدرت این کار را نسبت به او انجام داد ما هم به همان روش رفتیم.»[1]

همچنین زمانی که رسول خدا ﷺ قبیله بنی عامر بن صعصعه را به اسلام دعوت کردند، یکی از آنان گفت:

«اگر ما پیرو تو شویم و خداوند تو را بر مخالفانت چیره کند آیااین«امر» پس از تو از آن ما خواهد بود؟» رسول خدا ﷺ پاسخ دادند:« **الأمر الی الله یضعه حیث یشاء**» «این امر به دست خداست که آن را هر کجا که بخواهد قرار می‌دهد.»[2]

بدین ترتیب باید گفت برخی قبایل مانند بنی عامر ازهمان دوران بعثت دراندیشه جانشینی رسول خدا ﷺ بوده‌اند. دراین صورت چگونه ممکن است درطول

۱. المسعودی (مسعودی)، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجوهر،تحقیق :اسعد داغر، قم، دار الهجرة، چ دوم، ۱۴۰۹، ج۳،صص۱۳-۱۲؛اما بلاذری پایان نامه را چنین آورده:. و لو لا ما سبقنا إلیه أبوك و انه لم یره موضعا للأمر، ما خالفنا علی بن أبی طالب و لسلمنا إلیه، و لکنا رأینا أباك فعل أمرا اتبعناه و اقتفونا أثره... بلاذری،پیشین،ج۲،ص۳۹۷.

۲. طبری،پیشین،ج۲،ص۳۵۰؛ عبد الملك بن هشام (ابن هشام) ،السیرة النبویة، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفة، بی تا، ج۱،ص۴۲۵-۴۲۴؛ابن اثیر،پیشین،،ج۲،ص:۹.

دوره ده ساله هجرت، هیچ کس در این باره سؤالی نکرده و یا آن حضرت ﷺ چیزی نفرموده باشد؟[1] علاوه در اینجا نه تنها رسول خدا ﷺ مسئله جانشینی خودرا رد نکردند بلکه آن را به یک امر الهی نسبت دادند.

هم‌چنین زمانی که مردم جهت بیعت با ابی بکر گردآمده بودند، ابی سفیان خطاب به امام علی علیه‌السلام گفت :دستت را بده تا با توبیعت کنم.[2]

هرچند امام علی علیه‌السلام او را طرد کردند چرا که از این کار نیت نادرستی داشت. از این واقعه تاریخی معلوم می‌شود که در غدیرخم مسئله امامت و رهبری امیر مؤمنان علی علیه‌السلام مطرح بود که ابی سفیان در آن برهه از زمان هم آن را مطرح کرد.

مسعودی درکتابش چنین آورده: «هنگامی که در روز سقیفه با ابوبکر بیعت شد و روز سه‌شنبه نیز دوباره از توده مردم برای او بیعت گرفتند علی آمد و گفت: کار ما را تباه کردی و با ما مشورت نکردی و حق ما را نگه نداشتی! ابوبکر گفت: آری ولکن از بروز فتنه ترسیدم!»[3]

ناگفته روشن است که سخن ابوبکر بهانه‌ای بیش

---

۱. جعفریان،رسول، سیره رسول خدا ﷺ،قم،دلیل ما،۱۳۸۳،چاپ سوم،ص۶۶۹.

۲. طبری، پیشین، ج۳، ص۲۰۹ ،ابن اثیر، پیشین، الکامل،ج۲، ص۳۲۶-۳۲۵.

۳. «لما بویع أبو بکر فی یوم السَّقیفة وجددت البیعة له یوم الثلاثاء علی العامة خرج علی فقال: أفسدت علینا أمورنا، ولم تستشر، ولم تَرْعَ لنا حقاً، فقال أبو بکر: بلی، ولکنی خشیت الفتنة» مسعودی، پیشین، ج۲، ص:۳۰۱.

نیست، واقعیت آن است که اگر با مولی بیعت می‌شد فتنه زدایی صورت می‌گرفت. زیرا این علی بود که فتنه شناس بود، رد کردن فتنه ابوسفیان نمونه‌ای از فتنه شناسی علی علیه‌السلام است.

ابن قتیبة دینوری درباره خودداری علی علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر می‌نویسد:

ابو عبیده به علی گفت: پسر عمو، تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تواند. تو تجربه آنان را نداری، به‌اندازه آنان نیز کارها را نمی‌شناسی. ابو بکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می‌گیرد، بنابراین خلافت را به او بسپار، زیرا تو اگر زنده بمانی و عمری یابی، برای کار خلافت خلق شده‌ای، و سزاوار در دست گرفتن کار خلافت هستی. تو با ویژگی‌هایی همچون دانش و آگاهی و فهم و نیز سابقه در دین اسلام و دامادی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر همه آنان برتری.

علی گفت: ای گروه مهاجران! خدا را در نظر آورید، خلافت و زمامداری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را از خانه او خارج نکنید، و در خانه‌های خود جای ندهید، اهل و خاندان او را از مقامشان باز ندارید. ای مهاجران! سوگند به خدا، ما سزاوارترین مردم نسبت به کار خلافتیم، ما اهل بیت هستیم، خواننده کتاب خدا که آن را از روی فهم و بینش می‌خواند از خاندان ماست. ما آگاه به سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، آشنا به کار مردم، باز دارنده مردم

از بدی، قسمت کننده بیت المال به طور مساوی در میان مردم هستیم. پس پیروی هوای نفس نکنید تا گمراه نشوید که در این صورت از حق فاصله بیشتری می‌گیرید.

بشیر به سعد انصاری در پاسخ علی گفت: اگر این سخنان را که اکنون می‌شنویم قبلا از تو شنیده بودیم، حتی دو نفر نیز با تو به مخالفت بر نمی‌خاستند.

علی، شبانه فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به مجالس انصار می‌رفت و از آنان کمك و یاری می‌خواست. انصار در پاسخ می‌گفتند: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، بیعت ما با این مرد به پایان رسیده است، اگر همسر تو قبل از ابوبکر نزد ما می‌آمد، ما با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم. علی در پاسخ آنان می‌گفت: آیا شما می‌خواستید من پیامبر صلی الله علیه و آله را که رحلت کرده بود رها می‌کردم و برای به دست آوردن خلافت به جنگ و ستیز می‌پرداختم. فاطمه به انصار گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود انجام داد، و شما نیز کاری کردید که خداوند آن را حساب خواهد کرد.[1]

از این که ابوعبیده می‌گوید: «فسلّم لأبی بکر هذا الأمر؛ بنابراین خلافت را به او بسپار» معلوم می‌شود که جریان غدیرخم درباره جانشینی و رهبری حضرت علی علیه السلام بود و امامت و رهبری امت اسلام، حق امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، که

۱. ابن قتیبة دینوری، المغازی، ج۱، ص۳۰-۲.

ابو عبیده از حضرت علی علیه‌السلام واگذاری آن را به ابوبکر خواستار بود.(ضمن این که ابو عبیده باز از دیدگاه جاهلیت مسئله کمی سن وسال را مطرح کرد نه از دیدگاه اسلام که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیست‌وسه سال برای آن تلاش و کوشش بسیار کردند یعنی تقوی و پرهیزکاری؛ که خود ابو عبیده هم اعتراف دارد که در این مورد هم حضرت علی علیه‌السلام از همه برتر است.)

دراین باره ابن عبد البر هم در«الاستیعاب» چنین گزارش نموده است:

بعد از رحلت پیامبر گفتیم که اولیای پیامبر ما هستیم و در ولایت کسی با ما به منازعه نمی‌پردازد و لکن قوم ما ابا کردند و دیگران را برای خلافت معین کردند.[1]

«هنگامی که عمر به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام گفت دست از تو برنمی دارم مگر این که با ابوبکر بیعت کنی، حضرت فرمودند: **«احلب یا عمر حلباً لك شطره، اشدد له الیوم أمره لیردعلیك غداً»**[2].

ای عمر! از پستان خلافت تا می‌توانی شیر بدوش که سهم تو محفوظ است، و کار حکومت ابوبکر را محکم ساز که روزی به تو باز خواهد گرداند».

---

۱. أبو عمر یوسف بن عبد الله)ابن عبد البر(،الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۹۲/۱۴۱۲، چاپ اول، ج۲،ص۴۹.

۲. ابن قتیبة الدینوری،پیشین ،ج۱،ص:۲۹ ؛ ابن ابی الحدید،پیشین،ج۶،ص۱۱؛ الجوهری،لسقیفة وفدك، بیروت، شرکة الکتبی للطباعة والنشر،۱۴۱۳۱۹۹۳ م، چاپ دوم،ص۶۲.

با توجه به این روند انتخاب در سقیفه که بیشتر به یک کودتای نظامی شباهت دارد تا انتخاب از روی سن، نمی‌توان گفت که پیامبر به خاطر سن ابی بکر او را به مسجد فرستاد و مردم با تمسک به این توجه پیامبر به او تمایل پیدا کرده و او را انتخاب نمودند. به علاوه پیامبر برخی از جوانان از جمله عتاب بن اسید[1] و اسامه و پدرش زید را برای حکمرانی و استانداری و فرماندهی نظامی انتخاب کرد[2] لذا به هیچ وجه نمی‌توان گفت داشتن سن زیاد از نظر پیامبر معیار بوده است تا مردم نیز به آن تمسک جسته و در سقیفه او را انتخاب کنند؛ اتفاقاً پیامبر درباره جوانان توجه و به آنان توصیه کرده است.[3]

۱. تاریخ ابن خلدون ج۲،۴۶۶.
۲. الاستیعاب ج۱،ص۷۵.
۳. المنتظم ج۷،ص۲۶۴.

چرا مردم صدر اسلام که در جمع‌آوری قرآن این قدر اهتمام داشتند، حادثه غدیر را فراموش کردند و این اشتباه بزرگ را مرتکب شدند؟

در پاسخ به این پرسش مهم باید اول گفت که حوادث و اشتباهات تاریخی همیشه ناشی از غفلت و فراموشی، نیست. بلکه بسیاری از اشتباهات بزرگ و کوچک، از روی آگاهی و اغراض خاصی، صورت می‌گیرد که قضیه غدیر خم از این نوع است.

توضیح مطلب، این است که حادثه غدیر خم،[1] یک حادثه کوچک و ساده نبوده است تا قابل فراموش شدن باشد آن هم در مدت بسیار کوتاه تا زمان رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بلکه این حادثه در شرایطی به وقوع پیوست که در آن مقطع از تاریخ اسلام، از جهت حجم وسیع جمعیت حاضر در آن صحنه، بی‌نظیر بود و تاریخ اسلام تا آن روز مشابه آن را ندیده بود.

یکی از عوامل مهمی که باعث شد این حادثه تاریخی تبدیل به یک خاطره جاودانه و فراموش نشدنی گردد و برای همیشه در اذهان باقی بماند، همین حضور با شکوه صحابه در مراسم انتصاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. بر اساس منابع روایی و تاریخی شیعه و سنی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بازگشت از سفر حجة‌الوداع در سال دهم

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۹، چاپ دوم، ۱۳۶۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران، تعداد شرکت‌کنندگان از ۷۰ هزار تا ۱۲۰ هزار نفر نقل شده است.

هجری روز هجدهم ذی‌الحجه در حضور جمعیت انبوهی از حجاج که تعداد آنان ۱۲۰۰۰۰ نفر نقل شده است بنا به دستور الهی موضوع جانشینی علی علیه‌السلام را در سخنرانی تاریخی غدیر خم مطرح نمود و علی علیه‌السلام را به عنوان رهبر مسلمانان بعد از خود معرفی فرمود و حاضرین را مکلف به ابلاغ پیام، به غائبین نمود. بعد از سخنرانی حضرت، جمعیت انبوه صحابه دسته دسته به امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابراز تبرّیک و تهنیت، اعلام بیعت نمودند و عده‌ای از بزرگان صحابه از جمله ابوبکر و عمر شخصاً با علی علیه‌السلام دست بیعت دادند[1] که بیش از ۶۰ نفر از علماء اهل سنت، موضوع بیعت ابوبکر و عمر را در کتاب‌های خود ذکر نموده‌اند.[2]

این واقعه تاریخی در میان مسلمانان آن روز، در همه شهر و محله‌ها انعکاس وسیعی داشته و موج آن در همه مناطق مردم را نسبت به موضوع جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باخبر نموده است و با توجه به حضور همگانی و بی‌سابقهٔ مسلمانان از راه‌های دور و نزدیک در مراسم حج آن سال، حداقل حدود یک‌صد و بیست هزار نفر، گزارش این واقعه مهم را پوشش خبری داده و حکایت آن را در مناطق مختلف با خود به ارمغان برده‌اند.

۱. و ممن هنأه فی مقدم الصحابه الشیخان ابوبکر و عمر و کل یقوم: بخ بخ لك یابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه" (الغدیر، ج ۱، ص ۱۱، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ناشر دارالکتب الاسلامیه، تهران).
۲. همان، ص ۲۷۲ الی ۲۸۲.

از این میان اسامی تعداد زیادی از صحابه که این قضیه از زبان آنان نقل شده است، در کتاب‌ها ثبت گردیده است که مرحوم علامه امینی رحمه‌الله فقط از کتاب‌های دانشمندان اهل سنت تعداد یک صد و ده نفر از صحابه اهل‌بیت پیامبر که هر کدام جداگانه به عنوان شاهدان قضیه آن را نقل نموده‌اند، شناسائی و تک‌تک آنان را معرفی نموده است.[1]

این در حالی است که تاریخ، موفق به ثبت و درج نقل بسیاری دیگر از شرکت‌کنندگان در غدیر خم، نشده است و یا اگر هم درج کرده است، دست‌های سیاست در کار بوده‌اند که این‌گونه آثار را محو نماید. مخصوصاً با توجه به اینکه از عصر خلفا بنا به دلائل سیاسی، تلاش وسیعی برای محو این‌گونه آثار شروع و تا مدت‌ها (سال ۹۹ هجری زمان عمر بن عبدالعزیز) ادامه داشت.[2]

وجود این تعداد از روایات اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان کتب اهل سنت، حاکی از پخش وسیع این داستان در میان مردم آن روز است که علیرغم خواست مخالفان غدیر، حداقل یک‌صد و ده مورد از نقل‌های صحابه از زیر تیغ سانسور آنان گذشته و در صفحات تاریخ درز نموده و به ماها رسیده است.

۱. همان، ص ۱۴ الی ص ۶۱.
۲. سیرة پیشوایان، مهدی پیشوای، چاپ دوم، ۱۳۷۴، مؤسسة تحقیقاتی تعلیماتی امام صادق علیه‌السلام، قم.

در قرن دوم که عصر تابعان است ۸۴ تن و در قرن‌های بعدی بیش از ۳۶۰ تن از راویان حدیث غدیر که همگی از علمای بنام اهل سنت می‌باشند آن را نقل نموده‌اند.[۱] و تعداد ۲۶ نفر از دانشمندان مهم اهل سنت چون طبری، ابوسعید سجستانی، ابن عقده و ... هر کدام کتاب‌های مستقلی در این مورد نوشته‌اند.[۲]

دومین عاملی که موجب جاودانگی و آفتابی شدن حادثه غدیر خم شده است، نزول آیات ۳ و ۶۷ سوره مبارکه مائده در این خصوص است که بیش از ۴۶ نفر از مفسرین و علمای برجسته اهل سنت اعتراف دارند بر اینکه این آیات در مورد قضیه انتصاب علی علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان غدیر نازل شده است.[۳]

درج این واقعه تاریخی در قرآن کریم به عنوان سند دائمی مسلمانان، موجب شده است که مسلمانان همواره خاطره غدیر در اذهان آنان تداعی شود و زنده نگه داشته شود و هرگز فراموش نگردد. به همین جهت روز ۱۸ ذی‌الحجة الحرام که روز نزول این آیات نیز است به عنوان روز عید مسلمانان مطرح می‌شود.[۴] گرچه شیعیان به طور خاص آن

۱. الغدیر، ج۱، ص۶۲ الی۱۵۱.
۲. همان، ص ۱۵۲ الی ۱۵۸ "طبری متوفای ۳۱۰ در کتاب بنام "الولایة فی طرق حدیث الغدیر" این حدیث را بیش از هفتاد تن نقل نموده است و ابن عقده متوفای ۳۳۳ در رسالة "الولایه" خود آن را از ۱۰۵ نفر نقل کرده است."
۳. ر.ک: الغدیر، ج۱، ص۱۱۴ الی ۲۳۸.
۴. همان، ص ۲۶۷.

روز را به عنوان بزرگ‌ترین عید اسلامی می‌شمارند و تعلق خاصی به آن دارند ولی اختصاص به شیعه ندارد.

جمع‌بندی: از آنچه اشاره گردید، روشن شد که جریان غدیر خم چیزی نبوده است که مسلمانان صدر اسلام آن را به کلی فراموش نموده باشند و در اثر بی‌خبری و جهل از موضوع، دچار اشتباه و انحراف شده باشند؛ بلکه این مسئله با توجه به سفارشات مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص به ویژه در مراسم و همایش بزرگ غدیر خم و نیز نزول آیات قرآنی در این مورد به عنوان یک موضوع حساس بیشترین انعکاس را در میان مسلمانان، مخصوصاً ساکنان مدینه داشته است.

واقعیت انکارناپذیر که هیچ فرد منصفی نمی‌تواند آن را نفی کند این است که قضیه غدیر به طور خاص و موضوع جانشینی علی علیه السلام از سوی کسانی که با خلافت وی به مخالفت برخواستند، مورد انکار قرار گرفته و دیگران را نیز وادار به انکار و حداقل سکوت در این مورد نموده‌اند که شواهد تاریخی و تحلیل صحیح این مسئله گویای این واقعیت است.

بنابراین مشکل اصلی قضیهٔ غدیر خم، جهل و یا فراموشی مردم نبوده‌است؛ و حداقل این سخن در مورد بیش از ۱۲۰ هزار نفری که شاهد و ناظر قضیه بوده‌اند قابل

قبول نیست بلکه مشکلی اصلی به تعبیر قرآن "جَحْد" و انکار مسئله بوده است که عده خاصی از باب ﴿وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا﴾[1] با انگیزه خودخواهی و قدرت‌طلبی از روی یقین و آگاهی، آن را انکار نموده و حرکت امت اسلام را از مسیر واقعی آن خارج نمودند که تبعات و آثار منفی جبران‌ناپذیر آن تا امروز کمر مسلمانان را خم کرده است.

معرفی منبع جهت مطالعه بیشتر:

کتاب "پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی علیه‌السلام ." نوشته استاد جعفر سبحانی چاپ سوم (۱۳۶۶) ناشر انتشارات جهان‌آرا.

۱.نمل،۱۴.

اهل سنت و غدیر

آیا مورخان و محدثان اهل سنت نیز تفسیر شیعه از آیه اکمال دین (آیه سوم سوره مائده) را قبول دارند؟

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود چنین نقل می‌کند: «در ذیل تفسیر آیه سوم مائده. ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از أبی هریره نقل کرده‌اند: روز عید غدیر خم و آن ۱۸ ذی الحجّه زمانی بود که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **«من کنت مولاه فعلی مولاه، فانزل الآیه الیوم اکملت لکم دینکم»**.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست. پس آیه (فوق) نازل شد.[1]

عبیدالله بن احمد حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل در ذیل آیه فوق چنین نقل می‌کند: به نقل از ابی سعید الخدری: **«أن رسول الله لمّا نزلت (علیه) هذه آلآیه**

---

۱. سیوطی، جلال الدین، الدرّ المنثور فی تفسیر المأثور، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۲۵۲.

قال: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الربّ برسالتی و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی ثم قال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصر و اخذل من خذله؛ ترجمه: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که این آیه بر ایشان نازل شد فرمود: الله اکبر بر اکمال و اتمام دین و نعمتش و همانا خداوند بر رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من راضی گشت و بعد از آن چنین فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن شمار و یارانش را یاری و مخالفانش را ذلیل و خارگردان.»[1]

أخبرنا الحاکم الوالد عن أبی حفص بن شاهین عن أبی هریره: هر کس روز عید غدیر خم روزه بگیرد مثل ۶۰ ماه است به خاطر آن که حضرت رسول دست حضرت علی علیه السلام را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه. فقال له عمر بن خطاب بخ بخ لك یا ابن ابی طالب.»[2]

ابن عساکر در تاریخ دمشق چنین آورده است: به نقل از ابو سعید خدری: چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غدیر خم نصب کرد و به ولایت او ندا داد جبرئیل علیه السلام با این آیه بر او فرود آمد: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما

۱. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق، ج۱، ص۲۰۱.
۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، همان، ج۱، ص۲۰۰.

تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم».[1]

احمد بن حنبل: به نقل از علی بن حکیم اودی: «ما شهادت می‌دهیم که از رسول خدا ﷺ شنیدیم که برای علی رضی الله عنه در روز غدیر خم چنین فرمود: آیا خداوند اولی بر مومنین نیست؟ همگی گفتند بلی سپس پیامبر ﷺ فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».[2]

همین مطلب را شیخ محمد عبده در تفسیر المنار خود جلد ۶ صفحه ۴۶۴ و ۴۶۵ به همین صورت آورده است.

محمّد بن شافعی در کتاب مطالب السئول در صفحه ۱۶ خود از ترمذی از کتاب صحیح ترمذی که او با اسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده است و در آن اشاره به غدیر خم و انتساب حضرت علی علیه‌السلام به عنوان ولایت بعد از رسول معرفی کرده است.

«شمس الدین ذهبی شافعی دانشمند و مورّخ معروف اهل سنّت نیز از کثرت اسناد و روایت وارده در مورد ولایت حضرت علی علیه‌السلام و آیه سوم مائده و غدیر خم اظهار تعجّب و شگفتی می‌کند».[3]

۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۲۳۷.
۲. احمد بن حنبل، مسند احمد، انتشارات موقع الاسلام، ج۱، ص۱۱۸.
۳. ذهبی شافعی، شمس الدین، طبقات الشافعیه، ج۲، ص۲۵۴.

چنان که ملاحظه می‌شود این منابع و سخنان فقط قسمت ناچیز و خیلی اندک که از منابع و سخنان اهل سنت در مورد آیه فوق الذکر می‌باشد که می‌توان صورت تفصیلی آن‌ها را در کتاب‌های زیر مشاهده کرد:

۱. کتاب ولایت، نوشته دانشمند معروف سنّی ابن جریر طبری.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص۱۴.

۳. مناقب خوارزمی، طبع نجف، ص۱۳۰ قسمت روایات عامّه و خاصّه در حدیث غدیر.

۴. کتاب اثبات الهداه، ج۳، ص۵۴۳.

۵. دهها کتاب دیگر از اهل سنت که به برخی از نویسندگان آن‌ها در زیر اشاره می‌کنیم:

الف) کتب تاریخی: ابن قتیبه، ابن زولاق، شهرستانی، ابن اثیر، ابن ابی الحدید، و غیره.

ب) محدثین اهل سنت مورخین اهل سنت: احمد بن حنبل، حاکم نیشابوری، ترمذی، محمد بن ادریس و غیره.

ج) علماء کلامی اهل سنت: سید شریف جرجانی، تفتازانی، قوشجی، قاضی عبدالرحمن ایجی و غیره.

د) علماء لغوی اهل سنت: حمودی، ابن درید و غیره.

آیا تمام فرقه‌های اهل تسنن به حدیث غدیر و به ویژه کلام گهربار رسول خدا ﷺ، «من کنت مولاه، فهذا علی مولاه» اعتقاد دارند؟ (و فقط با استدلال‌های بیانی و عقلی سعی در ردّ حدیث غدیر دارند و یا اینکه به اصل سندی این حدیث، اشکالی وارد می‌کنند؟)

بیش از سیصد نفر از بزرگان علمای اهل سنت به طرق مختلف، حدیث غدیر و نزول آیات تبلیغ و اکمال دین را مستنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول خدا ﷺ نقل نموده‌اند که سلطان الواعظین، ۶۰ نفر از مشهورترین و مورد اعتماد ترین علمای آنان را با کتاب هایشان که حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد که از جمله آن‌ها افراد ذیل است:

۱. محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود ج۱.

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری در ج۲، صحیح مسلم.

۳. ابی داود سجستانی در سنن خود.

۴. محمد بن عیسی ترمذی در سنن خود.

۵. امام احمد حنبل در ج۴، مسند خود.

۶. ابن تیمیه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنة.

۷. ابوالقاسم بن عساکر در تاریخ دمشق.

۸. ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد.

۹. محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی در سنن خود.

۱۰. سیوطی در تاریخ الخلفاء.

عده‌ای از علمای اهل سنت مانند محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم کتاب مستقلی به نام (کتاب الولایه) در مورد حدیث غدیر نوشته و حدیث را از هفتاد و پنج طریق روایت نموده.

احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن کوفی، معروف به ابن عقده در کتاب الولایه، حدیث غدیر را به یکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است.

ابوالقاسم حسکانی در کتاب الولایه، واقعه غدیر را مشروحا با نزول آیات نقل نموده است.

ابوجعفر طحاوی در کتاب مشکل الآثار صفحه ۳۰۸ می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است و احدی را نسبت به راویان آن طعنی نیست.[۱]

احمد بن محمد عاصمی در دین الفتی می‌گوید: این حدیثی است که امت اسلامی آن را با پذیرش دریافت نموده و با اصول موافق است.[۲]

ابوالفرج، ابن جوزی حنبلی در المناقب می‌گوید: علمای

---

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ترجمه جمعی از مترجمان، بنیاد بعثت، تهران، ج۲، ص۲۱۶.
۲. همان، ص۲۱۷.

تاریخ اتفاق دارند بر این که داستان غدیر بعد از بازگشت پیغمبر از حجة الوداع در هجدهم ذی الحجّه بوده... و یکصد و بیست هزار تن این حدیث را از پیغمبر شنیده است.[1]

نتیجه: بنابراین سند این روایت از دیدگاه اهل سنت هیچ اشکال و خدشه‌ای ندارد، بلکه عمده سخن اهل سنت در مورد دلالت حدیث غدیر است.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.ترجمه الغدیر، ج۲، ترجمه جمعی از مترجمان.

۲.عبقات الانوار، علامه میر حامد حسین.

۳. شبهای پیشاور، سید محمد سلطان الواعظین. عظیمی ۱۵۸۰.

۱. همان، ص۲۱۷.

برخی اهل تسنن در توجیه واقعه غدیر، می‌گویند، حضرت علی علیه‌السلام قبل از حجة الوداع به یمن فرستاده شده بود، و با مردم آن جا خوب برخورد نکرده بود و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواستند رابطه مردم را با ایشان درست کنند، ماجرای یمن چیست؟

از جمله حوادث سال دهم، اعزام مبلّغ به شهرها و مناطق مختلف توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ اقبال و توجه مردم «حجاز» به اسلام و اطمینانی که آن حضرت از ناحیه قبایل عرب پیدا کرد، به او فرصت داد که شعاع قدرت اسلام را به داخل کشورهای همسایه «حجاز» گسترش دهد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای نخستین بار یکی از یاران دانشمند خود به نام «معاذ بن جبل» را رهسپار یمن ساخت، تا ندای «توحید» و اصول آیین اسلام را، برای مردم یمن تشریح کند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن سفارش‌های خود به معاذ چنین توصیه فرمود: «از سخت گیری بپرهیز و مردم را به نویدهای الهی که از آنِ افراد با ایمان است، بشارت ده. در یمن با گروه اهل کتاب روبه‌رو می‌شوی و آنان از تو می‌پرسند: کلید بهشت چیست؟ در پاسخ آنان بگو: اعتراف به یگانگی و بی همتایی خداوند.» اما گویا «معاذ» علیرغم احاطه‌ای که به کتاب و سنت داشت؛ با این حال به سؤالی که از وی درباره حقوق شوهر بر همسر، پرسیده بودند، نتوانست جواب کافی بدهد.[1] از این جهت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تصمیم گرفت وصی و

۱. ابن هشام، سیره ابن هشام، ج۲، ص۵۶۸۵۶۹.

جانشین خود، امیرمؤمنان علیه‌السلام را روانه یمن سازد تا در پرتو تبلیغات و بیانات مستدل و نیروی بازو و شجاعت و شهامت بی نظیرش، اسلام را در آن منطقه و سرزمین گسترش دهد، گذشته از این «خالد بن ولید» چندی پیش از علی علیه‌السلام از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به یمن اعزام شده بود،[1] ولی وی نتوانسته بود کاری انجام دهد.

به همین خاطر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را طلبید و فرمود: یا علی! تو را به سوی یمن اعزام می‌دارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان نمائی.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدت اقامت خود در یمن، قضاوت‌های حیرت انگیزی نمود که بسیاری از آن‌ها در کتب تاریخ و حدیث ضبط شده است.[2]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مکتوبی نیز به اهل یمن توسط علی علیه‌السلام ارسال کرده بود.

«براء بن عازب» از کسانی بود که در یمن ملازم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود وی نقل می‌کند: وقتی علی علیه‌السلام به نخستین نقطه مرزی یمن رسید، صفوف سربازان اسلام را که در آن‌جا قبلاً به فرماندهی خالد بن ولید استقرار داشتند، منظم نمود و نماز صبح را با جماعت خواند. سپس تمام افراد

۱. بخاری، صحیح بخاری، ج۵، ص۱۶۳.
۲. مفید، ارشاد، ج۱، ص۱۹۴؛ تاریخ کامل، ج۲، ص۳۰۵.

قبیله «حمدان» را که از بزرگترین قبایل بودند، برای شنیدن نامه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت نمود. وی پیش از خواندن پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا را حمد و ثنا گفت.

سپس پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان خواند. شکوه مجلس، شیرینی بیان، عظمت پیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گفتار امام علی علیه السلام آن چنان قبیله « حمدان» را تحت تأثیر قرار داد که همگی در ظرف یک روز، اسلام آوردند. امیر مومنان علیه السلام جریان را به وسیله نامه‌ای به اطلاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اطلاع، آن چنان خوشحال گشت که با سرور و شادی تمام، سر به سجده نهاد و شکر خدا را به جای آورد و سپس سر بلند کرد و فرمود: درود بر ملت «حمدان». اسلام این گروه، سبب شد که ملت یمن تدریجا به اسلام بگروند.[1]

بنابراین، مأموریت امام علی علیه السلام در یمن در هر دو بار که به دستور پیامبر به یمن رفت موفقیت آمیز بود.[2]

از اینروی جریان غدیر به امر پروردگار برای تعیین نهایی و ابلاغ نهایی جانشینی علی علیه السلام بود و ربطی به جریان یمن نداشت.

۱. مجلسی، بحارالأنوار، ج۲۱، ۳۶۲و۶۰.

۲. مفید، ارشاد، ج۱، ص۶۲، طبقات کبری، ج۲، ص۳۳۷، مسند احمد حنبل، ۱۳۶۱ش؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ص۷۷۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۱۰۱؛ مسند ابی یعلی، ج۱، ص۲۶۸؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۴۴۳ این منابع که نویسنده آنان اهل سنت هستند موفقیت امیر مومنان را در این جریان نوشته‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ چندین بار در طول رسالت خود جانشین خود را به مردم معرفی کرد. مرحله نهایی که در اجتماع هزاران نفر از حاجیان که از مناطق مختلف بودند به معرفی امیرمؤمنان اقدام فرمودند، واقعهٔ غدیر خم بود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. تاریخ پیامبر ﷺ دکترمحمد ابراهیم آیتی.

۲. فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی.

۳. فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی.

۴. الصحیح من سیره النبی الأعظم ﷺ سید جعفر مرتضی عاملی.

آیا از منابع اهل سنت سندی درباره مخالفت اصحاب بزرگی همچون سلمان فارسی، عمار یاسر و مقداد با غصب خلافت امیرالمؤمنین و مخالفت با خلفای وقت یافت می‌شود؟ چراکه آنان مدعی اند که عمار در رکاب عمر شمشیر زده است و سلمان فارسی یکی از حاکمان خلیفه دوم بوده است.

مهم ترین دلیل اهل سنت بر مشروعیت و حقانیت نهاد خلافت، مسئله اجماع مسلمانان یا اجماع اهل حل و عقد «بزرگان و نخبگان جامعه اسلامی» بر پذیرش و قبول آن، پس از پیامبر اکرم ﷺ است. متکلمان و مورخان اهل سنت در آثار کلامی و تاریخی شان، برای صحت و اعتبار دستگاه خلافت مکرر به این دلیل یعنی اجماع و اتفاق سران صحابه و یاران پیامبر اسلام ﷺ استناد کرده‌اند. ابن تیمیه بیعت با ابوبکر را اجماعی دانسته و چنین می‌گوید: «مهاجرین و انصاری که یاور پیامبر ﷺ بودند و اسلام به وسیله آن‌ها قوّت و عزّت گرفت و به وسیله آن‌ها مشرکان مغلوب شده و جزیرة‌العرب فتح شد، با ابوبکر بیعت کردند و تمام کسانی که با رسول ﷺ بیعت کرده بودند با ابوبکر نیز بیعت کردند».[1]

علاوه بر مباحث و نکات علمی که درباره اصل حجیت و

۱. وأبوبكر بايعه المهاجرون والأنصار الذين هم بطانة رسول الله صلى الله عليه وسلم والذين بهم صار للإسلام قوة وعزة وبهم قهر المشركون وبهم فتحت جزيرة العرب فجمهور الذين بايعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم هم الذين بايعوا أبا بكر». ابن تيميه الحرانی الحنبلی، ابوالعباس أحمد عبد الحليم، منهاج السنة النبوية، ، مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ، ج۱، ص۵۳۱.

اعتبار اجماع (به خصوص هنگامی که در برابر نص قرار بگیرد) وجود دارد، واقعیات تاریخی نشان میدهد که اصولا شکل گیری دستگاه خلافت مورد اتفاق و اجماع مسلمانان صدر اول نبوده و هرگز امضا و تأیید همه مسلمانان یا همه سران صحابه و یاران پیامبر ﷺ را به همراه نداشته‌اند. براساس منابع تاریخی خود اهل سنت، عده‌ای از یاران بزرگ پیامبر و شخصیت‌های برجسته تاریخ اسلام با تأسیس و استمرار دستگاه خلافت، به مخالفت برخاسته و از بیعت با خلیفه اول در ابتدای کار سر باز زده‌اند. ما در ذیل، تنها به بخشی از گفته‌های مورخان و صاحب نظران اهل سنت درباره مخالفت جمع بزرگی از یاران پیامبر، با دستگاه خلافت اشاره می‌کنیم.

از منابع تاریخی اهل سنت چنین بر می‌آید که مخالفت با جریان سقیفه منحصر به افرادی که اسم شان در برخی از کتب تاریخ ذکر شده نیست، بلکه تعدادی زیادی از مسلمانان صدر اول از جمله انصار مدینه در ابتدای کار خلافت، روی خوشی به آن نشان نداده‌اند. اما از میان آن‌ها تنها کسانی نامشان به عنوان مخالف، در تاریخ ذکر شده که از نظر شأن و منزلت، جایگاه ویژه‌ای نزد پیامبر و میان مسلمانان داشته‌اند. اشخاصی چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد (کسانی که در متن سؤال فوق، نام برده شده) جزء همین افراد هستند. و ما نیز در پاسخ به این سؤال، تنها به مخالفت همین شخصیت‌ها که در منابع اهل سنت بازتاب یافته‌اند اشاره می‌کنیم.

۱- محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری که نزد اهل سنت پس از قرآن، متقنترین کتاب محسوب می‌گردد؛ به نقل از خلیفه دوم آورده است که: «عمر گفت: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، انصار با ما در امر خلافت ابوبکر مخالفت کردند و همه آن‌ها در سقیفه جمع شدند و علی [علیه السلام] و زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند»[1] بخاری ادامه سخن را نیاورده و از ذکر نام همراهان علی علیه السلام و زبیر خودداری کرده است. اما مورخان اهل سنت نام و مشخصات یکایک آنان را ذکر کرده‌اند که در ادامه این نوشتار می‌آید.

۲- ابوالفدا عمادالدین اسماعیل بن‌علی در کتاب المختصر فی‌تاریخ البشر نقل میکند: «عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند، جز گروهی از بنی هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن عاص و مقداد بن‌عمرو و سلمان فارسی و ابوذر و عمار و برّاء بن عازب و ابی بن‌کعب، که بیعت نکردند و گرایش به علی علیه السلام داشتند».[2] اینها در واقع نام کسانی‌اند که با دستگاه

۱. عمر: «... حین توفی الله نبیه صلی الله علیه وسلم أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم فی سقیفة بنی ساعدة وخالف عنا علی والزبیر ومن معهما» محمد بن إسماعیل بخاری، صحیح البخاری، دار ابن کثیر، الیمامة بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۵۰۵.

۲. فبایع عمر أبا بکر رضی الله عنهما وانثال الناس علیه یبایعونه ... خلا جماعة من بنی هاشم والزبیر وعتبة بن أبی لهب وخالد بن سعید ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسی وأبی ذر وعمار بن یاسر والبر بن عازب وأبی بن کعب ومالوا مع علی بن أبی طالب» أبو الفداء عماد الدین إسماعیل بن علی، المختصر فی أخبار البشر، دار المعرفه، بیروت، اول بیتا، ج ۱، ص ۱۵۶.

سقیفه مخالفت کردند و محمد بن اسماعیل بخاری به خاطر ملاحظاتی که داشته از ذکر نام آن‌ها خودداری کرده است.

۳- زین الدین عمر بن مظفر مشهور به ابن وردی در تاریخ خود چنین می‌گوید: «و به تشکیل سقیفه بنی ساعده مبادرت کردند، سپس عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم هم به طرف ابوبکر آمدند و با او بیعت کردند... جز گروهی از بنی‌هاشم و زبیر و عتبه و خالد بن سعید بن‌عاص و مقداد بن‌عمرو و سلمان و ابوذر و عمار و براء بن‌عازب و ابی بن‌کعب، و ابوسفیان (که اینها بیعت نکردند) و در خانه‌ی علی علیه‌السلام به عنوان تحصن و اعتراض جمع شدند» و سپس عتبه اشعاری سرود بدین مضمون که: نمی‌دانم چرا امر خلافت و جانشینی از بنی هاشم برگشت و بعد از آن از ابی الحسن علی علیه‌السلام. مگر نه اینکه او اولین ایمان آورنده‌ی به اسلام از بین مردم و سابقین ایشان بود؟ و مگر نه اینکه او داناترین مردم به قرآن خدا و سنن پیامبر است؟ مگر نه اینکه او نزدیک ترین شخص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود؟ او کسی بود که جبریل در غسل و کفن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کمک کننده‌ی او بود، مگر جز علی علیه‌السلام مجمع اوصاف و کمالات کیست؟ آنچه از اوصاف و کمالی که در او جمع شده است در باقی مردم وجود ندارد.[1]

۱.. وبادروا سقیفة بنی ساعدة فبایع عمر أبا بکر وأنثال الناس یبایعونه فی العشر الأوسط من ربیع الأول سنة إحدی عشرة خلا جماعة من بنی هاشم، والزبیر، وعتبة بن أبی لهب، وخالد بن سعید بن العاص، والمقداد بن عمرو

۴- عبدالمالک شافعی کسانی را که با ابوبکر بیعت نکردند اینگونه نام می‌برد: «در آن روز سعد بن عباده، گروهی از خزرجیان، علی علیه‌السلام و پسرانش، زبیر، عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بنی هاشم، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد و غیر آن‌ها و خالد از بیعت ابوبکر تخلف کردند سپس همه آن‌ها بیعت کردند و عده‌ای از آن‌ها با عجله وعده‌ای با تأخیر با ابوبکر بیعت کردند، مگر سعد بن عباده که تا هنگام مرگش با ابوبکر وعمر بیعت نکرد».[1] چنانکه پیداست، ایشان بعد از ذکر نامبردگان می‌گوید غیر از اینها کسانی دیگر نیز بودند که با ابوبکر بیعت نکردند «وغیرهم» از این تعبیر معلوم می‌شود که تعدادی افرادی که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بسیار بیشتر از آنهایی بوده‌اند که در تاریخ نام شان ذکر شده است. اما مورخان تنها نام کسانی را ذکر کرده‌اند که شخصیت و موضع گیری آن‌ها در جریان سقیفه از حیث اجتماعی دارای اهمیت بوده‌اند.

، وسلمان الفارسی، وأبو ذر، وعمار بن یاسر، والبراء بن عازب، وأبی بن کعب ، وأبو سفیان من بنی أمیة؛ ومالوا مع علی رضی اللَّهِ عنهم وقال فی ذلك عتبة بن أبی لهب: ما کنت أحسب أن الأمر منصرف* عن هاشم ثم منهم عن أبی حسن. عن أول الناس إیمانا وسابقة * واعلم الناس بالقرآن والسنن. وآخر الناس عهدا بالنبی ومن* جبریل عون له فی الغسل والکفن. من فیه ما فیهم لا یمترون به * ولیس فی القوم مالله فیه من الحسن» زین الدین عمر بن مظفر ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷، ج۱، ص ۱۳۴.

۱. تخلف عن بیعة أبی بکر یومئذ سعد بن عبادة وطائفة من الخزرج وعلی ابن ابی طالب وابناه والزبیر والعباس عم رسول الله وبنوه من بنی هاشم وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغیرهم وخالد بن سعید بن العاص ثم إنهم بایعوا کلهم فمنهم من أسرع بیعته ومنهم من تأخر حینا إلا ما روی عن سعد بن عبادة فإنه لم یبایع أبا بکر ولا عمر إلی أن مات» عبدالملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی العصامی المکی، سمط النجوم العوالی فیأنباء الأوائل والتوالی، دارالکتب العلمیة، بیروت، اول: ۱۴۱۹ه، ج۲، ص۳۳۲.

۵- ابن ابی‌الحدید معتزلی روایتی مفصلی از براء بن عازب نقل می‌کند که در بخشی از آن آمده است: «چون شب شد مقداد و ابوذر و سلمان و عمار بن یاسر و عبادة بن صامت و حذیفة بن یمان و زبیر بن‌عوام ، هیثم بن تیهان را دیدم که می‌خواهند امر خلافت به عنوان شورا، بین مهاجرین برگردد. براء می‌گوید: این خبر به ابوبکر و عمر رسید. سراغ ابو عبیدة‌بن جرّاح و مغیرة بن شعبة فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس‌بن عبد المطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را در باره علی بن ابی‌طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبد المطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهائی بر شما آسان می‌شود».[1]

از این روایت چنین بر می‌آید که مخالفت عده‌ای از شخصیت‌ها مانند: مقداد، ابوذر، سلمان، عمار یاسر تا بدانجا پیش رفته است که جهت برگرداندن خلافت بر سر جای خویش، نزدیک به تصمیم گیری‌های سیاسی و اقدامات

۱. و رأیت فی اللیل المقداد و سلمان و أبا ذر و عبادة بن الصامت و أبا الهیثم بن التیهان و حذیفة و عمارا و هم یریدون أن یعیدوا الأمر شوری بین المهاجرین.و بلغ ذلك أبا بکر و عمر فأرسلا إلی أبی عبیدة و إلی المغیرة بن شعبة فسألاهما عن الرأی فقال المغیرة الرأی أن تلقوا العباس فتجعلوا له و لولده فی هذه الإمرة نصیبا لیقطعوا بذلك ناحیة علی بن أبی طالب» عبد الحمید بن هبه الله ابن أبیالحدید، شرح نهج البلاغة، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۲۰.

عملی آنـان بـوده اسـت کـه البته در اثـر کمی تـعـداد آن‌هـا و توطئه‌های جبهه مقابل و نیز توصیه‌های امام علی علیه‌السلام به یاران خود، اینگونه حرکت‌ها نافرجام می‌ماند.

از مجـموع آنـچـه گفته شـد بـدیـن نتیجه می‌رسـیـم که تکوین نهاد خلافت به دسـت کسانی چـون ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح هرگز با اجماع و اتفاق نظر همه مسلمانان و یاران پیامبر همراه نبوده، بلکه جمعی زیادی از سران صحابه و یـاران با وفـای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در صـدق ایمان و تعهد آنان نسبت به اهـداف و آرمـان‌هـای والای رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جای هیچ تردیدی نیست، با تشکیل دستگاه خلافت و جریان سقیفه بنی ساعده مخالفت کردند که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر طبق اخبار متواتر تاریخی جزء آنان بوده‌اند.

اما ادعای اهل سنت در مورد اینکه برخی از این اشخاص تحت فرماندهی خلفا در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند یا از سوی آنـان به امر حکومت پرداخته‌اند. در پاسخ باید گفت: این گونه عملکردها هرگز به معنای تأیید و موافقت آنان با اصل خلافت نبوده است. بلکه آنـان، یعنی کسانی که با تشکیل خلافت مخالفت کردند، بعدها در عین اینکه از نظر اعتقادی و نظری دستگاه خلافت را نامشروع و غاصبانه می‌دانستند اما در عمل، به خاطر عواملی چون ادای تکلیف و عمل به وظایف دینی و اجتماعی خویش در قبال حفظ مصالح کلی

جامعه اسلامی و پیشبرد اهداف کلان مکتب اسلام، تحت راهنمایی‌ها و ارشادهای امام علی علیه‌السلام به قدر ضرورت با خلفا تعامل و همکاری می‌کردند. مانند خود امام علی علیه‌السلام که در عین مخالفت با جریان خلافت اما در مواقع ضروری و به مقدار مصلحت با خلفا همکاری و تعامل داشتند و در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، قضائی به راهنمائی و ارشاد دستگاه خلافت می‌پرداختند.

گستره تعامل یاران امام با دستگاه خلافت، با الگو پذیری از رهبر شان یعنی امام علی علیه‌السلام، از دو جهتِ حداکثر و حداقل، محدود می‌شود. از جهت حداکثر همکاری و تعامل آنان با دستگاه خلافت تا بدانجا پیش می‌رود که اعانت به دستگاه ستم و استبداد محسوب نگردد، و عمل آنان به تأیید و تقویت جریان انحرافی سقیفه منجر نشود. اما از جهت حداقل، شأن و جایگاه دینی آنان به عنوان یاران و اصحاب شاخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و افراد آشنا به مسائل دین، به عنوان عاملی مسئولیت زا و تکلیف آفرین، در تحدید گستره تعامل آنان با جریان خلافت، تعیین کننده بود. آنان براساس این جایگاه و به عنوان خبرگان جامعه اسلامی نمی‌توانستند در قبال شرایط اجتماعی و سیاسی پدید آمده بی تفاوت بمانند بلکه به مقتضای مسئولیت و تلکیف دینی و اجتماعی شان و متناسب با شرایط موجود زمان و ضرورت‌های جامعه اسلامی، در کارها و امور اجتماعی حضور داشته و شرکت

میجستند تا به تکلیف دینی و اجتماعی خود عمل کرده باشند. بنابراین با توجه به رعایت این دو اصل (عدم تقویت ظلم و عمل به تکلیف)، آنان عمل و رفتار خود را در قبال رژیم خلافت و زمامداران آن، تنظیم کرده و به همکاری و تعامل با آنان اقدام می‌کردند.

البته تمام این تعامل‌ها و همکاری‌ها با اجازه امام علی علیه‌السلام و صلاح دید ایشان انجام می‌شد. چنانکه وقتی سلمان فارسی خواست از سوی عمر به حکومت مدائن گماشته شود، وی پذیرش چنین مسئوولیتی را منوط به اجازه آن حضرت نمود.[1]

۱. -«قال ابن شهرآشوب فی المناقب کان عمر وجه سلمان أمیرا إلی المدائن وأنما أراد له الختلة فلم یفعل إلا بعد أن استأذن أمیر المؤمنین علیه‌السلام» سید علی خان مدنی شیرازی، الدرجات الرفیعه فیطبقات الشیعه، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۷، ص۲۱۵.

چگونه می‌توانیم از قرآن و منابع برادران اهل سنت، ولایت و امامت حضرت علی علیه‌السلام را اثبات کنیم؟

دلایل متعددی بر امامت و ولایت امام علی علیه‌السلام اقامه شده است. در قرآن کریم آیه ولایت و آیه تبلیغ روشن ترین دلیل بر امامت امام علی علیه‌السلام است. هم‌چنین آیه اطاعت نیز برای این امر قابل استدلال است. ما دراینجا به صورت مختصر به دو آیه اول می‌پردازیم:

۱. آیه ولایت عبارت است از: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَ هُمْ رَاكِعُون﴾[1]؛ سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که‌ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

این آیه شریفه با شأن نزول آن، دلیل بر امامت و ولایت علی علیه‌السلام است. هرچند در صحاح سته اهل سنت به شأن نزول آن اشاره‌ای نشده است، اما در برخی کتاب‌های دیگر اهل سنت حدیثی از رسول گرامی اسلام در شأن نزول این آیه شریفه که امامت و ولایت امام علی علیه‌السلام را به اثبات می‌رساند نقل شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در مجمع الزوائد از عمار یاسر نقل شده است که سائلی کنار علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه که در حال رکوع بود ایستاد، او

۱. مائده، ۵۵.

انگشترش را از انگشت در آورد و به سائل عطا کرد. در این هنگام رسول الله ﷺ آمد و سائل او را از این کار آگاه نمود پس بر رسول خدا ﷺ آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَ هُمْ رَاكِعُون﴾ نازل گردید و رسول خدا آن را قرائت کرد سپس فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد.[1].

در تفسیر الدر المنثور به سندهای متعدد شأن نزول این آیه شریفه اشاره شده است. مثلا می‌گوید که از ابن‌عباس نقل شده که علی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد، سپس پیامبر ﷺ از سائل پرسید که چه کسی این انگشتر را به تو عطا کرد؟ سائل گفت آن راکع . پس خداوند آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ نازل کرد.

از طریق عبدالرزاق ... و ابن مردویه از ابن عباس نقل شده که آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...﴾ در باره علی بن ابی طالب نازل شده است. و طبرانی نیز در معجم اوسط خود با اسناد به عمار یاسر نقل کرده که علی در حالی که در رکوع نماز بود سائلی کنار او ایستاد علی انگشترش را در آورد و به او داد

۱. الهیثمی، مجمع الـزوائـد، ج ۷، ص ۱۶ – ۱۷، ۱۴۰۸۱۹۸۸ م، دار الکتب العلمیة بیروت – لبنان، طبع بإذن خاص من ورثة حسام الدین القدسی مؤسس مکتبة القدسی بالقاهرة.

سپس پیش پیامبر رفت و آن حضرت را از این کار علی آگاه نمود. در این هنگام آیه﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَاكِعُون﴾ نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر اصحاب قرائت نمود و سپس فرمود: **من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.** و از ابن مردویه و او از علی بن ابی طالب نقل نموده که این آیه شریفه در خانه رسول خدا ﷺ بر آن حضرت نازل گردید و سپس رسول خدا ﷺ از منزل خارج شد و داخل مسجد گردید و مردم در حال نماز خواندن بودند که بعضی در حال قیام و برخی در حال سجده و رکوع بودند و سائلی را دید و از او پرسید کسی به تو چیزی داد؟ سائل گفت نه خیر مگر آن رکوع کننده علی بن ابی طالب که انگشترش را به من عطا کرد. و از طریق ابن عساکر نقل شده که سلمه بن کهیل گفت علی در حال رکوع، انگشترش را صدقه داد، سپس این آیه نازل گردید. ابن جریر از مجاهد نقل کرده که آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...﴾ در حق علی بن ابی طالب نازل شده زیرا او انگشترش را در حال رکوع صدقه داده است.[1]

ثعلبی نیز در تفسیر خود با سندهای مختلف احادیثی را در باره شأن نزول این آیه نقل نموده که همه آن‌ها می‌گویند این آیه در باره علی بن ابی طالب ﷺ نازل شده است.[2]

۱. رک: سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، قم، ۱۴۰۴ ق، کتابخانه آیت الله نجفی

۲. رک: الثعلبی النیسابوری، أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم،

۲. آیه تبلیغ، که عبارت است از: ﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛[1] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده‌است، کاملًا (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد و خداوند، جمعیّت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

در این آیه شریفه خداوند به رسول خدا دستور اکید فرموده که پیغام تازه‌ای به بشر ابلاغ کند و نیز به حضرت وعده داده که او را از خطراتی که ممکن است در این ابلاغ متوجه او شود نگهداری می‌کند. این پیغام تازه از لحن خطاب خداوند معلوم می‌شود، خطرناک‌ترین موضوعی است که رسول الله به تازگی مأمور تبلیغ آن شده‌است. پس آیه شریفه از یك امر مهمی سخن می‌گوید. و آن امر هر چه هست امری است که رسول الله از تبلیغ آن می‌ترسد، و در دل بنا دارد آن را تا یك روز مناسبی تأخیر بیندازد، چه اگر ترس آن جناب و تأخیرش در بین نبود، حاجتی به این تهدید نبود که بفرماید: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾.[2]

کشف والبیان (تفسیر الثعلبی)، تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور ، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدی ، ج ۴، ص ۸۰۸۱، دار إحیاء التراث العربیبیروتلبنان۱۴۲۲هـ-۲۰۰۲م،الأولی.

۱.المائده،۶۷.

۲. رک: طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۶، ص ۴۲-۴۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ۵، ۱۴۱۷ ق.

پس معنای آیه شریفه این است؛ که این حکمی که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده تبلیغ کن، که اگر این یکی را تبلیغ نکنی مثل این است که از تبلیغ مجموع دین کوتاهی کرده باشی و لازمهٔ این معنا اینست که مقصود از (ما أُنْزِلَ) آن حکم تازه و مقصود از «رسالت» مجموع دین باشد. پس مراد این است که این حکم را تبلیغ کن و گرنه اصل دین و یا مجموع آن را تبلیغ نکرده‌ای و این یك معنای صحیح و معقولی است.[1] اما رسول اللّه از اظهار آن بیمناک بوده است. از همین جهت بوده که خداوند امر اکید فرمود که بدون هیچ ترسی آن را تبلیغ کند، و او را وعده داد که اگر مخالفان در صدد مخالفت بر آیند آن‌ها را هدایت نکند، و این مطلب را روایاتی که هم از طرق عامه و هم از طرق امامیه وارد شده است تأیید می‌کند. چون مضمون آن روایات این است که آیه شریفه دربارهٔ ولایت علی نازل شده، و خداوند رسول اللّه را مأمور به تبلیغ آن نموده و آن جناب از این عمل بیمناك بوده که مبادا مردم خیال کنند وی از پیش خود، پسر عم خود را جانشین خود قرار داده است و به همین ملاحظه انجام آن امر را به انتظار موقع مناسب تأخیر انداخت تا اینکه این آیه نازل شد، ناچار در غدیر خم آن را عملی کرد و در آنجا فرمود: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**» یعنی هر که من مولای اویم، این- علی بن ابی طالب- نیز مولای اوست.[2]

۱. رک: همان، ص۴۶.
۲. رک: همان، ج ۶، ص ۴۶- ۴۸.

در الدرالمنثور در ذیل این آیه شریفه از مجاهد نقل کرده هنگامی که آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ نازل گردید رسول خدا ﷺ عرض کرد خدایا من تنها هستم، چگونه می‌توانم مردم را بر آن جمع کنم؟ سپس نازل شد که ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. در ادامه از ابو سعید خدری نقل کرده که این آیه شریفه بر رسول خدا در روز غدیر خم دربارهٔ علی بن ابی طالب نازل گردید. و از ابن مسعود روایت شده که ما در زمان رسول خدا آیه شریفه را این گونه قرائت می‌کردیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ «**ان علیا مولی المؤمنین**» ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.[1]

در منابع اهل سنت نیز روایات متعددی نقل شده است که ولایت و امامت امام علی علیه‌السلام را به اثبات می‌رساند. که صورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. واقعه غدیر که درباره ولایت امام علی علیه‌السلام در تاریخ اسلام از مهم ترین مسائلی است که در متون شیعه و سنی به طور گسترده منعکس گردیده است. احادیثی که از طریق اهل سنّت درباره جریان غدیر وارد شده است، بر دو گونه می‌باشد: نخست احادیثی که نزول آیه تبلیغ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...﴾ را در غدیر خم و جریان اعلام ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام بیان می‌کند. دوم، احادیثی که مشتمل بر اصل

۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر الجامع بین فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۰.

داستان است و در آن‌ها ذکری از آیه به میان نیامده است، تعداد این احادیث نسبت به اول بسیار است. و از جمله کتاب هایی که محدثان و علمای اهل سنّت نوشته‌اند و به تفصیل نزول آیه تبلیغ در روز غدیر خم را با اسناد مختلف نقل کرده‌اند، عبارت اند از: ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۲. فخررازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر) ج۱۲. ثعلبی، الکشف و البیان، (نسخه خطی). حموینی، فراید السمطین، ج۱. ابن صبّاغ مالکی، الفصول المهمّة. آلوسی، روح المعانی، ج۶. و نیز از جمله کتاب هایی که علماء و محدثان اهل سنّت در آن‌ها اشاره به آیه تبلیغ و نزول آن نکرده ولی اصل داستان و حدیث غدیر را ذکر کرده‌اند عبارت اند از: احمد بن حنبل، المسند، ج۴. حاکم، المستدرك، ج۳. الریاض النظر، ج۳. طبری شافعی. سیوطی. الحاوی للفتاوی، ج۱. انساب الاشراف، بلاذری، ج۲. المناقب، خوارزمی. کنزالعّمال، متقی هندی، ج۱۳. الفصول المهمّة، ابن صبّاغ مالکی. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، ج۲. علاوه بر این کتاب‌ها مرحوم علامه امینی نام ده‌ها کتاب را می‌برد که حدیث غدیر در آن‌ها آمده است.[۱]

ضمناً در بعضی کتب اهل سنت، این جمله پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «**من کنت مولاه فعلی مولاه**» بدون اشاره به جریان غدیر خم آمده است که از جمله آنها: الصحیح، ترمذی، ج۵، ص ۲۹۷. السنن، ابن ماجه، ج۱، ص ۴۵. التاریخ الکبیر، بخاری، ج۱، ص ۳۷۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج۲، ص ۱۹۶. و ده‌ها کتاب دیگر می‌باشد.

۱. امینی، ابراهیم، الغدیر، ج۱.۲، ص ۱۴ تا ۱۰۸.

نسائی، از علمای اهل سنت و صاحب سنن نسایی که یکی از متون حدیثی اهل سنت می‌باشد در کتاب السنن الکبری آورده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آخرین حج (حجة الوداع) بر می‌گشت و به غدیر خم رسید، دستور داد همه بایستند، سپس فرمود: به زودی دعوت خدا را اجابت خواهم کرد، همانا من دو چیز گرانبها نزد شما می‌گذارم، یکی بزرگتر از دیگری است یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم. آنگاه فرمود: سپس نگاه کنید که چگونه با این دو رفتار می‌نمائید. به درستی که‌این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند. سپس فرمود: خداوند مولای من است و من مولای همه مؤمنانم، بعد دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست. بار پروردگارا کسی که او را دوست می‌دارد، دوستش بدار و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش دار.[1]

در صحت حدیث غدیر تردیدی وجود ندارد؛ زیرا علمای اهل سنت آن را صحیح و متواتر دانسته‌اند:

۱. احمد مغربی از علمای اهل سنت می‌نویسد: حدیث غدیر صحیح است، ثابت شده است، متواتر است و بیش از صد طریق نقل شده است و خیلی از افراد این حدیث را به طور جداگانه نوشته‌اند.[2]

۱. نسائی، احمد، السنن الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ج۵، ص۴۵.

۲. مغربی، احمد، فتح الملك العلة بصحة حدیث باب مدینة العلم علی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین علیه السلام، ص۱۲.

۲. ابن عاصم دیگر عالم سنی نیز می‌نویسد: حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در نهایت صحت است که جماعتی از صحابه با طرق مختلف آن را نقل کرده‌اند و همه اینها با سلسله سندهای صحیح است.[۱]

۳. اسکافی عالم دیگر اهل سنت ادعای متواتر بودن حدیث غدیر در میان همه مسلمانان را کرده است.[۲]

در کتب اهل سنت و به خصوص صحاح سته به جملاتی از خطبه غدیر که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرده‌اند، اشاره دارند و این جملات در ذیل فضائل امیرمؤمنان علیه السلام آورده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. یکی از جملاتی که در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده «**من کنت مولاه فعلی مولاه**» می‌باشد و در سنن ابن ماجه که یکی از صحاح سته است آمده: سعد بن وقاص از بی احترامی معاویه بر امیر مؤمنان علی علیه السلام غضبناک شد و در پاسخ معاویه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.[۳]

در سنن ترمذی دیگر کتاب از صحاح سته نیز از زید بن ارقم نقل شده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که من مولای اویم پس از من علی مولای اوست.[۴]

۱. ضحاك، ابن ابی عاصم، کتاب السنه، بیروت، المکتبة الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۳ق، ص ۵۲۲.
۲. اسکافی، محمد، المعیار و الموازنه، بی جا، بی نا، بی تا، ص ۷۱ و ۲۱۰.
۳. قزوینی، احمد، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر، بی تا، ج ۱، ص ۴۵.
۴. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۹۷.

براء بن عازب می‌گوید: در حجة الوداع در یکی از راه‌ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و مردم را برای نماز جمع کرد و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من از مؤمنان نسبت به جانشان اولی نیستم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: آیا من بر همه مؤمنان ولایت ندارم؟ همه گفتند: بلی. فرمود: پس این (علی)، ولی هر کسی است که من ولی اویم. خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار.[1]

خطیب بغدادی که از اهل سنت است در ذیل این حدیث که شخص عمر با جمله (بخٍ بخٍ یابن ابی طالب... مبارک باد تو را که مولای من و مولای مرد و زن مؤمن گردیدی).[2] به علی علیه السلام ولایت و امامتش را تبرّیک گفت.

۲. در مسند احمد و کتابهای دیگر اهل‌سنت در واقعه جنگ یمن هنگامی که خالد بن ولید بر سر یک کنیز با امام علی منازعه می‌کند، وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این جریان مطلع می‌شود، غضب بر چهرهٔ او ظاهر گردیده خطاب به بریده فرمود: **«لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی»**.[3] یعنی با علی نزاع نکنید که همانا او از من است و من

۱. سنن ابن ماجه، همان، ج۱، ص۴۳.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۸۴.

۳. احمدبن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶، مصر، مؤسسة قرطبة، بی تا؛ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، قاهره، دار الریان للتراث؛ و بیروت، دارالمکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق؛ نسائی، أحمد بن شعیب، سنن النسائی الکبری، تحقیق: د.عبد الغفار سلیمان البنداری , سید کسروی حسن، ج ۵، ص ۱۳۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، چا، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱م؛ طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد، المعجم الاوسط، تحقیق:

از او هستم و او ولی شما بعد از من است. در کنزالعمال نقل شده که پیامبر اسلام ﷺ فرموده: «**دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا؛ ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی**»؛[1] یعنی علی را رها کنید همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.

در کتابهای اهل سنت روایات و احادیث زیادی نقل شده که بر ولایت و امامت امام علی علیه‌السلام دلالت دارند.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.الغدیر، علاّمه عبدالحسین امینی.

۲.المراجعات، سید شرف الدین عاملی.

۳.آنگه هدایت شدم، سید محمد تیجانی.

۴.امامت و رهبری، مرتضی مطهری.

۵.، مناقب آل ابی طالب علیه‌السلام، ابن شهر آشوب.

۶- الزام الناصب، مفلح راشد.

طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، ج ۶، ص ۱۶۳، قاهره، دار الحرمین، ۱۴۱۵ق.

۱. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ج۱۱، ص ۲۷۹، حدیث: ۳۲۹۴۰ و ۳۲۸۴۱، بیروت، دار الکتب العلمیة، چ۱، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.

اهمیت عید غدیر از دیدگاه اهل سنت

فاضل محترم آقای شیخ فارس تبرّیزیان حسون، با جمع آوری مطالبی از کتاب الغدیر علامه امینی، کتابی مستقل در این زمینه تحت عنوان «**عید الغدیر فی الاسلام**» تألیف نموده و اثبات می‌کند که این عید اختصاص به شیعیان ندارد؛ هم چنین آقای محمد رضا جباران، کتابی در زمینه غدیر تحت عنوان «غدیر از دیدگاه اهل سنت» تألیف کرده که در یکی از بخش‌های این کتاب می‌خوانیم.

سابقه عید غدیر در میان مسلمانان

الغدیر از شرف المصطفی تألیف ابو سعید خرگوشی نیشابوری، از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که فرمود: به من تهنیت گویید، به من تهنیت گویید خدای تعالی مرا به نبوت، و خاندانم را به امامت ویژگی داد.

و همان حضرت مطابق نقل الغدیر از اهل سنت فرمود: روز غدیر، برترین اعیاد امت من است آن، روزی است که خدای تعالی مرا مأمور کرد، برادرم علی بن ابی طالب را چون نشانه‌ای برای امتم نصب کنم، تا پس از من بدو راه یابند و آن، روزی است که خداوند دین من را کامل و نعمتش را بر امت من تمام نمود و راضی شد که اسلام دین آن‌ها باشد.

بنابراین، توجه به روز غدیر به عنوان یک عید اسلامی، ریشه در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ دارد، و پیامبر اکرم ﷺ

که این روز را عید اعلام کرده و در حقیقت مؤسس این عید است.

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، ائمه اطهار علیهم السلام نیز به این روز به عنوان عید توجه ویژه داشتند همچنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه‌ای که با عید غدیر مصادف شده بود، خطبه‌ای ایراد کرده، ضمن آن فرمودند: «خدایتان رحمت کند! امروز در معاش خانواده هایتان توسعه دهید، و به برادرانتان نیکی کنید، و به خاطر این نعمت پیوسته که خدایتان عطا کرده شکر او را به جای آرید، با هم باشید تا خدا پراکندگی هایتان را جمع کند. به هم نیکی کنید تا خدا به این الفت و اجتماعتان رحمت آورد و چنانکه خدا بر شما منت نهاده، ثواب این عید را چندین برابر اعیاد دیگر قرار داده از نعمت‌های او به هم هدیه کنید. نیکی در این روز، مال را افزایش می‌دهد و عمر را طولانی می‌کند. مهربانی در این روز رحمت و عطوفت خدا را جلب می‌کند».

همان طور که می‌دانیم در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیاری از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشتند، و این کلام را می‌شنیدند، اگر این عید نزد ایشان مسلم نبود، به حتم زبان به اعتراض می‌گشودند. و از تاریخ استفاده می‌شود که مسلمانان در طول دوران‌های مختلف به این روز توجه داشته و آن را عید می‌گرفته‌اند. به عنوان نمونه:

ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه نوشته است: روز هیجدهم، عید غدیر خم می‌شود و آن نام منزلی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از حجة الوداع در آن جا فرود آمد و جهاز شتران را جمع کرد و بازوی علی بن ابی طالب را گرفت و از آن جهازها بالا رفت و فرمود: هر کس را که من مولا باشم، علی مولای اوست.

و ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤول می‌نویسد: و این روز، روز غدیر خم نامیده شد و روز عید شد چون وقتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به منزلت بلندی منصوب فرمود و از میان تمام مردم فقط او را به این شرافت نایل کرد.

ثعالبی نیز در ثمار القلوب، شب غدیر را در زمره مناسبت‌های خاص ذکر کرده می‌نویسد: شب غدیر همان شبی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فردای آن در غدیر خم بر پالان شتران خطبه‌ای خواند و فرمود: «**من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله**» شیعیان این شب را گرامی داشته آن را به عبادت زنده می‌دارند.

هم چنین ابن خلکان در شرح حال المستعلی فاطمی پسر المستنصر می‌نویسد: در روز عید غدیر یعنی هیجدهم ماه ذی الحجه سال چهارصد و هشتاد و هفت، مردم با او بیعت کردند. و در شرح حال المستنصر فاطمی می‌نویسد:

او در شب پنج شنبه دوازده شب از ذی الحجه باقی مانده از سال چهار صد و هشتاد و هفت وفات کرد و این شب همان شب عید غدیر یعنی هیجدهم ذی الحجه یعنی عید غدیر خم است.

از نظر تاریخی، این روز در زمان ثعالبی نیشابوری، متوفای سال ۴۲۹، ابوریحان بیرونی متوفای سال ۴۳۰، ابن طلحه شافعی متوفای ۶۵۴، و ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هجری قمری به عنوان عید شناخته شده بود.

از نظر گستره جغرافیایی در مناطق شرقی جهان اسلام، یعنی ماوراء النهر محلی که ابوریحان می‌زیسته، و نیشابور که محل تولد ثعالبی است، تا ری که زادگاه و اقامتگاه کلینی است، و تا بغداد که محل تولد و رشد مسعودی است، تا حلب که محل زندگی و وفات ابن طلحه شافعی و مصر که محل زندگی و وفات ابن خلکان است، مردم به این عید توجه داشته و آن را جشن می‌گرفته‌اند این در صورتی است که فرض کنیم هر یک از این بزرگان از محیط زندگی خود خبر داده‌اند، در حالی که می‌دانیم اولاً: بعضی از آن‌ها چون مسعودی و بیرونی اکثر کشورهای اسلامی را گشته‌اند، ثانیاً: در نوشته‌های ایشان از این روز به عنوان عید مسلمین یاد شده است.[1]

۱. جباران، محمدرضا، غدیر از دیدگاه اهل سنت، قم، انتشارات انصاریان، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش به نقل از کتابخانه سایت تبیان

عید غدیر

نام عید غدیر خم در ملکوت چیست؟

روز غدیر خم، هدیه آسمانی خداوند بر امت اسلامی است و برآنان است که با دل و جان از آن نگهداری و محافظت کنند زیرا نگریستن به واقعه غدیر به چشم یک واقعه تاریخی که قرونی بر آن گذشته است، خلاف فهم دین و فهم این واقعه است. چون این واقعه هر چند یک واقعه تاریخی است اما محتوای آن همانند دعوت به یکتاپرستی، عدالت و... حقایق ابدی است نه حقایق زمانی و لذا اموری از قبیل واقعه غدیر را نباید با واحد زمان سنجید.

از این رو جامعه اسلامی با زنده کردن خاطرات این روز و تفهیم محتوای آن، به فرزندان سرزمین‌های اسلامی باید کفاره گناه خود را راجع به پوشیده ماندن «غدیر» بپردازند؛ زیرا پوشاندن یا پوشیده ماندن آن در حقیقت بی توجهی به یکی از اساسی ترین اصول اسلام، نبوت و امامت به شمار می‌رود.

به بیان دیگر بی توجهی به «غدیر» نسیان یکی از سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ و رد کردن عظیم ترین فریاد وحی الهی است که از حلقوم آن حضرت ﷺ ۱۴ قرن قبل در آن صحرای سوزان بدر آمد.

شرح آنچه در این روز اتفاق افتاده است از حد این مقال بیرون و فقط اکتفاء می‌شود به بیان مولای متقیان علی علیه‌السلام که این روز، روز اظهار ولایت او توسط پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد:

امام علی علیه‌السلام در دوران خلافت خود در یک روزی که دو عید جمعه و عید غدیر مقارن و همزمان شده بود خطبه ایراد کرده است و در آن می‌فرماید:

«خدا در رساندن احکام خویش، محمد ﷺ را به جای خود قرار داد زیرا خداوند خود به چشمها دیده نشود و به خاطر در نگنجد و در لایه‌های پیچیده گمان‌های انسان جای نگیرد، خداوند اعتراف به نبوت محمد ﷺ را با اعتراف به الوهیت خود مقرون ساخت. آنگاه پس از محمد ﷺ خدا از میان خلق تنی چند را ویژه خویش ساخت (منظور ائمه هدی هستند) تا داعیانی باشند راستین، که خلق را به سوی خدا دعوت کنند، از این دسته در هر قرن و زمانی، کسی هست. خدا اینان را در ازل بیافرید، و اینان به صورت انواری، زبان به ستایش خدا گشوده و خدا اینان را حجت‌های خویش کرد، خدا آن‌ها را به هنگام آفرینش دیگران حاضر داشت و تا آنجا که خود خواست کار را به ایشان بسپرد (یعنی ولایت و امامت

و هدایت خلق را به ایشان واگذار کرد). امّا با این همه آنان بندگان خدایند که بدون دستور او لب به سخن نگشایند.

ای مؤمنین! خداوند در این روز برای شما دو عید فراهم کرد؛ جمعه را روز اجتماع قرار داد و همه را به شرکت کردن در آن فراخواند تا آنچه در روزهای هفته کرد ه‌اید تطهیر پذیرد و اصلاح شود. اکنون بدانید که اعتقاد به توحید پذیرفته نیست مگر با اعتراف به نبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و هیچ اعتقاد و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت آن کس که خدا او را اولی قرار داده است و در روز غدیر درباره ولایت آن، آیه فرستاد و به پیامبرش دستور داد که آن را ابلاغ کند و او را از گزند و بدی گمراهان و منافقان در امان داشت.

بدین سان خدا دین خودش را کامل کرد و این همان واقعه غدیر بود که وعده خداوند در حق صبر کنندگان به وقوع پیوست و پرداخته‌های فرعون و هامان و قارون و سپاه آنان را تباه و ویران کرد. همانا امروز روز بزرگی است که برهان خدا در آن روشن شد... امروز روز عهد و پیمان، روز گواهی گواهان و امروز روز نص بر شخص است.[1]

در این خطبه علاوه بر مطالبی که بیان شد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از واقعه غدیر به عنوان دو نعمت یاد می‌کند و می‌فرماید: خدای را برآن شکر گزارید و این یادآوری را تکرار می‌کند و معلوم است که این همه یادآوری بخاطر

۱. کاشف الغطاء، هادی، مستدرک نهج البلاغه، بیروت، مکتبة الاندلس، بی تا، ص۸۱.

محتوا و پیام عید غدیر است نه صرف یک حادثه تاریخی و نه صرف اینکه روز ۱۸ ذی الحجه بعد از این واقعه به عنوان یکی از اعیاد اسلامی به شمار آمده است زیرا روز غدیر پیش از این هم شناخته شده بود. آری به فرموده امام صادق علیه‌السلام در جواب این سؤال که: یابن رسول الله فدایت شوم آیا برای مسلمانان به جز دو عید (فطر و عید قربان) عید دیگری هست؟ فرمود: «عید غدیر و روز نصب علی علیه‌السلام به ولایت، برتر آن دو عید است».[۱]

و باز هم امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: « روز غید غدیر بزرگترین عید خداست و هیچ پیامبری را خدا مبعوث نکرده مگر آنکه حرمت این روز را نگهداشته و آن را عید گرفته است روزی که در آسمان به «عهد معهود» و پیمان شناخته شده و در زمین به میثاق مأخوذ شناخته می‌شود و خدا آن را این گونه نام نهاده است. نیز امام علیه‌السلام فرموده است روزه روز غدیر معادل روزه تمام عمر دنیاست که اگر کسی به‌اندازه عمر دنیا عمر کند و تمام آن را روزه بگیرد به‌اندازه روزه روز غدیر ثواب دارد نه بیشتر و نیز روزه این روز برابر است با صد عمره و حج مقبول.[۲] بنابراین در ملکوت آسمان‌ها روز غدیر به «عهد معهود» مشهور است.

---

۱. حکیمی، محمد رضا، حماسه غدیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا، ص۴۴؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج۱، ص۳۰۳.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق، ج۹۵، ص۲۰۳ و ۳۲۱؛ مفید، محمد، مقنعه، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ق.، ص۲۰۳؛ وسائل، ج۸، ص۸۹.

در اعمال این روز در کتب ادعیه و زیارات مطالب سودمند و حیرت انگیز به چشم می‌خورد این چند برابری اعمال نیست مگر بخاطر اینکه عید غدیر پیام آسمانی و انسانی دارد که اگر کسی موفق به درک عمق این پیام شد و عقدالقلب و باور قلبی نه لسانی برایش حاصل شد و آنگاه آنچه را لازمه این روز مبارک است انجام داد، ان شاءالله از جمله متمسکین به ولایت علی علیه‌السلام به شمار خواهد آمد.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱.اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۲.

۲.تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۳، باب ۷، ص۱۴۳.

چرا عید غدیر خم را عید سیدها می‌نامند؟ آیا دلالتی در روایات در این باره موجود است؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی ارائه می‌شود:

۱. با جستجو در منابع مطلبی که دلالت کند که عید غدیر خم را عید سادات گویند، یافت نشد.

در منابعی نظیر اقبال الاعمال، ابن طاووس، البلدالامین و مصباح کفعمی، زادالمعاد علامه مجلسی و مانند آن درباره روز غدیر خم، تعبیراتی نظیر: (عیداهل بیت محمد صلی الله علیه و آله) (عیدالله الاکبر)، (عیدالاکبر)، (عید آل محمد صلی الله علیه و آله) آمده است و تعبیر عید السادات در جایی وجود ندارد.

۲. از مرحوم صدوق نقل شده که: امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: غدیر خم، بهترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند مرا مأمور ساخت تا برادرم علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کنم.[۱] از این گونه روایات که در منابع یاد شده نیز آمده به آسانی معلوم می‌شود که عید غدیر برای همه امت پیامبر بخصوص شیعیان اهل بیت علیهم السلام است و مخصوص سادات بزرگوار نیست. و قاعدتاً نیز چنین باید باشد چون روز عید غدیر روز ولایت است و روز ولایت برای همه شیعیان عید است و همه باید در آن روز جشن و عید داشته باشند. و آن روز را به همدیگر تبرّیك

۱. بهبهانی، سید علی، فروغ هدایت، ص ۳۷۷، با ترجمه دوانی، علی، نشر قدر.

بگویند لذا در روایات آمده که مؤمنین روز عید غدیر باید به همدیگر بگویند: «**الحمدالله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت علی ابن ابی طالب و اولاده المعصومین**»[1] پس این روز عید همه امت اسلامی و همه شیعیان است و مخصوص عده خاص نخواهد بود.

۱. شاید به همین دلیل که در روایات چیزی که دلالت کند عید غدیر مخصوص عید سادات است نیامده است، در میان شیعیان سایر کشورها غیر از کشور ولایت (ایران شیعی) چنین چیزی در میان شیعیان و سادات وجود ندارد.

۴. گرچه این روز بزرگ اختصاص به سادات ندارد. اما به نظر می‌رسد اینکه شیعیان ایرانی در عید غدیر از سادات محترم تجلیل می‌کند و به منازل آنان سر می‌زنند و از آن‌ها عیدی می‌گیرند و احیاناً به فقرای سادات تحت عنوان عیدی کمک‌هایی می‌کنند، سنت حسنه و کار نیکویی است و نکته منفی در آن وجود ندارد. چون در برخی روایات احترام و دل جویی و کمک و صله دادن به سادات بخصوص سادات فقیر و نیازمند سفارش شده است.

اعمال شب و روز عید غدیر چیست؟

شب هیجدهم ذیحجه، شب عید غدیر و شب با شرافتی

---

۱. قمی، عباس، مفاتیح الجنان اعمال روز عید غدیر.

است سیّد در اقبال دوازده رکعت نماز به یك سلام به کیفیتی مخصوص برای این شب با دعائی نقل کرده است. علاقمندان می‌توانند به کتاب اقبال رجوع کنند.

روز هیجدهم روز عید غدیر و عید اللهِ الاکْبَرْ و عید آل محمّد علیهم‌السلام است و عظیم‌ترین اعیاد است و خداوند مبعوث نفرموده پیغمبری را مگر آن که این روز را عید گرفته است و حرمت آن را دانسته است. روز عید غدیر نامش در آسمان روز عهد معهود است و نامش در زمین روز میثاق مَاخوذ و جَمع مَشهُود است.

در روایتی آمده که از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند که آیا مسلمانان غیر از جمعه، عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند. امام فرمود بله عیدی هست که از همه اینها احترامش بیشتر است. آن روزی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به جانشینی خود معرفی کرد و فرمود که هر کس من مولا و آقای اویم پس علی مولا و آقا و پیشوای اوست و آن روز هیجدهم ذی الحجّه است.

راوی از امام پرسید: در آن روز چه اعمالی باید انجام داد؟

امام فرمود: که باید روزه بدارید و عبادت کنید و محمد و آل محمد علیهم‌السلام را یاد کنید و بر ایشان صَلَوات بفرستید.

امام رضا علیه‌السلام به پسر ابی نصر فرمود: هر کجا که باشی سعی کن که روز غدیر نزد قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین

علیه‌السلام حاضر شوی چرا که خدا در این روز گناه شصت ساله مومنین را می‌آمرزد. و در این روز دو برابر آنچه که در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از جهنم آزاد کرده، آزاد می‌کند. و بخشش یك درهم به مؤمن محتاج بدهی برابر است با هزار درهم که در اوقات دیگر احسان شود.

اعمال این روز چند چیز است:

۱- روزه که کفّاره شصت سال گناه است و در روایتی دیگر آمده که برابر است با روزه تمام عمر و معادل است با صد حجّ و صد عمره.

۲- انجام غسل.

۳- زیارت حضرت علی علیه‌السلام و سزاوار است که انسان هر کجا باشد سعی کند خود را به قبر مطهر آن حضرت برساند. برای امام در این روز، سه زیارت مخصوصه نقل شده که یکی از آن‌ها زیارت معروفه به "اَمینُ الله" است که از نزدیك و دور خوانده می‌شود و آن از زیارات جامعه مطلقه است.

۴- اقامه دو رکعت نماز به مانند نماز صبح. و پس از نماز به سجده رود و صد مرتبه شکر خدا کند سپس سر از سجده بردارد و دعای زیر خوانده شود:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدَ وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ وَاَنَّكَ

خدایا از تو درخواست کنم بدانکه از برای تو است ستایش

یگانه‌ای که شریك نداری و تویی

واحِدٌ اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً اَحَدٌ وَاَنَّ

یکتای یگانه‌ای بی نیاز که فرزندی نداری و فرزند کسی نیستی و نیست برایت همتائی هیچ کس

مُحَمّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ یا مَنْ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فی

و براستی محمد بنده و رسول تو است درودهای تو بر او و آلش باد ای که هر روز در

شَأْنٍ کَما کانَ مِنْ شَأْنِکَ اَنْ تَفَضَّلْتَ عَلَیَّ بِاَنْ جَعَلْتَنی مِنْ اَهْلِ

کاری هستی چنانچه از شان تو بود که بر من تفضل فرمودی به این که مرا از اهل

اِجابَتِکَ وَ اَهْلِ دِینِکَ وَ اَهْلِ دَعْوَتِکَ وَ وَفَّقْتَنی لِذلِکَ فی مُبْتَدَءِ

اجابتت و از اهل دینت و اهل دعوتت قرار دادی و موفقم داشتی بدان در آغاز

خَلْقی تَفَضُّلاً مِنْکَ وَ کَرَماً وَ جُوداً ثُمَّ اَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً وَالْجُودَ

آفرینشم از روی تفضل و کرم و بخششت سپس دنبال

آوردی این فضل را به فضلی دگر و این بخشش را

جُوداً وَالْكَرَمَ كَرَماً رَأْفَةً مِنْكَ وَ رَحْمَةً اِلی اَنْ جَدَّدْتَ ذلِكَ الْعَهْدَ

به بخششی دگر و این کرم را به کرمی دگر که آن هم از روی مهر و رحمتت بود تا بدانجا که تازه کردی این عهد را

لی تَجْدیداً بَعْدَ تَجدیدِكَ خَلْقی وَكُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً ناسِیاً ساهِیاً

برایم از نو پس از تجدید آفرینشم در صورتی که من در فراموشی بودم و فراموشکاری و بی خبری

غافِلاً فَاَتْمَمْتَ نِعْمَتَكَ بِاَنْ ذَكَّرْتَنی ذلِكَ وَ مَنَنْتَ بِهِ عَلَیَّ وَهَدَیْتَنی

و غفلت پس تو نعمتت را بر من تمام کردی به این که آن را به یادم انداختی و بدان بر من منت نهادی و بر آن راهنمائیم کردی

لَهُ فَلیَكُنْ مِنْ شَأْنِكَ یا اِلهی وَ سَیِّدی وَ مَولایَ اَنْ تُتِمَّ لی ذلِكَ وَلا

پس همچنان باید از شان تو باشد ای معبود و آقا و مولای من که تمام کنی برایم آن نعمت را و از

تَسْلُبَنیهِ حَتّی تَتَوَفّانی عَلی ذلِكَ وَاَنتَ عَنّی راضٍ فَاِنَّكَ اَحَقُّ

من سلب نفرمائی آن را تا هنگامی که بمیرانیم بر آن در حالی که تو از من خشنود باشی که براستی تو سزاوارترین

المُنعِمینَ اَنْ تُتِمَّ نِعمَتَكَ عَلَیَّ اَللّٰهُمَّ سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اَجَبْنا داعِیَكَ

نعمت بخشانی که نعمتت را بر من به پایان رسانی خدایا شنیدیم و پیروی کردیم و خواننده‌ات را اجابت کردیم

بِمَنِّكَ فَلَكَ الْحَمْدُ غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ اِلَیكَ المَصیرُ اٰمَنّا بِاللّٰهِ وَحدَهُ لا

به لطف تو پس از آن تو است حمد و آمرزشت را خواهانیم پروردگارا و به سوی تو است بازگشت ایمان داریم به خدای یگانه‌ای

شَریكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ صَدَّقْنا وَ اَجَبْنا

که شریك ندارد و به رسولش محمد صلی الله علیه و آله و تصدیق کردیم و اجابت کردیم

داعِیَ اللّٰهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فی مُوالاةِ مَوْلینا وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ اَمیرِالمُؤْمِنینَ

داعی خدا را و پیروی کردیم از رسول (او) در مورد دوستی و اطاعت مولایمان و مولای مؤمنان

عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عَبْدِاللّٰهِ وَاَخی رَسوُلِهِ وَالصِّدّیقِ الْاَکْبَرِ

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب بنده خدا و برادر رسول او و صدیق اکبر

وَالحُجَّةِ عَلی بَرِیَّتِهِ المُؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَ دینَهُ الْحَقَّ الْمُبینَ عَلَماً لِدینِ

و حجت او بر آفریدگانش آنکه خداوند پیامبرش و دین حق آشکارش را بوسیله او تایید کرد نشانه و پرچم دین

اللهِ وَ خازِناً لِعِلْمِهِ وَ عَیْبَةَ غَیْبِ اللهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّ اللهِ وَ اَمینَ اللهِ عَلی

خدا و خزینه‌دار دانش او و گنجینه غیب خدا و جایگاه راز خدا و امین خدا بر

خَلْقِهِ وَ شاهِدَهُ فی بَرِیَّتِهِ اَللّهُمَّ رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی

خلق او و گواه او در آفریدگانش خدایا ای پروردگار ما. ما شنیدیم منادی را که ندا می‌کرد

لِلایمانِ اَنْ اٰمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنّا

برای ایمان (و می‌گفت) ایمان آورید به پروردگارتان پروردگارا ما هم ایمان آوردیم پس بیامرز گناهانمان را

سَیِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ رَبَّنا وَاٰتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِكَ وَلا

و بدی‌هامان را پوشیده دار و ما را با نیکان بمیران

پروردگارا عطا کن به ما چیزی را که بوسیله فرستادگانت به ما وعده دادی

تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيمَةِ اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْميعادَ فَاِنّا يا رَبَّنا بِمَنِّكَ وَ لُطْفِكَ

و در روز رستاخیز رسوایمان مکن که براستی تو خلف وعده نمی‌کنی، پس ما ای پروردگار به احسان و لطف تو

اَجَبْنا داعِيَكَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ صَدَّقْناهُ وَ صَدَّقْنا مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ

اجابت کردیم داعی تو را و پیروی کردیم از رسول تو و تصدیقش کردیم و نیز تصدیق کردیم مولای مؤمنان را

وَ كَفَرْنا بِالجِبْتِ وَالطّاغُوتِ فَوَلِّنا ما تَوَلَّيْنا وَاحْشُرْنا مَعَ اَئِمَّتِنا فَاِنّا

و کافر شدیم به جبت و طاغوت (غاصبان حقوق آن حضرت) پس والی ما گردان آن را که ما به ولایت برگزیدیم و با امامانمان

بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ وَ لَهُمْ مُسَلِّمُونَ امَنّا بِسِرِّهِمْ وَ عَلانِيَتِهِمْ

محشورمان کن که براستی ما بدیشان ایمان و اعتقاد داریم و تسلیم آنانیم ایمان داریم بر نهانشان و آشکارشان

وَ شاهِدِهِمْ وَ غائِبِهِمْ وَحَيِّهِمْ وَ مَيِّتِهِمْ وَ رَضينا بِهِمْ اَئِمَّةً وَ قادَةً

و حاضرشان و غائبشان و زنده‌شان و مرده‌شان و خشنودیم به امامتشان و آقائیشان و همانها ما را

وَ سادَةً وَ حَسْبُنا بِهِمْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ لا نَبْتَغى بِهِمْ بَدَلاً وَلا

در مابین خود و خدا از سایر خلق کافی هستند نجوئیم بجای ایشان بدلی و

نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَلیجَةً وَ بَرِئْنا اِلَى اللهِ مِنْ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً

نگیریم جز ایشان همدمی (یا معتمدی) و بیزاری جوئیم به درگاه خدا از هر که برپا کند در برابرشان جنگی

مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ مِنَ الْاَوَّلينَ وَالْاٰخِرينَ وَ كَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ

از جن و انس از اولین و آخرین و کافر شدیم به جبت و طاغوت

وَالْاَوْثانِ الْاَرْبَعَةِ وَاَشْياعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَكُلِّ مَنْ

و بتهای چهارگانه و دنبال روندگان و پیروانشان و

والاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ مِنْ اَوَّلِ الدَّهرِ اِلى آخِرِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا

هر که دوستشان دارد از جن و انس از آغاز روزگار تا پایان آن. خدایا تو را

نُشْهِدُكَ اَنّا نَدينُ بِما دانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَ اٰلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

گواه می‌گیریم که ما متدین هستیم بدانچه متدین شد بدان محمد و آل محمد درود خدا بر او

وَ عَلَيْهِمْ وَ قَوْلُنا ما قالُوا وَ دينُنا ما دانُوا بِهِ ما قالُوا بِهِ قُلْنا وَ ما دانُوا

و برایشان باد و گفتار ما همان است که آن‌ها گفتند و دین ما همان است که آن‌ها متدین بدان بودند هر چه را آنان گفتند ما هم گفتیم و هر چه را آنان متدین

بِهِ دِنّا وَ ما اَنْكَرُوا اَنْكَرْنا وَ مَنْ والَوْا والَيْنا وَ مَنْ عادَوْا عادَيْنا وَ مَنْ

بدان شدند ما هم شدیم و هر چه را آنان انکار کردند ما هم انکار کردیم و هر که را دوست داشتند دوست داریم و هر که را دشمن دارند دشمن داریم

لَعَنُوا لَعَنّا وَ مَنْ تَبَرَّؤُا مِنْهُ تَبَرَّأْنا [مِنْهُ] وَ مَنْ تَرَحَّمُوا عَلَيْهِ تَرَحَّمْنا

و هر که را لعن کردند لعن کنیم و از هر که بیزاری جستند بیزاری جوئیم و بر هر که ترحم کردند ترحم کنیم

عَلَيْهِ آمَنّا وَ سَلَّمْنا وَ رَضينا وَاتَّبَعْنا مَوالِيَنا صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ

ایمان آوردیم و تسلیم و خشنود گشتیم و پیروی کردیم از سرورانمان درودهای خدا بر ایشان باد

اَللّهُمَّ فَتَمِّمْ لَنا ذلِكَ وَلا تَسْلُبْناهُ وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرّاً ثابِتاً عِنْدَنا وَلا

خدایا پس تو آن را برای ما تکمیل کن و از ما سلب مفرما و آن را پایگاهی ثابت در پیش ما قرار ده و

تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً وَاَحْيِنا ما اَحْيَيْتَنا عَلَيْهِ وَاَمِتْنا اِذا اَمَتَّنا عَلَيْهِ

پایگاه عاریت و موقتش قرار مده و زنده‌مان دار بر همان تا هرگاه که زنده‌مان داری و بمیرانمان بر آن هرگاه می‌راندیمان،

مُحَمَّدٍ اَئِمَّتُنا فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَ اِيّاهُمْ نُوالی وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوَّ اللهِ نُعادی اٰلَ

محمد پیشوایان مایند به آن‌ها اقتدا کنیم و آنان را دوست داریم و دشمنشان را که دشمن خدا است دشمن داریم آل

فَاجْعَلْنا مَعَهُمْ فِی الدُّنْيا وَالْأٰخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبينَ فَاِنّا بِذلِكَ راضُونَ

پس ما را در دنیا و آخرت با ایشان قرار ده و از مقربان درگاهت گردان که براستی ما به همان خشنودیم

يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ

ای مهربانترین مهربانان

پس از این دعا باز به سجده رود و صد مرتبه ذکر **«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ»** و صد مرتبه ذکر **«شُکْراًلِلّٰهِ»** بگوید و روایت شده که هر کس این عمل را بجا آورد ثواب کسی داشته باشد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر شده باشد و با آن حضرت بر ولایت بیعت کرده باشد. بهتر است این نماز نزدیك ظهر اقامه شود که پیامبر اکرم در آن ساعت امیرالمؤ منین علی علیه‌السلام را در غدیر خُمّ به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود و در رکعت اوّل سوره قدر و در رکعت دوم سوره توحید خوانده شود.

۵- پس از غسل، نیم ساعت به ظهر مانده دو رکعت اقامه شود. در هر رکعت حمد یك مرتبه و سوره توحید ده مرتبه و آیة الکرسی ده مرتبه و سوره قدر ده مرتبه خوانده شود که ارزش این نماز برابر است با صد هزار حجّ و صد هزار عمره است و باعث برآوردن شدن حوائج دنیا و آخرت می‌شود. بهتر است که بعد از این نماز این دعا را خوانده شود: **رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً... "الدُّعاء بطوله**

۶- خواندن دعای ندبه.

۷- خواندن دعایی که سید بن طاووس از شیخ مفید نقل کرده است:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّكَ وَ عَلِیٍّ وَلِیِّكَ وَالشَّأْنِ

وَالْقَدْرِ الَّذی خَصَصْتَهُما بِهِ دُونَ خَلْقِكَ

خدایا از تو درخواست کنم به حق محمد، پیامبرت و به حق علی، ولی تو و بدان منزلت و مرتبه‌ای که بدان وسیله آن دو را از سایر مخلوق خود اختصاص دادی

اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلِی وَ اَنْ تَبْدَءَ بِهِما فی کُلِّ خَیْرٍ

که درود فرستی بر محمد و علی و از آنان شروع کنی در دادن هر خیری

عاجِلٍ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ الْاَئِمَّةِ الْقادَةِ وَالدُّعاةِ

که فوری است خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد پیشوایان رهبر و خوانندگان بزرگ و

السّادَةِ وَالنُّجُومِ الزّاهِرَةِ وَالْاَعْلامِ الْباهِرَةِ وَساسَةِ الْعِبادِ وَ اَرْکانِ

سرور و ستارگان درخشان و نشانه‌های فروزان و تدبیرکنندگان کار بندگان و پایه‌های

الْبِلادِ وَالنّاقَةِ الْمُرْسَلَةِ وَالسَّفینَةِ النّاجِیَةِ الْجارِیَةِ فِی اللُّجَجِ

جاهای آباد و ناقه فرستاده شده و کشتی نجات که روان است در دریاهای ژرف

الْغامِرَةِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ خُزّانِ عِلْمِكَ وَاَرْکانِ

پر آب خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد گنجینه‌های دانشت و پایه‌های محکم

تَوْحِيدِكَ وَ دَعآئِمِ دينِكَ وَ مَعادِنِ كَرامَتِكَ وَ صِفْوَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ

توحید تو و ستون‌های دین تو و معدن‌های کرامتت و برگزیدگان از خلقت

وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ الاَتْقِيآءِ الاَنْقِيآءِ النُّجَبآءِ الاَبْرارِ وَالْبابِ

و بهترین آفریدگانت آن پرهیزکاران پاکیزه و برگزیدگان نیکوکار و درگاهی که مورد

الْمُبْتَلى بِهِ النّاسُ مَنْ اَتاهُ نَجى وَمَنْ اَباهُ هَوى اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى

ابتلای مردم است هر کس بدان درگاه آمد نجات یافت و هر کس سر باز زد سقوط کرد خدایا درود فرست بر

مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ اَهْلِ الذِّكْرِ الَّذينَ اَمَرْتَ بِمَسْئَلَتِهِمْ وَذَوِى

محمد و آل محمد اهل ذکری که دستور فرمودی بپرسش مسائل از آنها

الْقُرْبَى الَّذينَ اَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ وَ فَرَضْتَ حَقَّهُمْ وَ جَعَلْتَ الْجَنَّةَ مَعادَ

و خویشاوندانی که دستور فرمودی به دوست داشتنشان و حقشان را واجب کردی و بهشت را بازگشتگاه

(و سرمنزل)

مَنِ اقْتَصَّ اثارَهُمْ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ كَما اَمَرُوْا

کسی قرار دادی که آثارشان را پیروی کند خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد چنانچه دستور

بِطاعَتِكَ وَ نَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ دَلّوُا عِبادَكَ عَلى وَحْدانِيَّتِكَ اَللّهُمَّ

پیروی تو را دادند و از نافرمانیت نهی کردند و بندگانت را بیگانگیت راهنمایی کردند خدایا

اِنّى اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ نَجيبِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ اَمينِكَ

من از تو می خواهم به حق محمد پیامبر و گرامی و برگزیده ات و امین تو

وَ رَسُولِكَ اِلى خَلْقِكَ وَ بِحَقِّ اَميرِالْمُؤْمِنينَ وَ يَعْسُوبِ الدّينِ وَ قآئِدِ

و فرستاده‌ات بسوی خلق و به حق امیرمؤمنان و پیشوای دین و رهبر

الْغُرِّالْمُحَجَّلينَ الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ وَالصِّدّيقِ الْاَكْبَرِ وَالْفارُوقِ بَيْنَ

سفیدرویان آن وصی باوفا و صدیق اکبر و جداکننده بین

الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَالشّاهِدِ لَكَ وَالدّالِّ عَلَيْكَ وَالصّادِعِ بِاَمْرِكَ

حق و باطل و گواه تو و راهنمایی کننده بر تو و آشکار کننده دستورت

وَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِكَ لَمْ تَأْخُذْهُ فیكَ لَوْمَةُ لائِمٍ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی

و جهادکننده در راهت آن که نگیردش (و ناراحتش نکند) درباره تو ملامت ملامت کننده‌ای که درود فرستی بر

مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَنی فی هذَا الْیَوْمِ الَّذی عَقَدْتَ فیهِ

محمد و آل محمد و مرا قرار دهی در این روزی که بستی برای ولی خود پیمان

لِوَلِیِّكَ الْعَهْدَ فی اَعْناقِ خَلْقِكَ وَاَكْمَلْتَ لَهُمُ الّدینَ مِنَ الْعارِفینَ

(امامت) را در گردن خلق خود و کامل گرداندی برای آن‌ها دین را از عارفان

بِحُرْمَتِهِ وَالْمُقِرّینَ بِفَضْلِهِ مِنْ عُتَقآئِكَ وَطُلَقائِكَ مِنَ النّارِ وَلا

به حرمتش و اقرارکنندگان به فضل او از آزادشدگان و رها شدگانت از آتش و

تُشْمِتْ بی حاسِدِی النِّعَمِ اَللّهُمَّ فَكَما جَعَلْتَهُ عیدَكَ الْأَكْبَرَ وَسَمَّیْتَهُ

شاد مکن نسبت به من حسودانم را در نعمت‌هایت خدایا چنانچه آن را عید بزرگ خود قرار داده‌ای و نامیدی آن را

فِی السَّمآءِ یَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ وَ فِی الأرْضِ یَوْمَ الْمیثاقِ الْمَاْخُوذِ

در آسمان روز عهد معهود و در زمین روز پیمان گرفتن و انجمن بازخواست

وَالجَمْعِ المَسْئُولِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَقْرِرْ بِهِ عُیُونَنا

شده درود فرست بر محمد و آل محمد و روشن کن بوسیله‌اش دیدگان ما را

وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَنا وَلا تُضِلَّنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا وَاجْعَلْنا لاِنْعُمِكَ مِنَ

و گردآور بدستش پراکندگی ما را و گمراهمان مکن پس از آن که هدایتمان کردی و قرارمان ده از سپاسگزاران نعمت‌هایت ای

الشّاکِرینَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی عَرَّفَنا فَضْلَ هذَاالْیَوْمِ

مهربانترین مهربانان ستایش خاص خدایی است که شناساند به ما فضیلت این روز را

وَ بَصَّرَنا حُرْمَتَهُ وَ کَرَّمَنا بِهِ وَ شَرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ وَ هَدانا بِنُورِهِ

یا رَسُولَ اللهِ

و بینامان کرد به حرمت این روز و گرامیمان داشت بدان و شرافتمان داد به معرفتش و هدایتمان کرد به نورش ای رسول خدا

یااَمیرَالْمُؤْمِنینَ عَلَیْکُماوَعَلی عِتْرَتِکُماوَعَلی مُحِبّیکُمامِنّی

ای امیرمؤمنان بر شما و بر عترت شما و بر دوستان شما

اَفْضَلُ السَّلامِ مابَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ وَبِکُما اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبّی

بهترین سلام و درود من باد تا برپاست شب و روز و بوسیله او رو کنم به سوی خدا پروردگار من

وَ رَبِّکُما فی نَجاحِ طَلِبَتی وَ قَضآءِ حَوآئِجی وَ تَیْسیرِ اُمُوری اَللّهُمَّ

و پروردگارتان در موفق شدن به مقصودم و برآورده شدن حاجاتم و آسان شدن کارهایم خدایا

اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ

از تو خواهم به حق محمد و آل محمد که درود فرستی بر محمد و آل

مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَلْعَنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّ هذَا الْیَوْمِ وَ اَنْکَرَ حُرْمَتَهُ فَصَدَّ عَنْ

محمد و لعنت کنی کسی را که انکار کند حق این روز را و انکار کند حرمتش را و جلوگیری کرد

سَبیلِكَ لِاِطْفآءِ نُورِكَ فَاَبَی اللّٰهُ اِلاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ عَنْ اَهْلِ

از راه تو برای خاموش کردن نورت ولی خدا هم نمی‌خواهد جز آن که نورش را آشکار کند خدایا گشایش ده به کار خاندان

بَیْتِ مُحَمَّدٍ نَبِیِّكَ وَاکْشِفْ عَنْهُمْ وَ بِهِمْ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ الْکُرُباتِ

محمد پیامبرت و برطرف کن از ایشان و بوسیله ایشان از اهل ایمان گرفتاری‌ها و محنت‌ها را

اَللّٰهُمَّ امْلَاءِ الْاَرْضَ بِهِمْ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً وَانْجِزْ لَهُمْ

خدایا پر کن زمین را بوسیله ایشان از عدل و داد چنانچه پر شده از ستم و بیداد و وفا کن برای آنها

ما وَعَدْتَهُمْ اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ

آنچه را وعده دادی به آن‌ها که براستی تو خلف وعده نمی‌کنی

۸- در هنگام ملاقات مومنین به عنوان تهنیت جمله ذیل را بگوییم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَةِ

اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَالأئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ

ستایش خاص خدایی است که قرار داد ما را از تمسک جویان به ولایت امیرمؤ منان و سایر امامان علیهم‌السلام

و نیز بخواند: **اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَکْرَمَنا بِهذَا الْیَوْمِ وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُوفینَ بِعَهْدِهِ اِلَیْنا وَ میثاقِهِ الَّذی واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلایَةِ وُلاةِ اَمْرِهِ وَالْقُوّامِ بِقِسْطِهِ وَ لَمْ یَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدینَ وَالْمُکَذِّبینَ بِیَوْمِ الدّینِ**

ستایش خاص خدایی است که گرامی داشت ما را به این روز و قرارمان داد از وفاکنندگان به عهدی که با ما کرده بود و پیمانی که با ما بسته بود از ولایت سرپرستان امر دین او و برپادارندگان عدلش و قرارمان نداد از منکران و تکذیب کنندگان روز جزا.

۹- صد بار این ذکر گفته شود: **اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذی جَعَلَ کَمالَ دینِهِ وَ تَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَةِ اَمیرِ الْمُؤ مِنینَ عَلیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ**

ستایش خاص خدایی است که قرار داد کمال دین و تمام شدن نعمتش را به ولایت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه‌السلام

در این روز شریف پوشیدن لباس نیکو و زینت کردن و استفاده کردن از عطر و شادی کردن شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عفو و بخشش از تقصیرات ایشان و برآوردن حاجات ایشان و صله ارحام و توسعه بر عیال و اطعام مؤمنان و

افطار دادن روزه‌داران و مصافحه با مؤمنین و رفتن به زیارت ایشان و تَبسّم کردن بر رویشان و هدیه فرستادن بر ایشان و شکر الهی به جا آوردن به جهت نعمت بزرگ ولایت و بسیار فرستادن صَلَوات و عبادات کردن فضیلت بسیار دارند.

روز عید غدیر روز برطرف شدن غم‌های مومنین است. این روز، روزی است که حضرت موسی علیه‌السلام بر ساحران غلبه کرد و خداوند آتش را بر ابراهیم خلیل علیه‌السلام سَرد و گلستان کـرد. و حضرت موسی علیه‌السلام یوشع بن نون را وصیّ خود گردانیده و حضرت عیسی علیه‌السلام شمعون الصّفا را وصیّ خود قرار داده و حضرت سلیمان علیه‌السلام رعیّت خود را بر اِستِخلافِ اصِفِ بنِ بَرْخِیا اِشهاد کرد.

۱۰- در این روز خواندن عقد اخوّت با برادران مؤمن سفارش شده و کیفیّت آن به نحوی که شیخِ در مستدرك وسایل از کتاب زاد الفردوس نقل فرموده چنین است که دست راست خود را بر دست راست برادر مؤمن خود گذاشته و بگوید:

و اخَیْتُكَ فِی اللهِ وَ صافَیْتُكَ فِی اللهِ وَ صافَحْتُكَ فِی اللهِ وَ عاهَدْتُ اللهَ

برادر شدم با تو در راه خدا و دوست با صفایت شدم در راه خدا و مصافحه کردم با تو در راه خدا و عهد کردم با خدا

وَ مَلآئِکَتَهُ وَ کُتُبَهُ وَ رُسُلَهُ وَ اَنْبِی آئَهُ وَالاْئِمَّةَ الْمَعْصُومینَ

عَلَیْهِمُ السَّلامُ

و فرشتگانش و کتاب‌هایش و رسولانش و پیمبرانش و امامان معصومین؟عها؟

عَلی اَنّی اِنْ کُنْتُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالشَّفاعَةِ وَاُذِنَ لی بِاَنْ

بر این که اگر من از اهل بهشت و اهل شفاعت بودم و اجازه‌ام دادند که

اَدْخُلَ الْجَنَّةَ لا اَدْخُلُها اِلاّ وَاَنْتَ مَعی

داخل بهشت گردم داخل نشوم جز با تو

آنگاه برادر مؤمن بگوید: قَبِلْتُ؛ قبول کردم.

پس بگوید: **اَسْقَطْتُ عَنْكَ جَمیعَ حُقُوقِ الْأُخُوَّةِ ما خَلاَ الشَّفاعَةَ وَالدُّعاءَ وَالزِّیارَةَ**

و ساقط کردم از تو تمامی حقوق برادری را جز شفاعت و دعا و زیارت.

* به نقل از مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی..

با توجه به اهمیت عید غدیر، چرا در نهج‌البلاغه نامی از این عید برده نشده است؟

همان‌طور که سید رضی جمع‌آوری کننده نهج‌البلاغه در مقدمه کتاب تصریح می‌کند وی در پاسخ به درخواست برخی از دوستانش مبنی بر این که کتابی تألیف نماید که سخنان برگزیده امیرمؤمنان علیه‌السلام را در جمیع فنون و بخش‌های مختلف، از خطبه ها، نامه ها، مواعظ و آداب و... در بر داشته باشد، این کتاب را تألیف نموده است.

مرحوم سید رضی می‌گوید من این خواسته را اجابت کردم و کار را شروع نمودم..... و منظورم این بود که علاوه بر فضایل بی شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام از نظر شگفتی‌های بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت را روشن سازم لذا تصمیم گرفتم از میان خطبه ها، نامه‌ها و سخنان حکمت آمیز در ابتدا خطبه‌های «زیبا» و سپس نامه‌های «جالب» و بعد از آن کلمات حکمت آمیز حضرت را برگزینم.

تا آنجای که می‌گوید هرگز ادعا نمی‌کنم که من به همه جوانب سخنان حضرت علی علیه‌السلام احاطه پیدا کرده ام به طوری که هیچ کدام از سخنان او از دستم نرفته باشد بلکه بعید نمی‌دانم که آن چه نیافته ام بیش از آن باشد که یافته ام و آن چه در اختیارم قرار گرفته کمتر است از آن چه به دستم نیامده است.[1]

۱. مقدمه نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشرقین، چاپ چهارم،

روشن شد که سید رضی رحمه‌الله در صدد گزینش خطبه‌ها و نامه و مواعظ حضرت علی علیه‌السلام بوده و هر یک را که از نظر فصاحت و بلاغت پر جاذبه دیده جمع آوری کرده و به همین دلیل اسم این مجموعه گرانبها را «نهج البلاغه» گذاشته و در اختیار دیگران قرار داده است.

روی این جهت یک احتمال این است که خطبه حضرت امیرمؤمنان در رابطه با عید غدیر و استناد حضرت به خطبه غدیر از نظر فصاحت و بلاغت برای مرحوم سید رضی در حدی نبوده که در نهج‌البلاغه ذکر شود. احتمال دیگر نیز این است که ایشان به خطبه حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام دست نیافته است و در دسترس ایشان نبوده نه این که خطبه مولای متقیان و یا سایر استنادهای حضرت علی علیه‌السلام به خطبه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر، از نظر سید رضی معیار فصاحت و بلاغت را نداشته است.

البته روشن است همه سخنان و خطبه‌های امام علی علیه‌السلام از حیث فصاحت و بلاغت در یک سطح نیستند.

همان طور که اشاره شد حضرت علی علیه‌السلام برای اثبات حقانیت و خلافت بلافصل خویش به طور مکرر به حدیث متواتر غدیر استناد کرده است و جریان غدیر را مطرح نموده است. چه آن روزی که آن حضرت از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱۳۷۹ش، ص۲۷.

خواست و فرمود: هر کس در غدیر بوده در مورد جریان غدیر شهادت دهد.[1] و چه آن روزی که از اعضای شورا سؤال کرد و فرمود: **فهل فیکم احد یقول له رسول الله ﷺ: من کنت مولاه فهذا علی مولاه... غیری؟**»[2] و همه گفتند نه، و چه آن روزی که با ابوبکر احتجاج کرد و فرمود: «تو را به خداوند سوگند می‌دهم که بگوئی آیا مطابق حدیث و کلام رسول خدا ﷺ در روز غدیر من مولای تو و هر مسلمانی هستم یا تو؟» ابوبکر گفت بلکه تو.[3] و چه آن روزی که در ایام خلافتش عید غدیر و جمعه در یک روز افتاده بود و حضرت در آن روز خطبه‌ای خواند و در بخشی از آن فرمود: «ای جماعت مؤمنان! خدای عزوجل در این روز برای شما دو عید فراهم کرد... بدانید که اعتقاد به توحید پذیرفته نیست، مگر با اعتراف به نبوت محمد ﷺ و هیچ اعتقادی و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت آن کسی که خداوند او را سرپرست قرار داده است و آیین طاعت خدا در مورد کسی به نتیجه نخواهد رسید مگر این که چنگ زنید به حبل الله و آنانی که اهل بیت خدایند یعنی کسانی که در روز دوح (غدیر) درباره آنان خدا آیه فرستاد و اراده خویش را در حق بندگان خاص خود اظهار داشت و به پیامبر اکرم ﷺ فرمود تا ابلاغ کند و گمراهان و منافقان را به حساب نیاورد و خود ضمانت کرد که او را از (شر)

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، بی تا، مرتضی، ج۱، ص۷۴.
۲. نقدی. شیخ جعفر، الانوار العلویة و الاسرار المرتضویه، نجف، حیدریة، طبع دوم، ۱۳۸۱ش، ص۳۲۶.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج۱، ص۱۱۷؛ مرتضی، بی تا؛ صدوق، الخصال، ج۲، ص۵۵۰.

ایشان نگاه دارد».

تا آنجای که می‌فرماید: «این گونه خدا دین خویش را کامل کرد و چشم پیامبر و مؤمنان و تابعان او را روشن ساخت و این همان (واقعه غدیر) بود که برخی از شما خود شاهد آن بودید و به برخی دیگر از شما خبر آن رسید. امروز روز عهد و پیمان، روز کامل شدن دین، روز نص (تصریح) بر شخص است یعنی آنان که ویژه رهبری هستند».[1]

نتیجه این که مطرح نمودن جریان غدیر به طور مکرر، در کلمات معصومین، از جمله امیر مؤمنان علیه‌السلام آمده است و نیامدن آن در نهج‌البلاغه که سید رضی رحمه‌الله آن را جمع آوری کرده است، به آن جهت است که نهج‌البلاغه مشتمل بر بخش خاصی از سخنان امام علی علیه‌السلام می‌باشد نه همه آن.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج۱، ص۱۸۱ تا ۲۱۱.

۲. انصاری، عذرا، پیام غدیر، (غدیر در روایات).

۱. خراسانی، علم الهدی، نهج الخطابه، کتابخانه، صدر، بی تا، ج۲، ص۲۶۲؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۲۳.